



نَبِيُّ الْعَالَمِينَ

بررسی سند و ساخت

امام زمان علیه السلام

استاد حسن زاده آملی

نَجَاحُ الْعَوَالِمِ

بررسی تند و درساخت

امام زمان علیه السلام

استاد حسن زاده آملی

شناسنامه کتاب:

- نام کتاب: نهج الولاية
- نویسنده: استاد عالیقدر آیت الله حسن زاده آملی
- ناشر: انتشارات قیام، قم، خیابان شهدا، کوچه ممتاز
- سرزمین - چین:
- کامپیوتری (زرنگار) ادب - قم
- به مناسبت میلاد مسعود
- حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف.
- امتیاز: حق چاپ و نشر مخصوص ناشر است

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مراتب حمد ذات یکتائی را سزااست که اوّل و آخر و ظاهر و باطن قاطبه مظاهر است. و قلم اعلاى كلمات تامه نوریه اش لا یزال بر الواح اوفاق آفاق و انفس، دائر و سائر است. و حقایق و رقائق اسمای جمالی و جلالیش علی الدوام در رابط بین قدیم و حادث أعنی کون جامع حقیقی، باهر و داهر است.

صلوات و سلام زاکی و نامی بر اسم اسمی و مبین حقائق اسماء ابوالقاسم محمد مصطفی که صلوة را بر صلوة بر او تشریف، و سراج مطلق وجود ذی جودش سراج ظاهر و زاهر است.

و بر آل او برزخ بین وجوب و امکان و احسن منازل قرآن که معجزات قولیشان بر عصمت و امامتشان حجت بالغ و برهان قاهر است. سیما قائم آل طه و یس که از مرتبت وی فیض مقدس مترتب بر اقدس اقدم، وافر و فائز است.

و بعد، در این صحیفه مکرمه مسماة به «نهج الولایه» از بقیه الله و تتمه النبوة، امام عالم انتظام و امان اهل ارض، خاتم الاولیاء علی الاطلاق، خلیفة الرحمن و صاحب الامر و السیف و الزمان، کلمة الحق، و لسان الصدق، قائم آل محمد - صلی الله علیه و آله - ابوالقاسم محمد بن

الحسن العسكري مهدي موعود مظفر منتظر - عليهم الصلوة و السلام -
به قلم سالک نهج الولاية: حسن حسن زاده آملی، سخن می رود.
مرجو از فیاض علی الاطلاق این که سالکان قاف قلب و قلم را
آیتی بسند بود، و بر شایق طود معرفت رایتی بلند. هم در جواب سائلان
لسان صدق و ناطق حق باشد، و هم در خطاب طالبان فصل خطاب و
صوب صواب.

« امام زمان کیست؟ »

امام زمان در عصر محمدی - صلی الله علیه و آله - انسان کاملی است که جز در نبوت تشریحی و دیگر مناصب مستأثره ختمی، حائز میراث خاتم به نحو اتم است. و مشتمل بر علوم و احوال و مقامات او بطور اکمل است. و با بدن عنصری در عالم طبیعی و سلسله زمان موجود است چنانکه لقب شریف صاحب الزمان بدان مشعر است، هر چند احکام نفس کلیه الهیه وی بر احکام بدن طبیعی او قاهر و نشأه عنصری او مقهور روح مجرد کلی ولوی اوست. و از وی به قائم و حجة الله و خلیفة الله و قطب عالم امکان و واسطه فیض و به عناوین بسیار دیگر نیز تعبیر می شود. این چنین انسان که نامش می برم من ز وصفش تا قیامت قاصرم چنین کسی در این زمان سر آل محمد - صلی الله علیه و آله - امام مهدی هادی فاطمی هاشمی ابوالقاسم ح م د نعم الخلف الصالح و درّ یک دانه امام حسن عسکری علیه الصلوة و السلام است ان هذا لهو حق الیقین. الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله.

لزوم دو نوع بحث بر وجوب وجود حجت قائم

در این مقام دو نوع بحث لازم است یکی کلی و دیگر شخصی. مقصود از کلی این که براهین قطعی عقلی بر وجوب وجود حجتی

قائم بطور دائم قائم‌اند، و به امتناع خلو عالم امکان از لزوم چنین واسطه فیض الهی حاکم‌اند که الامام اصله قائم و نسله دائم.
و مراد از شخصی این که برهان معرف فرد نیست که جزئی نه کاسب است و نه مکتسب، لذا باید آن را از طریق دیگر شناخت چنانکه احادیث متظافره بلکه متواتره اهل عصمت و وحی، معرف شخص آن حضرت‌اند.

بلی حق این است که اگر کسی از اقامه یا ادراک برهان بر وجوب وجود چنین انسان قاصر باشد احادیث جوامع روائی فریقین که در حقیقت بیانگر اسرار و بطون و تأویلات آیات قرآنی‌اند در اثبات مدعی کافی‌اند. بلکه راقم بر این عقیدت صافی و خالص خود سخت راسخ است که امامیه را در این سر الهی فقط همان صحاح و سنن اهل سنت حجت بالغه است و نحن بحمدالله تعالی زدنا مع الایمان بالاخبار برهانا.

کثرت کتب و رسائل اعظام علمای فریقین و تظافر و تواتر احادیث جوامع روائی آنان در امر صاحب الامر و الزمان علیه السلام، علاوه بر اصول و براهین علمیه در معرفت اسرار و مقامات و درجات نفس ناطقه انسانی به حدی است که این فقیر الی الله تعالی بحث در اثبات وجوب وجود و غیبت و قیام و ظهور آن حضرت را به مثل چون سخن در اثبات وجود شمس در یوم صحو بر دایره نصف النهار می‌بیند.

به شهادت جوامع روائی فریقین، نص به امامت و غیبت آن حضرت از نبی خاتم و اوصیای احد عشر - صلوات الله و سلامه علیهم - یکی پس از دیگری متواتر است چنانکه شیخ اجل، ابن معلم مفید قدس سره در ارشاد فرموده است:

وکان الامام بعد ابی محمد علیه السلام ابنه المسمی باسم رسول الله

صلى الله عليه وآله المكنى بكنته. و لم يخلف ابوه ولدا ظاهراً و لا باطناً
 غي و خلفه ابوه غائباً مستتراً. و كان مولده ليلة التصف من شعبان من خمس
 و خمسين و مأتين. و امه ام ولد يقال لها نرجس. و كان سنه عند وفات أبيه
 عليه السلام خمس سنين، آتاه الله فيها الحكمة و فصل الخطاب و جعله آية
 للعالمين. و آتاه الله الحكمة كما آتيا يحيى عليه السلام صيماً. و جعله اماماً فى
 حال الطفولية الظاهرة كما جعل عيسى بن مريم فى المهد نيا.

و قد سبق النص عليه فى ملة الاسلام من نبي الهدى صلى الله عليه و
 آله، ثم من امير المؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام، و نص عليه الائمة
 واحداً بعد واحد الى ابيه الحسن عليه السلام، و نص ابوه عليه عند ثقاته و
 خاصة شيعته، و كان الخبر بغيبته ثابتاً قبل وجوده، و بدولته مستفيضاً قبل غيبته
 و هو صاحب السيف من الائمة الهدى عليهم السلام، و القائم بالحق المنتظر
 لدولة الايمان.

و له قبل قيامه غيبتان: احديهما اطول من الاخرى كما جاءت بذلك
 الاخبار، فاما القصرى منهما فمئذ وقت مولده الى انقطاع السفارة بينه و بين
 شيعته و عدم السفراء بالوفاة. و اما الطولى فهى بعد الاولى و فى آخرها يقوم
 بالسيف قال الله عزّ و جلّ: و نريد ان نمّن على الذين استضعفوا فى الارض
 و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و نمكن لهم فى الارض و نرى فرعون و
 هامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون.

و قال تعالى: و لقد كتبنا فى الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثهم
 عبادى الصالحون.

و قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - لن تنقضى الليالى و الايام
 حتى يبعث الله رجلاً من اهل بيتى يواطى اسمه اسمى يملأها عدلاً و قسطاً كما
 ملئت ظلماً و جوراً.

وقال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث فيه رجلاً من ولدى يواطى اسمه اسمى يملأها عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً.

جناب شیخ الشیعہ شیخ سعید محمد بن محمد بن نعمان حارثی عکبری مکنی به ابو عبداللہ و معروف به ابن معلم و ملقب به مفید^۱ از نوادر ایام و از نوابغ اعظم علمای اسلام است کہ معروف و مقبول نزد فریقین است. او را قریب دو بیست مصنف است کہ ہر یک از انفس کتب قیمہ عالم اسلام است، از آن جملہ است کتاب الارشاد فی معرفۃ حجج اللہ علی العباد کہ در اثبات امامت بہ دلائل عقلیہ و نصوص نقلیہ است. این صحیفہ مکرمہ در زمان صفویہ بہ قلم فصیح و بلیغ عالم ربانی مرحوم محمد مسیح کاشانی ترجمہ بہ فارسی و بہ اسم تحفہ سلیمانی موسوم شدہ است و در سنہ ہزار و سیصد و سہ در ایران بہ خط نستعلیق ممتاز بہ قطع رحلی و چاپ سنگی بہ حلیت طبع متحلی شدہ است، ترجمہ عبارت مذکور را از این کتاب نقل می کنیم:

امام بعد از ابی محمد علیہ السلام پسر والا گھر اوست کہ مسمی بہ اسم مبارک رسول خدا - صلى الله عليه و آله - و مکنی بہ کنیہ طیبہ او است. و وانگذاشت پدر بزرگوارش فرزندی بہ حسب ظاہر و باطن بہ غیر از آن حضرت. و وانگذاشت او را در حالتی کہ غایب و مستتر بود همچنانکہ در پیش ذکر شد. و مولد شریف آن حضرت نیمہ شعبان بود از سال دو بیست و پنجاہ و پنجم. مادر معجز پرورش ام ولدی بود کہ او را نرجس می گفتند، و سن مبارکش در وقت وفات پدر بزرگوار خود پنج سال بود و در آن سن، اللہ تعالیٰ بہ او دادہ بود حکمت و فصل خطاب را،

و او را آیتی ساخته بود از برای عالمیان همچنان که یحیی علیه السلام را در کودکی حکمت داد، و او را در حال طفولیت ظاهره آیت و حجت ساخت همچنان که عیسی بن مریم علیه السلام را در گهواره پیغمبر کرد.

و به تحقیق که نص بر آن حضرت در ملت اسلام پیرایه سبقت یافته بود از نبی هدی - صلی الله علیه و آله - و بعد از آن از امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و پدر بزرگوارش نزد کسانی که محل وثوق و از خاصان شیعه او بودند نص بر آن حضرت به امامت، و اشاره به او به خلافت می فرموده. و پیش از آن که آفتاب جهانتاب وجود لازم السعودش روشنی بخش عرصه امکان شود خبر در باب غیبت آن سرور ثابت و به دولت او قبل از غیبت مستفیض و متواتر بود. و اوست صاحب سیف از جمله ائمه هدی علیهم السلام و قائم به حق و منتظر از برای دولت ایمان.

و او را پیش از قیام و ظهور دو غیبت است که یکی اطول از دیگری است همچنانکه در اخبار بسیار وارد شده، اما غیبت قصری که آن را غیبت صغری گویند پس از وقت ولادت لازم السعادت است تا انقطاع سفارت و رسالت میانه او و شیعیان او، و سفراء به وفات معدوم شدند. و اما غیبت طولی که آن را غیبت کبری گویند پس آن بعد از غیبت اولی است و در آخر غیبت کبری قیام خواهد فرمود با سیف، قال الله عز و جلّ :
و نريد ان نمن على الذين استضعفوا الآية، و قال سبحانه و تعالى: و لقد كتبنا في الزبور... الآية.

و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرموده است: که هرگز منقضى نخواهد شد ایام و لیالی تا این که مبعوث سازد الله تعالی مردی از اهل بیت

مرا که اسمش با اسم من موافق باشد، پر می کند زمین را از عدل و داد همچنان که پر شده است از ستم و جور و بیداد.

و باز از جناب مستطاب نبوی - صلی الله علیه و آله - مروی است که می فرماید: اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز، البته دراز می کند الله تعالی آن روز را تا این که برانگیزد در آن روز مردی از اولاد مرا که اسمش همچو اسم من باشد، پر می کند دنیا را از عدل و قسط همچنان که پر است از ظلم و جور. انتهى.

راقم گوید: چند کتابی از مخطوط و مطبوع از شیخ مفید قدس سره که در تصرف این حقیر است پنج رساله در اثبات حجّت و امامت و غیبت حضرت امام منتظر علیه السلام است، از آن جمله است رساله ای در جواب سؤال ما السبب الموجب لاستتار الامام و غیبه، و دیگر الفصول العشرة فی الغیبه، و دیگر ما الدلیل علی وجود الامام صاحب الغیبه، علاوه این که در کتاب ارشاد یاد شده چند فصل در امور مذکوره بحث کرده است و علاوه بر دلائل عقلیه، نصوص نقلیه نیز روایت کرده است.

برهان بر امکان دوام بدن عنصری

اهم معارف در معرفت و سائط فیض الهی معرفت نفس انسانی است، بلکه معرفت نفس قلب و قطب جمیع مباحث حکمیه، و محور تمام مسائل علوم عقلیه و نقلیه و اساس همه خیرات و سعادات است و معرفت آن اشرف معارف. چون جنس این گوهر نفیس شناخته شود، صولت انکار در این گونه مسائل ضروری نظام احسن ربانی مبدل به دولت اقرار می گردد.

و مطلب عمده همین است که این بزرگترین کتاب الهی به نام انسان را فهمیده ورق نرده‌ایم، و به مطالعه مطالع کلمات و آیات آن بسر نبرده‌ایم، و از آن در همین حدّ عادی غازی و نامی و متحرک بالاراده آگاهی یافته‌ایم.

غرض این است که در راه اعتلای به معارج مقامات انفسی، و وقوف به مواقف این صحیفه الهی باید خدمت استاد کرد، استادی سفر کرده و زبان فهم. من هم مدعی نیستم که عهده‌دار تحدید حقیقی و تعریف واقعی آن هستم، و لکن از استمداد انفاس قدسی اولیای حق، با بضاعت مزجاتم در حدّ استطاعت و وسع، به وصف اسم و رسم آن می‌پردازیم، و در ارتباط با موضوع شریف رساله، هدایائی که برخی از نتایج بحث است اهداء می‌نمائیم ان الهدایا علی مقدار مهدیها.

انسان یک حقیقت ممتد از فرش تا عرش است که ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه، مرتبه نازله او بدن اوست که در این نشأه بدن عنصری اوست که با همین وصف عنوانی بدن در حقیقت روح متجسد است، و ان شئت قلت گوهری جسمانی است که به اوصاف جسم چون شکل و صورت و کیفیت و کمیت و غیرها متصف است.

روح او گوهری نورانی است که از مشاین طبیعت منزّه است، و آن را مراتب مجرد برزخی و عقلانی و فوق مجرد عقلانی است که حدّ یقف ندارد، و در هر مرتبه حکمی خاص دارد و در عین حال احکام همه مراتب، ظهور اطوار وجودی اوست، ما لکم لاترجون لله وقاراً و قد خلقکم اطواراً.

مرتبه نازله آن محاکمی مرتبه عالیّه اوست، چنانکه در سلسله طولیه وجود هر دانی ظلّ عالی است و نشأه اولی مثال نشأه اخری است و لقد

علمتم النشأة الاولى فلو لا تذکرون.

از صادق آل محمد - صلی الله علیه و آله - مأثور است که ان الله عز و جل خلق ملکه علی مثال ملکوتہ، و اسس ملکوتہ علی مثال جبروتہ لیستدل بملکه علی ملکوتہ و بملکوتہ علی جبروتہ.

بدن عنصری از عالم طبیعت است که همیشه در تجدداست و صورت عالم طبیعت لا ینقطع تبدیل میشود چه آسمانها و چه زمینها، زیرا که طبیعت مبدأ قریب حرکت است و علت حرکت باید متجدد باشد چنانکه در حکمت متعالیه مبرهن است که: الحجّة العمدّة علی الحركة فی الجوهر هی ان جمیع الحركات سواء كانت طبعیة او ارادیة او قسریة مبدأها هو الطبیعة و مبدأ المتجدد يجب ان يكون متجدداً، فالطبیعة يجب أن تكون متجددة بحسب الذات. و آیات قرآنیہ از قبیل بل هم فی لبس من خلق جدید، و هی تمر مر السحاب، یوم تبدل الارض غیر الارض را به این معنی گرفته اند.

بنا بر این عالم غایتی دارد که به تکمیل از هیولای اولی و اتحاد به صور بسیطه و مرکبه حیوانیه، و انسانیه، و عقلیه به مراتب عالیه و فنای محض می رسد که: کل شیء هالک الا وجهه، فان نهايات الحراک سکون. پس نفس به واسطه طبیعت دارای جنبه تجدد است که بقا و ثبات ندارد، و خود به ذاتها جنبه بقاء است که خلقتم للبقاء لا للفناء. و به عبارت اخری: نفس به جنبه حسی در تبدل است و به جنبه عقلی ثابت.

در عین حرکت طبیعت، صورت شیء به تجدد امثال محفوظ است. انسان دائماً به حرکت جوهری و تجدد امثال در ترقی است، و از جهت لطافت و رقت حجاب، ثابت می نماید. حجاب همین مظاهر متکثره اند که به یک معنی حجاب ذاتند تقدست اسمائه.

و لطافت و رقت حجاب به این معنی است که صانع و اهب الصور

به اسم شریف مصور و به حکم کل یوم هو فی شأن آن فآن و لحظه فلحظه آن چنان ایجاد امثال می نماید که محجوب را گمان رود همان یک صورت پیشینه و دیرینه است.

به مثل کسی در کنار نهر آب تندرو عکس خود را در زمان ممتد، ثابت و قار می بیند، و حال این که عکس از انعکاس نور بصر در آب است و آب قرار ندارد و دم به دم عکس جدیدی مثل سابق احداث می شود.

هر نفس نو می شود دنیا و ما
این درازی مدت از تیزی صنع

بی خبر از نو شدن اندر بقا
می نماید سرعت انگیزی صنع

پس انسان ثابت سیال است. سیال است در طبیعت، و ثابت است در گوهر روح که مغذی به صور نوریه مجرده حقائق علمیه است فلینظر الانسان الی طعامه، انسان من حیث هو انسان طعام او غذای مسانخ اوست باقر علوم نبین به زید شحام در تفسیر طعام فرمود: علمه الذی یاخذه عن یاخذه.

غذا با همه اختلاف انواع و ضروب آن، مظهر صفت بقاء و از سدنه اسم قیوم و با مغذی مسانخ است و تغذی حب دوام ظهور اسم ظاهر و احکام آن است.

حقائق علمیه صور فعلیه اند که به کمال رسیده اند و حرکت در آنها راه ندارد و گرنه باید بالقوه باشند و لازم آید که هیچ صورت علمیه ای متحقق نباشد و به فعلیت نرسیده باشد پس علم و وعای علم مجرد و منزله از ماده و احکام آنند.

و چون انسان ثابت سیال است، هم براهین مجرد نفس در وی بر قوت خود باقی است، و هم ادله حرکت جوهر طبیعت صورت جسمانیه. نتیجه بحث این که :

علم و عمل عرض نیستند بلکه دو گوهر انسان سازند و نفس انسانی به پذیرفتن علم و عمل توسع و اشتداد وجودی پیدا می‌کند و گوهری نورانی می‌گردد. علم سازنده و مشخص روح انسانی، و عمل سازنده و مشخص بدن انسانی در نشئات اخروی است. و انسان را بدنهای در طول هم به وفق نشئات است و تفاوت ابدان به نقص و کمال است.

و چون روح انسان بر اثر ارتقاء و اشتداد وجودی نوری، از سنخ ملکوت و عالم قدرت و سطوت می‌گردد، هر گاه طبیعتش را مسخر خود کند و بر آن غالب آید، احکام عقول قادسه و اوصاف اسمای صقع ربوبی بر وی ظاهر گردد تا به حدی که وعای وجودش، وعای وجود مجردات قاهره و بسائط نوریه دائمه گردد و متخلق به اخلاق ربوبی شود.

نتیجه بی‌دغدغهای که از این تحقیق حاصل است امکان دوام چنین انسانی در نشأه عنصری است. چنانکه در مقابل، انسانی که احکام طبیعت و لوازم آن بر وی غلبه کرده است به سبب سرعت تحلیل بدن عنصری مرکب، عمر کوتاهی خواهد داشت.

خواجه در تنسوخ نامه در صفت زر گوید:

اما صورت جوهر زر به هیچ چیز از کیفیات عناصر اربعه فساد نپذیرد، و هیچ قوت عنصری او را باطل نتواند کرد، و بیشتر فلزاتی را که با او امتزاج دهند او را بسوزاند و زر خالص بماند و غش را از او پاک گرداند. و اگر زر خالص را مدت‌های مدید در زیر زمین پنهان دارند هیچ چیز از او کم نگردد و لون آن متغیر نشود به خلاف جواهر دیگر:

و در صفت نقره گوید: نقره زر است اما پایدگی آن چندان نیست که از آن زر، و زود به داروها سوخته و ناچیز گردد، و در زمین به روزگار دراز خاکستر شود.

این بود کلام خواجه از کتاب یاد شده و غرضم از نقل آن این است که کیمیاگر به علم و صنعت خود نقره را زر خالص می‌گرداند که نقره ناپایدار زر پایدار می‌گردد، اگر انسان کامل کیمیا کار بلکه به علم کیمیا آفرینش بدن عنصریش را قرن‌ها پاینده و پایدار بدارد چه منعی متصور است؟

مرحوم حاج زین العابدین شیروانی در کتاب شریف بستان السیاحه^۱ در ذکر آن جناب گوید:

«حضرت واهب العطایا آن حضرت را مانند یحیی علیه السلام در حالت طفولیت حکمت عطا فرمود، و در صغر سن امام انام گردانید. و بسان عیسی بن مریم علیه السلام در وقت صباوت به مرتبه ارجمند رسانید. عجب است از اشخاصی که قائل اند بر این که خواجه خضر و الیاس از انبیاء، و شیطان و دجال از اعداء در قید حیاتند، و انکار دارند وجود ذیجود صاحب الزمان را و حال آنکه آن حضرت افضل است از انبیاء سلف، و اوست ولد صاحب نبوت مطلقه و ولایت کلیه.

عجب تر آن که بعضی از متصوفه که خود را از اهل دانش شمارند و از ارباب بینش پندارند قائلند بر این که در ملک هندوستان در میان برهمنان و جوکیان مرتاضان و ریاضت کشان می‌باشند که به سبب حبس نفس و قلت اکل چند هزار سال عمر کرده و می‌کنند، با وجود این منکر وجود آن حضرت اند.

فقیر گوید: انکار وجود آن حضرت در حقیقت انکار قدرت باری تعالی است منت خدای را که فقیر را همچنان آفتاب روشن که کیمیاگر از اجزای متفرقه اکسیری ساخته بر نقره طرح می‌کند و آن نقره را طلای

احمر می سازد و حال آنکه نقره در اندک زمان پوسیده و نابود می شود و طلا بر عکس آن چند هزار سال بر یک منوال است و نابود نمی شود، پس اگر ولی خدا مانند آن کیمیاگر از اکسیر التفات خویش بدن خود را هم رنگ روح گرداند و باقی و دائم سازد بعید نخواهد بود. آنانکه منکر وجود آن حضرتند و لفظ مهدی و صاحب الزمان را تأویل می کنند از کوردلی ایشان است والا به اندک شعوری چه جای انکار است و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

این بود کلام محققانه مرحوم شیروانی در بستان السیاحة که به عنوان مزید بصیرت نقل آن را مغتنم دانسته ایم.

علاوه اینکه اعاجیب تأثیرات تکوینی نفس از حبس دم و دیگر ریاضات و مجاهدات حتی از طوایفی با وجود کفر آنان از حدّ عدّ و احصاء خارج است، و بسیاری از آنها در زیر مربوطه مسطور است، تا چه رسد در خواص نفسی که قدسی و عقل فعال مصادف وجود طبیعی است. در باب سی و نهم کتاب «غایة المراد فی وفق الأعداد» که از اصول و امّهات کتب علم شریف اوفاق است تا حدّی در دم و وهم و غیر آنها که مرتاضان را است عنوان شده است که موجب اعجاب آدمی است، و ما از جهت خوف اطناب از تعرض بدان اعراض کرده ایم.

ایمان به مهدی موعود و ایقان به غیبت و ظهور آن حضرت از بدأ اسلام مرکوز اذهان مسلمین بود.

اگر کسی در خصوص شخص حضرت مهدی موعود م ح م د بن حسن عسکری - علیه السلام - و جزئیات حالات و امامت و غیبت و

علائم ظهور او، اندک تبعی در جوامع روایی فریقین و کتب سیر و تواریخ آنان بنماید، به حقیقت بروی مسلم خواهد شد که ایمان به مهدی موعود و ایقان به غیبت و ظهور آن حضرت از بدأ اسلام مرکوز اذهان مسلمین بود.

روایات صادر از پیغمبر - صلی الله علیه و آله - و اوصیای احد عشر بلکه توقیعات و وقایع زمان غیبت صغری و اخبار به مغیبات و اظهار کرامات خود آن بزرگوار امام زمان، به حدی است که اگر کسی از روی انصاف در آنها غور و تدبر کند و غرض ورزی و لجاجت در کار نباشد جز اعتراف به امامت و غیبت وجود ذی جود آن جناب چاره‌ای ندارد هر چند که از اقامه دلیل عقلی بر لزوم وجود حجت واسطه بین مفیض و مستفیض علی الدوام عاجز باشد. این اخبار و وحی آثار همه بطون و اسرار آیات قرآنی‌اند که از زبان قرآنی‌های ناطق صادر شده‌اند، این دو روایت در این مقام مشتی از خروارها و اندکی از بسیارها است:

فی کتاب الاحتجاج للطبرسی عن الاصبح بن نباتة قال کنت عند امیرالمؤمنین علیه السلام اذ جائه ابن الکواء فقال یا امیرالمؤمنین ما قول الله عزّ و جلّ لیس البریان تأتو البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقى و اتوا البیوت من ابوابها^۱؟ فقال علیه السلام:

نحن البیوت التي امر الله ان یوتی من ابوابها نحن ابواب الله و بیوته التي یوتی منها فمن بايعنا و اقربو لایتنا فقد اتی البیوت من ابوابها، و من خالفنا و فضل علينا غیرنا فقد اتی البیوت من ظهورها.

و قال ابو جعفر الباقر علیه السلام: آل محمد ابواب الله و سبله و الدعاة الی الجنة و القادة الیها و الادلاء علیها الی یوم القيمة.

و از جمله اخبار به مغبیات که خود حضرت بقیة الله فرمود خبر به وفات ابوالحسن علی بن محمد سمری که آخر سفرای آن جناب بود می باشد که در این توقیع بدو مرقوم فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم، يا علي بن محمد السمری اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک و لاتوص الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلك بعد طولا الأمد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جورا الحدیث، و لما كان اليوم السادس عادوا الیه و هو یجود بنفسه فقال له بعض الناس من وصیّک من بعدک؟ فقال لله امر هو بالغه و قضی.

فصل چهارم غیبت شیخ طوسی در ظهور معجزات دال بر صحّت امامت آن جناب در زمان غیبت است و در آغاز فصل یاد شده فرمود:
و اما ظهور المعجزات الدالة علی صحة امامته فی زمان الغیبة فهی اکثر من ان تحصی غیر انا نذکر طرفا منها.^۱

غرض از ایجاد انسان، و سر مطلق ایجاد

بر مبنای تحقیق اهل شهود که واحد شخصی بودن وجود است، هر جا که سلطان وجود نزول اجلال فرمود عسا کر اسماء و صفاتش در معیّت او بلکه در زیر علم عزّت او سبحانه می باشند همانطور که در مصباح الانس آمده است که: ان کل شیء فیہ الوجود ففیہ الوجود مع لوازمه فکل شیء فیہ کل شیء ظهر اثره ام لا.^۲ و همچنان که در مطلع خصوص

۱- (ص ۱۸۲ چاپ تبریز).

۲- (ص ۳۰۵ چاپ سنگی).

الكلم في معاني فصوص الحکم آمده است که: ان لوازم الوجود موجوده في كل ماله وجود الا انها ظاهرة الوجود في البعض و باطنه في الاخر.^۱

مطرز اوراق گوید: اگر نظر اصحاب کمون بر مبنای این رأی شدید و قول ثقیل باشد فنعماهو. و دور نیست که قدمای حکماء بر این محمل سخن رانده باشند و لکن متأخران به ظاهر گفتارشان رفته و بر آن اعتراض نموده و طعنها وارد کرده باشند چنانکه نظائر آن بسیار است و ورود در تفصیل موجب تطویل و خروج از موضوع رساله می شود.

اسمای حسنی که خارج از حدّ احصایند، تعینات شئون الهی و خصوصیات نسب علمیه و صور عینیه او هستند که عین، ظاهر او سبحانه، و شأن باطن او تعالی شأنه است چه این که حق به حسب عین احدی، و به حسب اسماء کثیر است و کون در لسان صدق این فریق جمع بین آن دو است و انسان کامل که جامع آثار کل اسماء است کون جامع است که مرآة جامعه بین صفات قدم و حدثان یعنی برزخ بین وجوب و امکان است.

تجلی حق متحقق به کمال ذاتی، متوقف بر ظهور است هر چند به حسب ذاتش منزّه از استکمال به مصالح و اغراض و غنی از عالمین است. و مظهر اتم آن، مربوب اسم شریف الله است که قبله و قدوه جمیع اسماء و غایت حرکت وجودی و ایجادی و کمال عالم کونی طبیعی و مقصد نهائی قوافل نشأه عنصری، اعنی انسان کامل است که آخر مظاهر است و از اینجا غرض و سر یاد شده حاصل گردد فافهم.

فیض الهی منقسم به اقدس و مقدس است و مقدس مترتب بر اقدس است چه اقدس عبارت از تجلی حبی ذاتی موجب وجود اشیاء و

استعدادات آنها در حضرت علمیه است چنانکه خود فرمود کنت کتزا مخفيا فاحببت ان اعرف. و فیض مقدس عبارت از تجلیات اسمائیه است که موجب ظهور آنچه را که استعدادات اعیان ثابته در خارج اقتضاء دارد می باشد.

و به بیان دیگر، به فیض اقدس اعیان ثابته و استعدادات اصلیه آنها در حضرت علمیه حاصل می شود، و به فیض مقدس آنچه را که آن اعیان ثابته با لوازم و توابعشان در خارج اقتضاء می کند حاصل می گردد، لذا در وجه تسمیه فیض به اقدس گفته اند که اقدس است از این که فیض غیر مفیض باشد و یا اقدس از شوائب کثرت اسمائیه و نقائص حقائق امکانیه است به خلاف فیض مقدس.

کمال عالم کیانی و غرض آن انسان کامل است.

عالم کارخانه عظیم انسان سازی است که اگر این چنین انسان یعنی انسان بالفعل که از آن تعبیر به انسان کامل می شود، تولید نکند عبث در خلقت لازم آید، اما خلقت سایر مکونات به طفیل اوست. تو اصل وجود آمدی از نخست دگر هر چه باشد همه فرع تست شیخ رئیس را در مبدأ و معاد کلامی به کمال در این مطلب سامی است که:

کمال العالم الکونی ان یحدث منه انسان و سائر الحیوانات و النباتات یحدث اما لأجله، و اما لثلا توضع المادة کما ان البناء یستعمل الخشب فی غرضه فما فضل لایضیعه بل یتخذہ قسیاً و خللاً و غیر ذلک. و غایة کمال الانسان ان یحصل لقوته النظرية العقل المستفاد، و لقوته العملية العدالة و

هیئنا یتختم الشرف فی عالم المواد.

حاصل این که مقصود از خلقت منحصر در انسان کامل است و خلقت سایر اکوان از جمادات و نباتات و حیوانات از جهت احتیاج به ایشان در معیشت و انتفاع به آنها در خدمت است. و تا آنکه مواد ضایع و مهمل نگردد، صاف و زبده مواد خلقت انسان گردیده است، چه حکمت الهیه و رحمت ربانیه اقتضاء می کند که هیچ حقی از حقوق فوت نشود بلکه هر مخلوقی به قدر استعداد خود به سعادت خود برسد. پس به مبنای قویم حکیم انسان کامل غایت عالم کونی است و نشأه عنصری هیچگاه از چنین انسان خالی نیست فافهم.

در اتحاد نفوس مکتفیه به نفس رحمانی و عقل بسیط

بدانکه در صحف کریمه اهل تحقیق محقق است که صادر نخستین نفس رحمانی است و آن اصل اصول و هیولای عوالم غیر متناهی و ماده تعینات است و از آن تعبیر به تجلی ساری ورق منشور و وجود منبسط و نور مرشوش نیز می کنند و الصادر الاول هو الوجود العام المفاض علی اعیان المکونات ما وجد منها و ما لم یوجد مما سبق العلم بوجوده و هذا الوجود مشترک بین القلم الاعلی الذی هو اول موجود المسمی ایضاً بالعقل الاول و بین سائر الموجودات.

قلم اعلی یا عقل اول مخلوق اول است که یکی از تعینات صادر نخستین است و مظهر اسم شریف مدبر است بلکه به دیده تحقیق چنان است که در نفحات الهیه فرموده است: حقیقة القلم الاعلی المسمی بالعقل

الاول عبارة عن المعنى الجامع لمعاني التعينات الامكانية التي قصد الحق افرازها من بين الممكنات الغير المتناهية و نقشها على ظاهر صفحة النور الوجودى بالحركة العينية الارادية و بموجب الحكم العلمى الذاتى.^(۱)

غرض اين كه اول ما خلق الله القلم، اول ما خلق الله العقل و در خلق معنى تقدير مأخوذ است در مصباح فيومى است كه اصل الخلق التقدير يقال خلقت الاديم للسقاء اذا قدرت له. و زمخشرى در اساس گويد: خلق الخراز الاديم و الخياط الثوب قدره قبل القطع.

نفس رحمانى را حقيقت محمدى نيز گویند زیرا كه نفس اعدل امزجه كه نفس مكثفيه است به حسب صعود و ارتقاي درجات و اعتلاى مقامات عدیل صادر اول می گردد هر چند از حيث بدأ تكون و حدوث همچون ديگر نفوس عنصریه جسمانى است. بلکه فراتر از عدیل مذکور، اتحاد وجودى با وجود منبسط می یابد در اين مقام جميع كلمات وجودیه شتون حقيقت او می گردند.

شيخ عارف محقق محيى الدين عربى را در باب يكصد و نود و هشتم فتوحات مكيه كه در معرفت نفس به فتح فاء و اسرار آن است در اين مطلب سامى كلامى نامى است و خلاصه آن اينكه:

الموجودات هي كلمات الله التي لا تنفذ كما في قوله تعالى قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربي الآية، و قال تعالى في حق عيسى و كلمة القاها الى مريم، و هو عيسى فلهذا قلنا ان الموجودات كلمات الله - الى ان قال: و جعل النطق فى الانسان على اتم الوجوه فجعل ثمانية و عشرين مقطعاً للنفس يظهر فى كل مقطع حرفاً معيناً هو غير الآخر، ما هو عينه مع كونه ليس غير النفس فالعين واحدة من حيث انها نفس، و كثيرة من حيث المقاطع.

این نفس که وجود منبسط است چون اصل جمیع تعینات و کلمات و دیه است وی را به لحاظ اصل بودن که فاعل است اب الاکوان گویند - کون به معنای اهل تحقیق - چنانکه به لحاظ هیولای تعینات وجودیه بودنش که قابل است ام عالم امکان دانند و چون نفس مکتفیه در قوس صعود قابل اتحاد وجودی با وی است به اوصاف وی متصف شود که هم از جنبه فاعلی اب الاکوان گردد و هم از جنبه قابلی ام عالم امکان و همگذا در دیگر اوصاف کمالیه.

و نیز بدان که مرد از سریان ولایت که در السنه اهل تحقیق دائر است، همین سریان وجود منبسط و نفس رحمانی و فیض مقدّس است، چنانکه فرموده‌اند: وجود و حیات جمیع موجودات به مقتضای قوله تعالی و من الماء کل شیء حی به سریان ماء ولایت یعنی نفس رحمانی است که به منزلت هیولی و به مثبت ماده ساری در جمیع موجودات است. و همین نفس رحمانی را حقیقت انسانیه نیز گویند که عالم را صورت حقیقت انسانیه گفته‌اند چنانکه علامه قیصری در فصل هشتم مقدمات شرح فصوص الحکم فرماید:

العالم هو صورة الحقيقة الانسانية الخ در نیل به این مطلب اعلی، باید از مبحث اتحاد نفس با عقل بسیط که در حکمت متعالیه مبرهن است، مدد گرفت و الله یهدی من یشاء الی سواء السبیل.

از این بحث شریف در علم انسان کامل که کل شیء احصیناه فی امام مبین، و علم آدم الاسماء کلها، و در ضبط و احاطه او جمیع حضرات را - حضرات در اصطلاح اهل تحقیق - و در مبین حقائق اسماء بودنش، و در تصرف او در ماده کائنات که جمیع موجودات عینی به منزله اعضاء و جوارح وی می‌گردند و اینکه تأثیر در عالم سفلی تحقق نمی‌یابد مگر به

تأیید از عالم علوی که انسان واجد عالم علوی تواند تأثیر در سفلی کند، باید آگاهی یافت و مقام انسان کامل را شناخت.

از سر نفس رحمانی دانسته می شود که کلام زائد بر ذات متکلم نیست چه کلمات وجودیه همه تعینات نفس رحمانی اند و نفس مؤید مکتفی در مقام ارتقای وجودی به نفس رحمانی را رتبه فوق خلافة کبری است. اذا شاء الحق تعالى بسابق عنایتہ ان یطلع من اختاره من عبیده علی حقائق الاشیاء علی نحو تعینها فی علمه جذبہ الیه بمعراج روحانی فیشاهد انسلاخ نفسه عن بدنه و ترقیه فی مراتب العقول و النفوس متحداً بکل عقل و نفس طبقة بعد طبقة اتحاداً یفیده الانسلاخ عن جملة من احكامه الجزئية و احكامه الامکانية فی کل مقام حتی يتحد بالنفس الكلية ثم بالعقل الاول ان کمل معراجه فیظهر جمیع لوازم ماهیته من حیث امکاناته النسبية ماعدا حکما واحدا هو معقولية كونه فی نفسه ممکنا فی العقل الاول فیثبت المناسبة بینه و بین ربه و یحصل القرب الذی هو اول درجات الوصول و یصح له الأخذ عن الله بدون واسطة كما فی شأن العقل الاول، و للانسان ان یجمع بین الأخذ عن الله تعالى بلا واسطة العقول و النفوس بموجب حکم امکانه الباقی و بین الأخذ عن الله تعالى بلا واسطة بحکم وجوبه فیحل مقام الانسانية الحقيقية التي فوق الخلافة الكبرى، هذا ما أبانه الصدر القونوی فی الهادية.

و نیز به نقل چند جمله ای از کلمات مکنونه صدر المتألّهین تبرک می جویم: در کتاب مفاتیح گوید: ان الانسان الكامل حقيقة واحدة و له اطوار و مقامات و درجات كثيرة فی القيود و له بحسب کل طور و مقام اسم خاص.

و نیز در مورد دیگر گوید: النفس الانسانية من شأنها ان تبلغ الی درجة یكون جمیع الموجودات اجزاء ذاتها و تكون قوتها سارية فی الجمیع

و يكون وجودها غاية الكون و الخليفة.

و نیز در موضع دیگر گوید: و اعلم ان الباری تعالی وحدانی الذات فی اول الاولین، و خليفة الله مرآتی الذات فی آخر الآخرین كما بدأکم تعودون^۱ فالله سبحانه رب الارض و السماء و خليفة الله مرآة يظهر فيها الاسماء و یری بها صور جميع الاشياء.

و بالجمله اهل تحقیق بر مبنای رصین وحدت شخصی وجود بر این عقیدت راسخ اند که مراتب تمامی موجودات در قوس نزول از تعینات نفس رحمانی و حقیقت ولایت است، و در قوس صعود حقیقت انسان کامل دارای جمیع مظاهر و جامع جمیع مراتب است پس تمامی حقائق عقلانی و رقائق برزخیه آنها که گاهی به عقل و گاهی به شجره و گاهی به کتاب مسطور، به عبارات و اسامی مختلفه مذکور می شود تماماً نفس حقیقت انسان کامل و از اجزاء ذات او هستند، و در واقع حقیقت انسان کامل است که بر حسب هر درجه ای از درجات، تعین خاص و اسم مخصوص حاصل نموده و بدین جهت حقیقت انسان کامل را جائز است که آثار تمامی آن تعینات را به حقیقت خود اسناد دهد چنانکه در خطب منتسبه به حضرت امیرالمؤمنین و سید الموحدین آمده است که:

انا آدم الأول، انا نوح الأول، انا آية الجبار، انا حقيقة الاسرار، انا صاحب الصور، انا ذلك النور الذي اقتبس موسى منه الهدى، انا صاحب نوح و منجیه، انا صاحب ایوب المبتلی و شافیه، الی غیر ذلك من الاخبار و الآثار. در این مطلب به فصل هشتم مقدمات علامه قیصری بر شرح فصوص الحکم رجوع شود. آن که امام علیه السلام فرمود: انا آدم الاول الخ از این باب است که علامه قیصری در اول شرح فص اسحاقی فصوص

الحکم بیان کرده است که: العارف المطلع علی مقامه هو علی بینة من ربه یخبر عن الامر كما هو علیه کاخبار الرسل عن کونهم رسلا و انبیاءاً لا انهم ظاهرون بانفسهم، مفتخرون بما یخبرون عنه.^۱

چون از جوهر اول اعنی نفس رحمانی و عقل بسیط و حقیقت محمدیه - صلی الله علیه و آله - فی الجملة آگاهی حاصل شد، سخنی مفید از مقصد اقصی عارف نسفی باختصار نقل می کنیم:

«جوهر اول دو کار می کند اول آن که از خدای فیض قبول می کند و دویم آن که به خلق خدای می رساند و اگر گویند حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - دو کار می کند از خدای می گیرد و به خلق می رساند هم راست باشد از جهت آن که چون جوهر اول روح حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - است هر دو یکی باشند.

اکنون بدان که طرف جوهر اول را که از خدای می گیرد نامش ولایت است و این طرف جوهر اول را که به خلق خدای می رساند نامش نبوت است پس ولایت باطن نبوت آمد، و نبوت ظاهر ولایت آمد و هر دو صفت حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - اند.

چون ولایت و نبوت را دانستی اکنون بدان که شیخ سعدالدین حموی می فرماید که هر دو طرف جوهر اول را در این عالم دو مظهر می باید که باشد، مظهر این طرف که نامش نبوت است خاتم انبیاء است و مظهر آن طرف که نامش ولایت است صاحب الزمان است و صاحب الزمان اسامی بسیار دارد چنانچه جوهر اول اسامی بسیار دارد.

صاحب الزمان علم به کمال و قدرت به کمال دارد و علم و قدرت را با وی همراه کرده اند چون بیرون آمد تمامت روی زمین را بگیرد و

روی زمین را از جور و ظلم پاک گرداند و به عدل آراسته گرداند و مردم در وقت وی در آسایش باشند.

شیخ سعدالدین حموی در حق این صاحب الزمان کتابها ساخته است و مدح وی بسیار گفته است. حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - خبر داده است از آمدن وی، و علامات وی گفته است اما معلوم نیست وقت بیرون آمدن وی. با وی چیزها همراه کرده‌اند که اگر از صد یکی بگویم بعضی کس باور نکنند و گویند آدمی را اینها نتواند بودن، احوال وی بیش از این خواهد بود که به نوشتن راست آید. صاحب الزمان که گفته شد ولی است چون بیرون آید ولایت ظاهر شود و حقائق آشکارا شود.

ولایت تکوینی و تشریحی

در این مقام مناسب است که به عنوان مزید بصیرت در پیرامون مطلب مذکور، اشارتی به ولایت تکوینی و تشریحی بشود: ولی از اسماء الله تعالی است، و ینشر رحمته و هو الولی الحمید^۱ و اسماء الله باقی و دائم‌اند، فاطر السموات و الارض انت ولی فی الدنیا و الآخرة^۲ لذا انسان کامل که مظهر اتم و اکمل این اسم شریف است صاحب ولایت کلیه است می‌تواند به اذن الله تعالی در ماده کائنات تصرف کند و قوای ارضیه و سماویه را تحت تسخیر خویش در آورد، حکم او در صورت و هیولی عالم طبیعت نافذ و مجری است، و هیولای عنصری بر حسب اراده او می‌تواند خلع صورتی نموده و لیس صورت جدید نماید مانند عصای

۱ - (سوره شوری آیه ۲۹).

۲ - (سوره یوسف ۱۰۲).

حضرت موسی علیه السلام که صورت جمادی را بر حسب اراده اش خلع نموده و صورت حیوانیه بر آن پوشانیده است که به شکل اژدها بر آمد فألقى عصاه فاذا هی ثعبان مبین^۱ و همه معجزات و کرامات و خوارق عادات از این قبیل است که به اراده کامل به اذن الله صورت گرفته اند که عصا در دست موسی به اذن الله اژدها شد که در حقیقت فعل و ایجاد و تأثیر از خداوند متعالی است هر چند در دست موسی بود و به او اسناد داده می شود. فافهم.

این اذن الله، اذن قولی نیست، بلکه اذن تکوینی منشعب از ولایت کلیه مطلقه الهیه است و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیراً باذنی و تبریء الأکمه و الابرص باذنی و اذ تخرج الموتی باذنی...^۲

در قرآن کریم تسخیر مطلقاً به الله تعالی منسوب است. هر چند در ظاهر از مظاهر می نماید و سخنرنا مع داود الجبال یسبحن و الطیر، و لسلیمان الریح عاصفة تجری بامرہ الی الارض الی بارکنا فیها.^۳

این ولایت که اقتدار نفس بر تصرف در ماده کائنات است ولایت تکوینی است نه تشریحی چه ولایت تشریحی خاص واجب الوجود است که شارع و مشرع است و برای عبادش شریعت و آئین قرار می دهد و جز او کسی حق تشریح شریعت را ندارد و گرنه ظالم است.

ثم جعلناک علی شریعة من الامر فاتبعها و لاتتبع اهواء الذین لا یعلمون.^۴

۱ - اعراف - ۱۰۸.

۲ - (مائده ۱۱۱).

۳ - (انبیاء ۷۹ و ۸۱).

۴ - (جاثیه ۱۹).

شرع لكم من الدين ما وصى به نوحاً.^۱
 ام لهم شركاء شرعوا لهم من الدين ما لم يأذن به الله و لو لا كلمة
 الفصل لقضى بينهم و ان الظالمين لهم عذاب اليم.^۲
 پیامبر مأمور به انداز و تبشیر و تبلیغ و مبین احکام است نه مشرع
 انما انت منذر و انما انت مبشر.
 شیخ کبیر محیی الدین عربی را در باب سیصد و هیجدهم فتوحات
 مکیه در این که تشریح خاص واجب الوجود است کلامی مفید است که
 گوید:

انا روينا في هذا الباب عن عبدالله بن عباس رضى الله عنهما ان رجلاً
 اصاب من عرضه فجاء اليه يستحله من ذلك فقال له يا ابن عباس انى قد نلت
 منك فاجعلنى فى حل من ذلك. فقال اعوذ بالله ان احل ما حرم الله ان الله
 قد حرم اعراض المسلمين فلا احلها و لكن غفر الله لك.

فانظر ما اعجب هذا التصريف و ما احسن العلم. و من هذا الباب حلف
 الانسان على ما ابيح له فعله ان لا يفعله او يفعله ففرض الله تحلة الايمان و هو
 من باب الاستدراج و المكر الالهى الا لمن عصمه الله بالتنبيه عليه. فما ثم
 شارع الا الله تعالى. قال لنيه - صلى الله عليه و آله - لتحكم بين الناس بما
 اراك الله^۳ و لم يقل له بما رأيت بل عتبه سبحانه و تعالى لما حرم على نفسه
 باليمين فى قضية عائشة و حفصة فقال تعالى يا ايها النبى لم تحرم ما احل الله
 لك تبغى مرضات ازواجك^۴ فكان هذا مما ارته نفسه، فهذا يدل ان

۱ - (شورى ۱۳).

۲ - (شورى ۲۲).

۳ - (نساء ۱۰۶).

۴ - (تحريم ۲).

قوله تعالى بما اراك الله انه ما يوحى به اليه لا ما يراه في رأيه فلو كان هذا الدين بالرأى لكان رأى النبي - صلى الله عليه و آله - اولى من رأى كل ذى رأى فاذا كان هذا حال النبي - صلى الله عليه و آله - فيما رآته نفسه فكيف رأى من ليس بمعصوم و من الخطاء اقرب اليه من الاصابة، فدل ان الاجتهاد الذى ذكره رسول الله - صلى الله عليه و آله - انما هو فى طلب الدليل على تغيير الحكم فى المسألة الواقعة لا فى تشريع حكم فى النازلة فان ذلك شرع لم يأذن به الله. و لقد اخبرنى القاضى عبدالوهاب الاسدى الاسكندرى بمكة سنة تسعة و تسعين و خمسمائة قال رأيت رجلا من الصالحين بعد موته فى المنام فسألته ما رأيت فذكر اشياء منها قال: و لقد رأيت كتاباً موضوعة و كتاباً مرفوعة فسألت ما هذه الكتب المرفوعة؟ فقيل لى هذه كتب الحديث، فقلت: و ما هذه الكتب الموضوعة؟ فقيل لى: هذه كتب الرأى حتى يسأل عنها اصحابها فرأيت الامر فيه شدة.

شيخ عارف مذکور علاوه بر این که در گفته تحقیقی خود در بیان شارع مشرع افاده‌ای قابل توجه فرموده است، مطلب مهم دیگر نیز بر مبنای اصیل اسلامی افاده فرموده است که در دین خدا قیاس و تفسیر به رأی غلط است و اتکاء به رأی و قیاس در مقابل شرع الهی شرع آوردن است که بدان مأذون نیست و چه نیکو فرموده است که:

فلو كان هذا الدين بالرأى لكان رأى النبي - صلى الله عليه و آله - اولى من رأى من ليس بمعصوم.

و در باب دیگر فتوحات گوید: لا يجوز ان يدان الله بالرأى و هو القول بغير حجة و برهان من كتاب و لا سنة و لا اجماع، و اما القياس فلا اقول به و لا اقلد فيه جملة واحدة فما أوجب الله علينا الاخذ بقول احد غير رسول الله - صلى الله عليه و آله -

شیخ عربی در این مقام مطابق مذهب طائفة امامیه سخن گفته است و کلمات دال بر شیعة اثنا عشریه بودن وی در کتب و رسائل بسیار است. و از جمله دلائلی که بر شیعه بودن وی احتجاج آورده‌اند همین سخن او در رأی و قیاس است که نقل کرده‌ایم.

علمای تسنن در اجرای احکام شرعیه دلیل قیاس را در مقابل کتاب و سنت و اجماع، برهان مستقل دانسته عمل بر مقتضای آن را متبع شمارند، از آنجائی که عقیده شیخ مخالف اعتقاد علماء جماعت بوده بر این معنی انکار بلیغ آورده می‌گوید:

عمل نمودن بر رأی خود بدون دلیل شرعی اگر جائز بود برای حضرت ختمی مرتبت که منزلت و مقام عصمت داشت مجوز می‌شد با آنکه رأی شریف آن حضرت مسلماً از احتمال زلت معصوم است خدای تعالی وی را در متابعت رأی خود به خطاب یا ایها النبی لم تحرم عتاب فرمود پس در این صورت متابعت قیاس که در واقع رأی بدون دلیل است احدی را مجوز نخواهد بود.

و ما در رساله امامت که در مجلد ثانی تکلمه منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه آن را درج نموده‌ایم، فی الجملة در نهی از عمل به قیاس بحث کرده‌ایم و روایاتی از اهل بیت عصمت و وحی نقل نموده‌ایم و بعضی از مطالب عقلیه از آنها استفاده کرده‌ایم^۱.

و بدان چنانکه جز حق تعالی کسی حق تشریح ندارد، همچنین حق تعیین امام که خلیفة الله است با حق تعالی است و جز خداوند سبحان احدی حق تعیین خلیفه را ندارد، چنانکه فرمود:

انی جاعل فی الارض خلیفه^۱ این کریمه انی جاعل فی الارض خلیفه، مثل کریمه انی خالق بشراً من طین^۲ است که دال است فقط ذات حق خالق انی چنین است، و آن آیه نیز می فرماید که فقط ذات حق جاعلی آن چنان است. در کلمه انی تدبر به سزا لازم است، و همچنین در کلمه انی و مضاف و مضاف الیه کلمه عهدی این آیه کریمه و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاطمه قال انی جاعلک للناس اماماً قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین^۳

و نیز بدان که ولایت به حسب رتبت اعلی و ارفع از رسالت و نبوت است چون ولایت باطن نبوت و رسالت است و نیل به این دو مبتنی بر ولایت است. مفاد این سخن نه این است که ولی مطلقاً اعلی از رسول و نبی است بلکه مراد این است که ولایت رسول اعلی از رسالت او است و همچنین ولایت نبی اعلای از نبوت او است، زیرا ولی متبوع مثلاً خاتم - صلی الله علیه و آله - به حسب ولایت افضل از تابعانش است، چه مفضول غیر متبوع است و افضل غیر تابع، هر چند یک شخص که نبی است از آن حیث که ولی است افضل است از آن حیث که نبی است نه این که ولی تابع، افضل از اوست. فافهم.

ولایت نبی جنبه حقانی و اشتغال به حق تعالی است، و نبوت او وجهه خلقی دارد که توجه نبی به خلق است و شک نیست که اولی اشرف از دومی است چه آن ابدی است به خلاف این که منقطع است.

رسول و نبی از اسماء الله نیستند ولی، ولی از اسماء الله است، لذا

۱ - (بقره ۳۰).

۲ - (ص ۷۲).

۳ - (بقره ۱۲۰).

ولایت منقطع نمی‌گردد به خلاف رسالت و نبوت.

یوسف صدیق علیه السلام فرمود: فاطر السموات و الارض انت ولی فی الدنيا و الآخرة^۱ و حکم بتی الهی این که و ما عندکم ینفد و ما عندالله باق^۲، پس چون رسالت و نبوت از صفات کونیه زمانیه‌اند به انقطاع زمان نبوت و رسالت قطع می‌شوند به خلاف ولایت که از صفات الهیه است و حق سبحانه در وصف خودش فرمود: هو الولی الحمید^۳ پس قرآن فرقان به تنهایی در اثبات وجوب وجود انسان کامل ولی در نشأه عنصری علی الدوام کافی است و روایات و صحف علمیه معاضد آند بلکه از بطنان آن فائض‌اند.

چون در معنی ولی و نبی و رسول تدبیر شود ظاهر گردد که معطی نبوت و رسالت اسم ظاهر است که احکامشان متعلق به تجلیه است، و معطی ولایت اسم باطن است که مفید تجلیه است و هر چیزی را علامت است و علامت سفرای الهی ولایت است.

و چون ولایت شامل رسالت و نبوت تشریحی و نبوت عامه غیر تشریحی می‌باشد از آن به فلک محیط عام تعبیر شده است چنانکه در فص عزیز عزیری فصوص الحکم فرموده است: و اعلم ان الولاية هی الفلک المحيط العام و لهذا لم ینقطع و لها الانباء العام، و اما نبوة التشریح و الرسالة فمنقطعة و فی محمد - صلی الله علیه و آله - قد انقطعت فلان نبی بعده مشرعاً او مشرعاً له و لا رسول و هو المشرع.

مشرع به هیأت فاعلی، آن نبی صاحب شریعت است چون موسی و

۱ - (سوره یوسف آیه ۱۰۴).

۲ - (نحل ۹۹).

۳ - (شوری ۲۹).

عیسی و محمد صلوات الله علیهم، و مشروع له به هیأت مفعولی آن نبی ای است که خود صاحب شریعت نیست ولی داخل و تابع شریعت نبی مشروع است مانند انبیای بنی اسرائیل که بر شریعت موسی علیه السلام بوده‌اند.

شارح قیصری گوید: و انما اطلق اسم الفلک علی الولاية لانها حقيقة محیطة لكل من يتصف بالنبوة والرسالة والولاية كاحاطة الافلاك لما تحتها من الاجسام، و لكون الولاية عامة شاملة علی الانبياء و الاولياء لم ينقطع ای مادام الدنيا باقية و عند انقطاعها ينتقل الامر الى الآخرة.

در اصطلاح اهل ولایت نبوت غیر تشریحی گاهی به نبوت عامه، و گاهی به نبوت مقامی، و گاهی به نبوت تعریف در مقابل نبوت تشریح، تعبیر می‌گردد. در نبوت عامه، انباء و اخبار معارف و حقایق الهیه است یعنی ولی در مقام فنای فی الله بر حقائق و معارف الهیه اطلاع می‌یابد و چون از آن گلشن راز باز آمد، از آن حقائق انباء یعنی اخبار می‌کند و اطلاع می‌دهد. چون این معنی برای اولیاء است و اختصاص به نبی و رسول تشریحی ندارد در لسان اهل ولایت به نبوت عامه و دیگر اسمای یاد شده تعبیر می‌گردد.

در باب فضائل خضر علیه السلام از کتاب فضائل جامع صحیح مسلم^۱ به اسنادش از سعید بن جبیر روایت شده است که چون موسی و یوشع بن نون علیهم السلام در نزد صخره به خضر رسیدند حتی اتیا الصخرة فرأی رجلا مسجی علیه بثوب فسلم علیه موسی فقال له الخضر انی بأرضک السلام قال انا موسی قال موسی بنی اسرائیل قال نعم، قال انک علی علم من علم الله علمکه الله لا اعلمه، و انا علی علم من علم الله علمنیه لا تعلمه، قال له موسی علیه السلام هل اتبعک علی ان تعلمنی مما عملت رشدا.

الحديث.

از همین باب گفتار خضر علیه السلام است که در صحف اهل توحید آمده است که نبی از حیث نبوت تعریف یعنی از آن حیث که ولی است مثلاً انباء از ذات و صفات و افعال حق سبحانه می‌کند، و از حیث نبوت تشریح تبلیغ احکام و تأدیب به اخلاق و تعلیم به حکمت و قیام به سیاست می‌کند.

نبوت مقامی را که در حقیقت نیل به ولایت است، از این اشارت دریاب که مظاهر اتم ولایت مطلقه و وسائط فیوضات الهیه انسانها را به سوی خود که در قله شامخ معرفت قرار گرفته‌اند، دعوت کرده‌اند و تعالوا، تعالوا گفته‌اند یعنی بالا بیایید.

بیانگ می‌آید که ای طالب بیا	جود محتاج گدایان چون گدا
جود محتاج است و خواهد طالبی	همچنان که توبه خواهد تائبی
جود می‌جوید گدایان و ضعاف	همچو خوبان کاینه جویند صاف
روی خوبان زاینه زیبا شود	روی احسان از گدا پیدا شود
بانگ می‌آید تعالوا زان کرم	بعد از این رجعت نماند درد و غم

و دعوت آن ارواح طاهره و افواه عاطره، حاشا که به سخریه و استهزاء و هزل و لغو باشد، قالوا أتخذنا هزواً قال أعوذ بالله ان اکون من الجاهلین^۱ پس اگر نیکبختی ندایشان را به حقیقت نه به مجاز لبیک بگوید، تواند که به قدر همت خود به مقاماتی منیع و درجاتی رفیع ارتقاء و اعتلا نماید و به قرب نوافل بلکه به قرب فرائض نائل آید هر چند به فضل رتبت نبوت و رسالت و امامت تشریحی منادی دست نمی‌یابد.

فیض روح القدس اربازمدد فرماید دگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

خواجه حافظ شیرین سخن هم می گوید: آن چه مسیحا می کرد، دیگران هم در صورت حصول استعداد، از فیض روح القدس همان را می توانند بکنند. این همان ولایت تکوینی است که باید در کنار سفره رحمت رحیمیه تحصیل کرد و کمال اصفهانی نیکو گفته است:

بر ضیافتخانه فیض نوالت منع نیست

درگشاده است و صلا در داده خوان انداخته

خداوند سبحان در قصص قرآن در قصه موسی کلیم فرماید: ولما بلغ أشده و استوی آتیناه حکماً و علماً و کذلک نجزی المحسنین. از این کریمه و نظائر آن در قرآن، نبوت تشریعی از نبوت مقامی تمیز داده می شود، چه مفاد و کذلک نجزی المحسنین در سیاق آیه این است که انسان واصل و نازل به منزل احسان به مشرب موسوی یعنی نبوت مقامی در اصطلاح اهل توحید نائل می گردد هر چند وی را منصب موسوی که فضل نبوت تشریعی است حاصل نمی شود، و آن بزرگی که گفته است:

از عبادت نی توان الله شد می توان موسی کلیم الله شد.

همین معنی را اراده کرده است. و منزل احسان مقام مشاهده و کشف و عیان است و آن را مراتب است: آغاز آن این که ان الله کتب الاحسان علی کل شیء، و پس از آن این که الاحسان ان تعبدالله كأنک تراه که تعلیم و خطاب به اهل حجاب است، و انجام آن به رفع کأن یعنی لم اعبد ربا لم أره زیرا که والله فی قیلة المصلی، خوشا آنان که دائم در نمازند.

و بدان آنچه که در ولایت تشریعی و تکوینی گفته ایم هر دو در مقام توحید فعل بازگشت به یک ولایت می کند، لا اله الا الله وحده وحده و حده که توحید ذات و توحید صفات و توحید افعال است نه تأکید لفظی.

و اليه يرجع الأمر كله، و اليه ترجع الأمور، قل كل من عند الله، ان الى ربك الرجعى، و ان الى ربك المنتهى، لذا با این که در یک جای قرآن فرمود:

قل يتوفىکم ملک الموت الذی و کل بکم^۱ در جای دیگر آن فرمود:

الله يتوفى الأنفس حين موتها والتي لم تمت فى منامها^۲

و نیز بدان که خداوند متعال در قرآن کریم، خود و رسول و مومنان را ولی خوانده است و حقیقت ولایت رتق و فتق ولی در امور مولی علیه است که در بعضی از امور وی را از آن باز می دارد و در برخی وی را بر آن وامی دارد تا به کمال و سعادت مطلوب و مقدر خود برسد. این ولایت حقیقیه است که مبتنی بر حقیقت ملک است و آن حق تعالی را است و بس، که مولای حقیقی او است الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الى النور^۳

و چون خود متعالی از مجانست مخلوقات است، خلفاء و نمایندگان را برای تربیت مملوکین و عبیدش منصوب فرمود انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعون^۴ و چون از لوازم ولایت حق تعالی بر عباد این است که عباد جان و مال و اولادشان را فدای او کنند چه صدق و خلوص و حقیقت عبودیتشان به امثال این امور که از لوازم عبودیت است ظاهر می گردد و حق تعالی خود غنی از عالمین است، خلیفه نصب می کند و آن را ولی

۱ - (سجده ۱۲).

۲ - (زمر ۴۳).

۳ - (بقره ۲۵۸).

۴ - (مائده ۶۲).

عبادتش قرار می دهد و اطاعتش را بر عباد لازم می گرداند لیمیز الله الخیث من الطیب "۱" پس رسول و نبی و ولی و مؤمنون خلفای حق تعالی در ولایت اند نه شرکای او در آن، سبحانه و تعالی عن ان یکون له ولی من الذل.

در صحف اهل ولایت، تارة ولی را در مقام محبوبی دانسته اند، و تارة در مقام محبی، ولی محبوبی ولایت او کسبی نیست و صاحب نفس مکتفیه است و ولایت او ازلیه ذاتیه و هبیه است، چنانکه سید اولیاء و اوصیاء فرمود: کنت ولیاً و آدم بین الماء و الطین. ولی ولی محبی ولایت او کسبی است باید اتصاف به صفات الله و تخلق به اخلاق را تحصیل کند تا ولی شود.

تعریف اسم و توقیفیت و اشتقاق آن

مطلب مهم در این مقام معرفت به معنی اسم در اصطلاح اهل تحقیق اعنی اهل معرفت و ولایت است که همان اسم در لسان کتاب و سنت است در بیان آن گوئیم: بر مبنای قویم وحدت شخصی وجود، محض وجود بحت به حیثی که از ممازجت غیر و از مخالطت سوی، مبری باشد از آن به غیب هویت و لا تعین تعبیر می کنند، و حضرت اطلاق ذاتی نیز گویند که مجال هیچ وجه اعتبارات حتی همین اعتبار عدم اعتبار نیز در آن نیست، و مشوب به هیچ گونه لواحق اعتباری نمی باشد و اصلاً ترکیب و کثرت در آن راه ندارد و این مقام لا اسم و لا رسم است زیرا که اسم ذات مأخوذ با صفتی و نعتی است یعنی متن ذات و عین آن به

اعتبار معنایی از معانی خواه آن معانی وجودیه باشند و خواه عدمیه اخذ شو. آن معنی را صفت و نعت می‌گویند و ان شئت قلت ذات با اعتبار تجلی‌ای از تجلیاتش اسم است چون رحمن و رحیم و راحم و علیم و عالم و قاهر و قهار که عین ذات مأخوذ به صفت رحمت و علم و قهر است و اسمای ملفوظه متداوله اسمای این اسمای عینی‌اند. فرق این دو تعبیر این است که اول چون حقیقت وجود مأخوذ به تعینی از تعینات صفات کمالیه او است اسم ذاتی است و دومی که ذات باعتبار تجلی خاصی از تجلیات الهیه اخذ شده است اسم فعلی است که تفصیل آن خواهد آمد. از این بیان مذکور در تعریف اسم، مراد روایاتی که از اهل بیت عصمت وارد شده است که اسم غیر مسمی است، و نیز مراد اهل تحقیق در صحف عرفانیه که اسم عین مسمی است، معلوم می‌گردد که هم غیر صحیح است و هم عین صحیح است.

عارف جندی در رساله‌اش گویند: مقتضی الكشف والشهود ان الاسم الله ليس عين المسمى من جميع الوجوه بل من وجه كسائر الاسماء "۱" این کلام جندی ناظر به مقام واحدیت است نه احدیت.

علامه قیصری در اول شرح فص آدمی فصوص الحکم گوید: ان جميع الحقائق الاسمائية في الحضرة الأحادية عين الذات وليست غيرها، و في الواحدة عينها من وجه و غيرها من آخر "۲" یعنی عینها من وجه المصداق و الوجود، و غيرها من وجه المفهوم و الحدود.

. و نیز مراد از توفیقیت اسماء الهیه در منظر اعلاهی اهل معرفت دانسته می‌شود چنانکه صائن الدین علی بن ترکه در تمهید القواعد که در

۱ - (ص ۳۳۳ مصباح الانس چاپ سنگی).

۲ - (ص ۶۲).

شرح رساله قواعد التوحيد جد او ابو حامد محمد ترکه است افاده فرمود که:

ان لكل اسم مبدءاً لا يظهر ذلك الا في موطن خاص من مواطن تنوعات الذات و مرتبة مخصوصة من مراتب تنزلاتها لا يطلق ذلك الاسم عليه الا بذلك الاعتبار و هذا معنى من معانى ما عليه ائمة الشريعة رضوان الله عليهم ان اسماء الحق توقيفية^۱

توضیحاً گوئیم: اسماء، حقائق عینیہ اند که ظهورات و بروزات تجلیات هویت مطلقه اند و این هویت مطلق وجود و وجود مطلق به اطلاق سعی کلی است که صمد است یعنی لا جوف و لا خلاء له، و از این ظهور و بروز تجلی تعبیر به اسم می شود و به حسب غلبه یکی از اسماء در مظهری آن مظهر به اسم آن غالب نامیده می شود.

قید غلبه را از این جهت آورده ایم که هر کجا سلطان وجود نزول اجلال فرمود جمیع عساکر اسماء و صفات در معیت او هستند که از لوازم اویند جز این که این لوازم در بعضی از مظاهر ظاهر و در بعضی باطن اند چنانکه در بعد بحث تفصیلی آن خواهد آمد.

اسم بر دو قسم است: یکی اسم تکوینی عینی خارجی که همان شأنی از شئون ذات واجب الوجودی است که کل یوم هو فی شأن،^۲ و دیگر اسم، اسم است که لفظ است و مرتبه عالیہ اسم قرآنی و عرفانی اول است نه دوم و علم آدم الاسماء کلها^۳ هر چند هر یک از اسم و اسم اسم را به حکم محکم شرع مطهر احکام خاصه است قل ادعوا الله او ادعو

۱ - (ص ۷۸ چاپ سنگی).

۲ - (الرحمن ۳۱).

۳ - (بقره ۳۳).

الرحمن آیاما تدعوا فله الاسماء الحسنى^۱ در این کریمه فله را مرجع نبود
 حکم می فرماید که هو را اسمای حسنی است آری لیس کمثله شیء و
 هو السميع البصير.

تمثیلاً گوئیم: ذات با صفت معینی که اسم است به مثل چنین است
 که امواج دریا تطورات شئون و شکنهای آب دریایند. هر موجی آب
 متشأن به شکن و حدی است و این امواج را استقلال وجودی نیست اگر
 چه هیچیک دریا نیستند لیک جدای از دریا هم نیستند. ذات آب با شکن
 خاصی موجی است و این موج یکی از اسماء است. و موجی دیگر اسمی
 دیگر است. و چون بخواهیم برای این اسمای شئونی دریا الفاظی به
 اقتضای خواص آب در این مظاهر، و به حسب غلبه وصفی از اوصاف
 آن وضع کنیم این الفاظ اسمای آن اسمای شئونی هستند که اسمای
 اسمایند.

ای برون ازوهم وقال وقیل من خاک بر فرق من و تمثیل من
 چنین صواب می بینیم که کلماتی چند از اساطین فن عرفان در
 تعریف اسم به عنوان زیادت بصیرت نقل کنیم:

علامه قاسانی در اصطلاحات فرمود: ان الاسم باصطلاحهم لیس هو
 اللفظ بل هو ذات المسمى باعتبار صفة وجودية كالعليم و القدير، او سلبية
 كالقدوس و السلام.

علامه قیصری در فصل دوم مقدمات شرح فصوص الحکم^۲
 گوید: و الذات مع صفة معينة، و اعتبار تجل من تجلیاته تسمى بالاسم فان
 الرحمن ذات لها الرحمة، و القهار ذات لها القهر. و هذه الاسماء الملفوظة هي

۱ - (الاسراء ۱۱۲).

۲ - (ص ۱۳).

اسماء الاسماء. و من هنا يعلم ان المراد بان الاسم عين المسمى ما هو. انتهى ما اردنا من نقل كلامه.

هر گاه عين ذات يعنى حقيقة وجود با صفت معينى از صفات كماليه اش اخذ شود اسم ذاتى است، و هر گاه ذات با اعتبار تجلى خاص از تجلياتش اخذ شود اسم فعلى است. و در اين باره تحقيقات و توضيحات بيشتر. از كلام متاله سبزوارى نقل مى شود. و ما در تعبير خودمان عين و متن را از اين جهت آورده ايم تا با اسم مشتق در اصطلاح علوم رسمى تميز يابد. فتبصر.

عنائتى كه قيصرى پس از تعريف اسم بكار برده. كه گفت: و من هنا يعلم ان المراد بان الاسم عين المسمى ما هو از اين رو است كه نزاعى كلامى ريشه دار در مؤلفات دائر است كه آيا اسم عين مسمى است و يا غير آن است و بدین علت از ائمه هداة مهديين نیز در اين باب سؤالاتى شده است كه اسم آيا عين مسمى است و يا غير آن است و در جوامع روايى مثلاً در باب معانى اسماء كتاب توحيد اصول كافى روايت شده است. به اسنادش روايت كرده است - عن هشام بن الحكم انه سأل ابا عبدالله عليه السلام عن اسماء الله و اشتقاقها، الله مما هو مشتق؟ فقال: يا هشام الله مشتق من اله و اله يقتضى مألوهاً، و الاسم غير المسمى فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و لم يعبد شيئاً و من عبد الاسم و المعنى فقد اشرك و عبدائين و من عبد المعنى دون الاسم فذاك التوحيد افهمت يا هشام. قال قلت زدنى. قال: لله تسعة و تسعون اسماً فلو كان الاسم هو المسمى لكان كل اسم منها الهأ و لكن الله معنى يدل عليه بهذه الاسماء و كلها غيره. يا هشام الخبز اسم للمأكول و الماء اسم للمشروب و الثوب اسم للملبوس و النار اسم للمحرق افهمت يا هشام فهماً تدفع به و تناضل به اعداءنا المتخذين مع الله عز و جل غيره؟

قلت نعم فقل نفعلك الله به و ثبتك يا هشام! قال: فوالله ما قهرني احد في التوحيد متى قمت مقامى هذا.

شيخ كبير در فص شيشى فصوص الحکم فرمود: و على الحقيقة فمائمة الاحقيقة واحدة تقبل جميع هذه النسب والافاضات التى يكنى عنها بالاسماء الالهية، و شارح آن قيصرى گوید: اى و ان كانت الاسماء متكررة و لكن على الحقيقة مائة الاذات واحدة تقبل جميع هذه النسب و الاضافات التى يعتبر الذات مع كل منها و يسمى بالاسماء الالهية.

قال صدر المتألهين فى شرح آية الكرسي: و التكثر فى الاسماء بسبب تكثر الصفات و ذلك التكثر انما يكون باعتبار مراتبها الغيبية التى هى مفاتيح و هى معان معقولة فى عين الوجود الحق بمعنى ان الذات الالهية بحيث لو وجد فى العقل أو أمكن ان يلحظها الذهن لكان ينتزع منه هذه المعانى و يصفها به فهو فى نفسه مصداق لهذه المعانى. انتهى.

قال الفيض المقدس فى علم اليقين^١: انما يفيض الله سبحانه الوجود على هياكل الموجودات بواسطة اسمائه الحسنى قال عزّ و جلّ و لله الاسماء الحسنى فادعوه بها. و الاسم هو الذات من حيث تقيده بمعنى، أى الذات الموصوفة بصفة معينة كالرحمن فانه ذات لها الرحمة، و القهار ذات لها القهر. و من هنا قال سبح اسم ربك فاسمه سبحانه ليس بصوت فانه لا يسبح بل يسبح به، و قال تبارك اسم ربك ذوالجلال و الاكرام فوصفه بذلك يدل على انه حتى لذاته فالاسم هو عين المسمى باعتبار الهوية و الوجود و ان كان غيره باعتبار المعنى و المفهوم فهذه الاسماء المملوطة هى اسماء الاسماء. سئل الامام الرضا عليه السلام عن الاسم ما هو؟ قال: صفة لموصوف. و عن الصادق عليه السلام من عبد الله بالتوهم فقد كفر، و من عبد الاسم دون المعنى

فقد كفر، و من عبد الاسم و المعنى فقد اشرك، و من عبد المعنى بايقاع الاسماء عليه بصفاته التي وصف بها نفسه فعقد عليه قلبه و نطق به لسانه في سر أمره و علانيته فاولئك هم المؤمنون حقاً.

قال المتاله السبزواري في شرح الاسماء "١": الاسم عند العرفاء هو حقيقة الوجود مأخوذة بتعين من التعينات الصفاتية من كمالاته تعالى، او باعتبار تجل خاص من التجليات الالهية (وهذا اسم فعلى و الاول اسم ذاتى. و هذا ظهور على الماهية الامكانية كماهية العقل الكلى، و الاول ظهور بمفهوم الصفة الواجبة الذاتية) فالوجود الحقيقى مأخوذاً بتعين الظاهرية بالذات و المظهرية للغير الاسم النور، و بتعين كونه ما به الانكشاف لذاته و لغيره الاسم العليم، و بتعين كونه خيراً محضاً و عشقاً صرفاً الاسم المرید، و بتعين الفياضية الذاتيه للنورية عن علم و مشية الاسم القدير، و بتعين الدراكية و الفعالية الاسم الحى، و بتعين الاعراب عما فى الضمير المخفى و المكنون الغيبى الاسم المتكلم و هكذا.

و كذا مأخوذاً بتجل خاص على ماهيته خاصة بحيث يكون كالحصة التي هي الكلى المضاف الى خصوصية يكون الاضافة بما هي اضافة و على سبيل التقيد لاعلى سبيل كونها قيداً داخلة و المضاف اليه خارجاً لكن هذه بحسب المفهوم و التجلى بحسب الوجود اسم خاص و المقصود انه كما ان مغايرة الكلى و الحصة اعتبارية اذا التغاير ليس الا بالاضافة و هي اعتبارية و المضاف اليه خارج كذلك التجلى ليس الا ظهور المتجلى و ظهور الشىء لا يباينه الا ان الكلى و الحصة فى عالم المفاهيم و المتجلى و التجلى يطلقان على الحقيقة.

ففس الوجود الذى لم يلحظ معه تعين ما بل بنحو اللاتعين البحت هو

١ - (ص ٢١٤ چاپ سنگى ناصرى، بند ٥٦ يا من له الاسماء الحسنی).

المسمى، و الوجود بشرط التعين هو الاسم، و نفس التعين هو الصفة، و
 المأخوذ بجميع التعينات الكمالية اللاتئة به المستتعة للوازمها من الاعيان
 الثابتة الموجودة بوجود الاسماء كالاسماء بوجود المسمى هو مقام الاسماء و
 الصفات الذى يقال له فى عرفهم المرتبة الواحدية كما يقال للموجود الذى
 هو اللاتعين البحت المرتبة الاحدية. و المراد من اللاتعين عدم ملاحظة التعين
 الوصفى (قد يطلق التعين و يراد به التشخيص اى ما به يمنع عن الصدق على
 الكثرة، و يقال له الهوية و لا هو الا هو، و قد يطلق و يراد به الحد و الضيق، و
 اللاتعين هنا بهذا المعنى و منه.

وجود اندركمال خویش ساری است

تعينها امور اعتبارى است

و اما بحسب الوجود و الهوية فهو عين التشخيص و التعين و المتشخص
 بذاته و المتعين بنفسه. و هذه الالفاظ و مفاهيمها مثل الحى العليم المرید
 القدير المتكلم السميع البصير و غيرها اسماء الاسماء.

اذا عرفت هذا عرفت ان النزاع المشهور المذكور فى تفسير البيضاوى
 و غيره من ان الاسم عين المسمى او غيره مغزاه ماذا، فان الاسم علمت انه عين
 ذلك الوجود الذى هو المسمى، و غيره باعتبار التعين و اللاتعين، و الصفة
 ايضا وجودا و مصداقا عين الذات و مفهوما غيره. فظهر ان بيانهم فى تحرير
 محل النزاع غير محرر بل لم يأتوا ببيان، حتى ان شيخنا البهائى اعلى الله مقامه
 قال فى حاشيته على ذلك التفسير: قد تحير نحارير الفضلاء فى تحرير محل
 البحث على نحو يكون حرياً بهذا التشاجر حتى قال الامام فى التفسير الكبير:
 ان هذا البحث يجرى مجرى العبث و فى كلام المؤلف ايماء الى هذا ايضا
 انتهى كلامه رفع مقامه.

(قوله حتى قال الامام عليه السلام، لانه ان ارید به اللفظ فلاريب انه

غير المسمى، او المعنى فلاشك انه عينه، او الصفة فهو مثلها في العينية و الغيرية و الواسطة عند الاشعري، و الفرق بين الاسم و الصفة كالفرق بين المشتق و مبدئه فالعليم و القدير مثلا اسم و العلم و القدرة صفة فالنزع عبث لا طائل تحته).

و انا اقول: لو تنزلنا عما حررنا على مذاق العرفاء الشامخين نقول: يجرى النزاع في اللفظ بل في النقش اذ لكل شيء وجود عيني و ذهني و لفظي و كتبي و الكل وجوداته و اطواره و علاقتها معه اما طبيعية او وضعية فكما ان وجوده الذهني وجوده، كذلك وجوده اللفظي و الكتبي اذا جعلنا عنوانين له آتين للحاظة فان وجه الشيء هو الشيء بوجه و ظهور الشيء هو هو فاذا سمع لفظ السماء مثلا او نظر الى نقشه يستغرق في وجوده الذهني الذي هو اربط و اعلق به ولا يلتفت الى انه كيف مسموع او مبصر بل جوهر بجوهريته و ظهور من ظهوراته و طور من اطواره، و من ثم لا يمس نقش الجلالة بلاطهارة و يترتب على تعويذه و تعويد اسماء الانبياء و الائمة عليهم السلام الآثار، و من ههنا قيل: دائم بروي دست و دعا جلوه مي كني

هرگز ندیده است کسی نقش پای تو

(وكذا خط المصحف و من ثم يصحح قول المتكلم القائل بأن كلام

الله قديم حتى ما بين الدفتين لأن القرآن له منازل عالية و مجالي شامخة الى العلم العنائي حتى ان المشائين عندهم الصور العلمية القديمة كلمات الله و كل واحدة منها كالکاف و النون لانها علة لما يكون و خطاب لم يزل بما لا يزال ان الكلام لفي الفؤاد و الحروف في نقطة المداد).

ثم انه يمكن ان يراد بالاسماء الحسنی في هذا الاسم الشريف الائمة

الاطهار كما ورد عنهم عليه السلام:

نحن الاسماء الحسنی الذين لا يقبل الله عملا الا بمعرفتنا. و في كلام

امیرالمؤمنین علی علیہ السلام انا الاسماء الحسنی، فان الاسم من السمة و هی العلامة و لا شک انہم علائمہ العظمی و آیاتہ الكبرى كما قال النبی - صلی اللہ علیہ و آلہ - من رآنی فقد رأى الحق. و لأن مقام الاسماء و الصفات مقامہم علیہم السلام و حق معرفتہ حاصل لہم، و التحقق باسمائہ و التخلق باخلاقہ حقہم، فہم المرحومون برحمته الصفیة، و المستفیضون بفیضہ الأقدس كما انہم مرحومون برحمته الفعلیة و الفیض المقدس، و اما معرفة کنہ المسمی و المرتبة الأحدیة فہی مما استأثرها اللہ لنفسہ. (قولنا و لان مقام الاسماء و الصفات مقامہم ای الاسماء و الصفات التي فی المرتبة الواحیدیة كما یقال لها سدرۃ المنتہی لانہا منتهی مسیر الکمل و ظهور الذات بہا رحمته الصفیة كما ان اشراقہ علی الماہیات الامکانیة رحمته الواسعة الفعلیة و لا یقبل اللہ عملا الا بمعرفتنا لانا و سائط الحادث بالقدیم و الاسماء الحسنی روابط و مخصصات لفیضہ المطلق و لولاہا لم یتحقق عالم الکثرة).

پایان کلام مرحوم حاجی در شرح اسماء کہ با تعلیقاتش در میان ہلالین نقل کردہ ایم. آن جناب در مراتب وجود شیء در لثالی منظومہ در منطق نیز در شرح و حواشی مطالب مفید دارد، آن جا کہ گوید:

اذ فی وجودات الامور رابطة ترشد کم صناعة المغالطة
و تلک عینی و ذہنی طبع ثمة کتبی و لفظی وضع
علامہ شیخ بہائی در کشکول^۱ گوید: اعلم ان ارباب القلوب علی ان الاسم هو الذات مع صفة معینة و تجل خاص و هذا الاسم هو الذی وقع فیہ التشاجر من انه هو عین المسمی او غیرہ، و لیس التشاجر فی مجرد اللفظ كما ظنہ المتکلمون فسودوا قراطیسہم و افعموا کرادیسہم بما لا یجدی بطائل و لا یفوق العالم بہ علی الجاہل.

این بود کلامی چند از اساتید فن در تعریف اسم و صفت که نقل آنها را برای مزید بصیرت در رفع هر گونه ابهامی در معنی اسم که از اهم امور در مسائل موضوع رساله است، لازم دانسته‌ایم.

در جمع بین واحد به وحدت شخصی بودن وجود، و در عین حال این حقیقت و ذات واحد را نسبت و اضافاتی باشد که چون ذات با هر یک آنها اعتبار شود از آنها تعبیر به اسماء الهیه می‌گردد، خلاصه وحدت ظاهر و کثرت و تعدد مظاهر که در واقع شئون و ظهورات و بروزات و تجلیات هویت مطلقه یعنی همان وحدت حقه حقیقیه ظاهراند، تدقیق فکر و تلطیف سر لازم است و چنان است که علامه شیخ بهائی در کشکول^۱ نقل کرده است که:

قال السيد الشريف في حاشية شرح التجريد: ان قلت ما تقول في من يرى ان الوجود مع كونه عين الواجب وغير قابل للتجزى والانقسام قد انبسط على هياكل الموجودات و ظهر فيها فلا يخلوا منه شيء من الاشياء بل هو حقيقتها و عينها و انما امتازت و تعينت بتقيدات و تعينات و تشخصات اعتبارية و يمثل ذلك بالبحر و ظهوره في صورة الامواج المتكثرة مع انه ليس هناك الا حقيقة البحر، فقط؟

قلت هذا طور وراء طور العقل لا يتوصل اليه الا بالمجاهدات الكشفية دون المناظرات العقلية وكل مسير لما خلق له.

حدیث اشتقاق و بعضی اشارات و لطائف مستفاد از آن

از مطالبی که در بحث اسم تقدیم داشته‌ایم معنی اشتقاق اسماء از

ذات واجب تعالیٰ، و حدیث نحن الاسماء الحسنی و نظایر آن که در جوامع روایی که از وسائط بین قدیم و حادث علیهم السلام روایت شده است دانسته می‌شود.

اشتقاق صرفی ادبی نموداری از این اشتقاق است چه سلسله طولیه عوالم در جمیع احکام و جودیه‌شان بطور حقیقت و رقیقت از یکدیگر حکایت می‌کنند که مرتبه عالی حقیقت دانی، و منزلت دانی رقیقت عالی است.

در تفسیر صافی مرحوم فیض ضمن آیه کریمه انی جاعل فی الارض خلیفه^۱ این حدیث شریف آمده است که به نقل آن تبرک می‌جویم:

قال علی بن الحسین علیه السلام حدثنی ابن عن ابیه عن رسول الله - صلی الله علیه و آله - قال: یا عباد الله ان آدم لما رأى النور ساطعاً من صلبه اذ كان الله قد نقل اشباحنا من ذروة العرش الی ظهره، رأى النور و لم یتین الاشباح فقال یا رب ما هذه الانوار؟ فقال عزّ و جلّ: انوار اشباح نقلتهم من اشرف بقاع عرشى الی ظهرک و لذلك امرت الملائكة بالسجود لک اذ كنت وعاء لتلك الاشباح. فقال آدم: یا رب لو بینتها لی، فقال الله عزّ و جلّ: انظر یا آدم الی ذروة العرش فنظر آدم علیه السلام و وقع نور اشباحنا من ظهر آدم علی ذروة العرش فنظر آدم علیه السلام و وقع نور اشباحنا من ظهر آدم علی ذروة العرش فانطبع فیهِ صور انوار اشباحنا الی ظهره کما ینطبع وجه الانسان فی المرآة الصافیة فرأى اشباحنا فقال ما هذه الاشباح یا رب؟ قال الله یا آدم هذه اشباح افضل خلأقی و بریاتی هذا محمد و انا الحمید المحمود فی فعالی شقت له اسماء من اسمی.

و هذا علي و انا العلي العظيم شققت له اسماً من اسمي.

و هذه فاطمة و انا فاطر السموات و الارض فاطم اعدائي من رحمتي
يوم فصل قضائي و فاطم اوليائي عما يعيرهم و يشينهم فشققت لها اسما من
اسمي.

و هذا الحسن و الحسين و انا المحسن المجمل شققت اسميهما من
اسمي.

هولاء خيار خليقتي و كرام بريتي بهم آخذ و بهم اعطى و بهم اعاقب و
بهم أثيب، فتوسل بهم الي. يا آدم اذا دهتك داعية فاجعلهم الي شفعاؤك فاني
آليت علي نفسي قسماً حقاً الا اخيب بهم املا و لا ارد بهم سائلاً فلذلك حين
زلت منه الخطيئة دعا الله عز و جل بهم فتيب عليه و غفرت له.

این حدیث شریف ناطق است که عرش را مراتب و درجات است
چه این که فرمود: من ذروة العرش، من اشرف بقاع عرشی.

و تعبیر تقابل ظهر و وجه چقدر عظیم المنزله است به خصوص
کلمه ظهر که هم مشعر است بر این که ظهور آن اشباح در نشأه عنصری در
ظهر و ورای آدم است.

علاوه این که آدم را معرفی کرد که او مرآتی است قابل انطباع
صور و حقایق انوار مجردة، وانگهی دارای دستگاہ و کارخانه ای است که
انوار مجردة را تمثیل می دهد و به هیأت اشباح در می آورد فتمثل لها بشراً
سویا، سبحان الله چقدر شأن انسان را عظیم آفریده است؟ فی باب الروح
من توحید الکافی^۱ باسناده عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر علیه
السلام عما یروون ان الله خلق آدم علی صورته، فقال هی صورة محدثة
مخلوقة و اصطفاه الله و اختارها علی سائر الصور المختلفة، فاضافها الی

نفسه كما اضاف الكعبة الى نفسه و الروح الى نفسه فقال بيتي و نفخت من روحي.

ای دل به کوی دوست گذاری نمی‌کنی

اسباب جمع داری و کاری نمی‌کنی
و دیگر سخن از تعبیر شققت له اسما من اسمی است که فرمود
شققت نه جعلت یا تعبیرات دیگر مشابه آن این اشتقاق، انشقاق و انفطار
اسمی از ذات بی چون سبحان است اسمی بدان معنی که گذشت، به
خصوص اسمی اسمی و کلمتی علیا که به حسب ذات و صفات و افعالش
مظهر اتم و ناطق به اوتیت جوامع الکلم است که چون مصدر و مصدر
خود در فعال خود حمید و محمود است.

در اشتقاق ادبی که ظل این اشتقاق است چه صورتی در زیر دارد
آنچه در بالاستی است، هر صیغه مشتق، مصدر متعین به تعین خاصی است
و صیغه فعله است که بیان هیأت و چگونگی فعل می‌کند که ریخته شده
خاصی است و زرگر را چون کارش ریخته‌گری است و زر را به صیغه‌ها و
هیأت‌های گوناگون در می‌آورد صائغ می‌گویند و در این معنی نیکو گفته
شد که:

مصدر به مثل هستی مطلق باشد

عالم همه اسم و فعل مشتق باشد

چون هیچ مثال خالی از مصدر نیست

پس هر چه در او نظر کنی حق باشد

و دیگر اشتقاق اسم حضرت وصی علی علیه السلام از دو اسم
اعظم علی و عظیم است. الحدیث الثانی من باب حدوث الاسماء من توحید

الكافی^۱ "مسنداً عن ابن سنان قال سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام هل كان الله عزّ وجلّ عارفاً بنفسه قبل ان يخلق الخلق؟ قال: نعم قلت يراها و يسمعها؟ قال ما كان محتاجاً الى ذلك لانه لم يكن يسألها ولا يطلب منها، هو نفسه و نفسه هو، قدرته نافذة فليس يحتاج ان يسمى نفسه و لكنه اختار لنفسه اسماء لغيره يدعوها بها لانه اذا لم يدع باسمه لم يعرف فأول ما اختار لنفسه: العلى العظيم، لانه اعلى الاشياء كلها فمعناه الله و اسمه العلى العظيم هو اول اسمائه علا على كل شيء.

نکته جالب دیگر این که امام حسن و امام حسین علیهما السلام هر دو از محسن و مجمل مشتق اند یعنی هم امام حسن علیه السلام در سیرتش محسن و مجمل است و هم امام حسین علیه السلام، هم صبر و تحمل امام حسن علیه السلام در مقابل بنی امیه به مصلحت دین و امت بود و هم قیام امام حسین علیه السلام، قال صلّى الله عليه و آله :

الحسن و الحسين امامان قاما او قعدا^۲ و قال ابو جعفر عليه السلام: انه - یعنی الامام الحسن المجتبی علیه السلام - أعلم بما صنع، لولا ما صنع لكان أمر عظیم. و خود امام مجتبی علیه السلام فرمود: ما تدرون ما فعلت و الله للذي فعلت خير لشيعتي مما طلعت عليه الشمس^۳ چنانکه امیر علیه السلام از حق خود سکوت کرد برای حفظ اسلام و مسلمین، خطبه شقشقیه یکی از مدارک بسیار مهمّ امامیه در این موضوع است.

احسان را مراتب است و جمیع مراتب آن را انسان کامل حائز است، شیخ اکبر محیی الدین عربی در باب چهارصد و شصت فتوحات

۱ - (ص ۸۸ ج ۱ معرب).

۲ - (ص ۱۰۱ ج ۱۰ بحار).

۳ - (الدینوری ص ۲۰۳).

مکیه در اسلام و ایمان و احسان سخن گفته است و از جمله افادات او این است: ورد فی الخبر الصحيح الفرق بین الایمان و الاسلام و الاحسان فالاسلام عمل و الایمان تصدیق و الاحسان رؤیة او کالرؤیة. فالاسلام انقیاد و الایمان اعتقاد و الاحسان اشهاد فمن جمع هذه النعوت و ظهرت علیه احکامها عم تجلی الحق له فی کل صورة. و به خصوص در باب پانصد و پنجاه و هشت آن در حضرت احسان، بحثی مفید دارد از آن جمله این که:

قال جبرئیل علیه السلام لرسول الله صلی الله علیه و آله : ما الاحسان؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فانک ان لا تراه فانه یراک. و فی روایة فان لم تکن تراه فانه یراک فأمره ان یخیله و یحضره فی خیاله علی قدر علمه به فیکون محصوراً له، و قال تعالی هل جزاء الاحسان الا الاحسان فمن علم قوله ان الله خلق آدم علی صورته، و علم قوله علیه الصلوة و السلام من عرف نفسه عرف ربه، و علم قوله تعالی و فی انفسکم افلاتبصرون، و قوله سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم، علم بالضرورة انه اذا رأى نفسه هذه الرؤیة فقد رأى ربه بجزاء الاحسان و هو ان تعبد الله کانک تراه الا الاحسان و هو انک تراه حقيقة كما اریته نفسک الخ.

علامه ابن فناری در فصل اول فاتحه مصباح الانس به تفصیل در احسان و مراتب آن بحث کرده است و شواهدی نقلی، نقل کرده است و خلاصه آن را علامه قیصری در فص شعبی^۱ و در اول فص اسحاقی^۲ و در اول شرح فص لقمانی فصوص الحکم آورده است که: الاحسان لغة فعل ما ینبغی ان یفعل من الخیر بالمال و القول و الفعل و الحال كما قال صلی

۱- (ص ۲۸۲).

۲- (ص ۱۸۹).

اللّٰه عليه و آله : ان اللّٰه كتب الاحسان على كل شىء فاذا ذبحتم فأحسنوا الذبحة، و اذا قتلتم فأحسنوا القتلة. الحديث. و فى ظاهر الشرع ان تعبد اللّٰه كانك تراه كما فى الحديث المشهور، و فى باطنه و الحقيقة شهود الحق فى جميع المراتب الوجودية اذ قوله صلى اللّٰه عليه و آله كانك تراه تعليم و خطاب لأهل الحجاب. فلاحسان مراتب ثلاث.

- اولها: اللغوى و هو ان تحسن على كل شىء حتى على من اساء اليك و تعذره و تنظر على الموجودات بنظر الرحمة و الشفقة.

- و ثانيها: العبادة بحضور تام كأن العابد يشاهد ربه.

- و ثالثها: شهود الرب مع كل شىء و فى كل شىء كما قال تعالى و من يسلم وجهه الى اللّٰه و هو محسن فقد استمسك بالعروة الوثقى اى مشاهد لله تعالى عند تسليم ذاته و قلبه اليه. اين بود کلام موجز قيصرى در بيان احسان و مراتب آن. جناب وصى على امير المؤمنين عليه الصلوة و السلام فرمود: قيمة كل امرىء ما يحسن، جاحظ در بيان و تبیین "۱" پس از نقل کلام مذکور گوید: فلو لم نقف من هذا الكتاب الا على هذه الكلمة لوجدناها شافية كافية و مجزئة مغنية، بل لوجدناها فاضلة عن الكفاية، و غير مقصرة عن الغاية، و احسن الكلام ما كان قليله يغنيك عن كثيره و معناه فى ظاهر لفظه، و كان اللّٰه عزّ و جلّ قد البسه من الجلالة و غشاه من نور الحكمة على حسب نية صاحبه و تقوى قائله. و ديگر از نکات مهم حديث اشتقاق مذکور اين که در ذيل آن در وصف انوار نام برده فرمود: هؤلاء خيار خليقتى و كرام بريتى بهم آخذ و بهم أعطى و بهم أعاقب و بهم أثيب، همين تعبير در باره عقل نیز آمده است چنانکه ثقة الاسلام كلينى آن را در اول اصول كافي روايت کرده است و اولين حديث آن است. به اسنادش روايت کرده است عن محمد بن

مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له: أقبل ثم قال له أدبر فأدبر ثم قال وعزتي وجلالي ما خلق خلقا هو أحب الي منك ولا اكملتك الا في من احب اما اني اياك آمر و اياك أنهي و اياك اعاقب و اياك أثيب.

این حدیث شریف در جوامع فریقین به اسناد و صور گوناگون روایت شده است و مفصل و مبسوط در باب پنجاه و سوم ارشاد القلوب دیلمی نقل شده است و حدیث اول آن باب است و در آن دقایقی بسیار ارزشمند آمده است. غرض این است که اوصاف و سائط فیض الهی در حدیث انشقاق، در این حدیث در باره عقل آمده است که از تألیف این دو حدیث نتیجه حاصل می‌گردد که انسان کامل عقل است، و همچنین نتایج بسیار دیگری که برای مستنتج حقائق از ضم این دو مقدمه اعنی دو حدیث مذکور حاصل می‌گردد که احادیث مانند آیات مفسر یکدیگر، و بعضی از آنها شاهد دیگری، و ناطق دیگری است، قال الصادق علیه السلام: احادینا یعطف بعضها علی بعض فان اخذتم بها رشدتم و نجوتم، و ان ترکتموا ضللتهم و هلکتهم فخذوا بها و انا بنجاتکم زعیم^۱. لسان سفرای الهی همه رمز است خداوند توفیق فهم اسرار و رموز آنان را مرحمت فرماید. نکات دیگر نیز از حدیث اشتقاق مذکور، مستفاد است و لکن ورود در بحث از آنها شاید موجب خروج از موضوع رساله گردد.

تجلیات اسمائی و غایت حرکت و جودی و ایجاد

تجلیات که همان ظهورات است در لسان قرآن مجید و روایات

اهل عصمت و وحی که در حقیقت مرتبه نازل قرآن و به مثبت بدن آن و قرآن اصل و روح آنها است، تعبیر به یوم شده است کل یوم هو فی شأن "۱" این تجلیات و ظهورات، انفطار موجودات از ذات واجب تعالی و اشتقاق این کلمات وجودیه از مصدرشان که وجود واجب است می باشد و همگی قائم به اویند به نحو قیام فعل به فاعل و معلول به علت و فرع به اصل کما یقال انفطر النور من الشجر.

اسمای الهی معرف صفات جمالی و جلالی ذات اقدس حقانند و این اسماء به اعتبار جامعیت بعضی را بر بعضی فضل و مزیت و مرتبت است تا منتهی می شوند به کلمه مبارکه جلاله الله که اسم اعظم است و کعبه جمیع اسما است که همه در حول او طائف اند، همچنین مظهر اسم اعظم و تجلی اتم آن انسان کامل کعبه همه است و فردی از او شایسته تر نیست و در حقیقت اسم اعظم الهی است، آن مظهر اتم و کعبه کل و اسم اعظم الهی در زمان غیبت خاتم اولیاء قائم آل محمد مهدی موعود حجة بن الحسن العسکری صلوات الله علیهم اجمعین است و دیگر اوتاد و ابدال کامل و آحاد و افراد غیر کامل به فراخور حظ و نصیبشان از تحقق به اسمای حسنی و صفات علیای الهیه به آن مرکز دائره کمال، قرب معنوی انسانی دارند، چنانکه در این رساله به امداد ممد و مفیض علی الاطلاق و به توجهات اولیای حق و استمداد از آن ارواح قدسیه کالشمس فی السماء الصاحیه به ظهور خواهد رسید.

مطلب اهم از آن، اتصاف و تخلق انسان به حقائق اسماء است که دارائی واقعی انسان این اتصاف و تخلق است و سعادت حقیقی این است، حافظ گوید:

مرا تا جان بود در تن بکوشم مگر از جام او یک جرعه نوشم
این یک جرعه از دریاها فزونتر است. آگاهی به لغات اقوام و
السنة آنان هر چند فضل است ولی آنچه که منشأ آثار وجودی و موجب
قدرت و قوت نفس ناطقه انسانی و سبب قرب او به جمال و جلال مطلق
می شود، مظهر اسماء شدن آن است که حقائق وجودیه آنها صفات و
ملکات نفس گردند و گرنه،

گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش نگینی
اگر تعلیم اسماء در کریمه و علم آدم الاسماء کلها^۱ "تعلیم الفاظ و
لغات باشد چگونه موجب تفاخر آدم و اعتلای وی بر ملائکه خواهد
بود؟ انسانی که به لغت بیگانه آگاهی یافته است فوقش این است که از این
حیث به پایه یک راعی عامی اهل آن لغت رسیده باشد، و یا شاید این حد
هم صورت نپذیرد، لذا امین الاسلام طبرسی در تفسیر شریف مجمع در
تفسیر کریمه و علم آدم الاسماء کلها، فرمود: ای علمه معانی الاسماء اذ
الاسم بلامعان لافائدة فيها ولا وجه لاشارة الفضيلة بها. تا اینکه گوید: و قد
روی عن الصادق عليه السلام انه سئل عن هذه الآية، فقال: الارضين و
الجبال و الشعاب و الأودية ثم نظر الى بساط تحته فقال: و هذا البساط مما
علمه.

غایت حرکت وجودی و ایجادی انسان کامل است

در مشهد اصفی و منظر اعلاى ارباب شهود و اصحاب قلوب
حرکت وجودیه و ایجادیه حرکت حبی است مأخوذ از گنجینه کنت کنزاً

مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف.
 غایت حرکت وجودیه کمال حقیقی حاصل برای انسان است.
 یعنی حرکت وجودیه حرکت استکمالی است که انسان به کمال حقیقی
 خود برسد چه خلقت عبث نیست و هر نوعی در راه تکامل است و به
 کمال ممکن خود می‌رسد و انسان هم از این امکان مستثنی نیست. پس
 وصول به غایت انسانی برایش ممکن است و باید به فعلیت خود برسد و
 آن به فعلیت رسیده انسان کامل است.

و غایت حرکت ایجادیه ظهور حق در مظهر تام مطلق شامل جمیع
 جزئیات مظاهر است و آن انسان کامل است. و این اطلاق سعه وجودی
 است که حاوی همه شئون است صائن الدین علی در تمهید بر این اصل
 سدید و حکم رشید گوید:

الغاية للحركة الوجودية هي الكمال الحقيقي الحاصل للانسان، وغاية
 الحركة الایجادية هو ظهور الحق في المظهر التام المطلق الشامل لجزئیات
 المظاهر والمراد بالاطلاق الذي هو الغاية في الوصول ههنا ليس هو الاطلاق
 الرسمي الاعتباري المقابل للتقييد بل الغاية ههنا هو الاطلاق الذاتي الحقيقي
 الذي نسبة التقييد و عدمه اليه على السوية اذ ذلك هو الشامل لهما شمول
 المطلق لجزئیاته المقيدة.

مراد از مظهر تام در عبارت ابن ترکه علی صائن الدین، انسان کامل
 است. در قبل به مبنای قویم حکیم دانسته شد که کمال عالم کونی انسان
 کامل است. و این حکم محکم عارف بالله است که غایت حرکت
 وجودی و ایجادی انسان کامل است. پس نتیجه این فصل خطاب این که
 عالم کونی و نشأه عنصری هیچگاه از انسان کامل که غایت و کمال عالم
 است و حجة الله و خليفة الله است خالی نیست.

معجزات قولی سفرای الهی قوی ترین حجت بر حجت بودن آنان است

چنانکه قرآن کریم خود بهترین حجت بر رسالت خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است. روایات اوصیای آن حضرت نیز بهترین حجت بر حجت بودن آنان است و خود آن بزرگان دلیل امام بودن خودشان اند که دلیل دلیل لافسه، و آفتاب آمد دلیل آفتاب. نهج البلاغه نمونه‌ای بارز از این کالاهای پر بهای بازار معارف است.

اگر کسی با نظر تحقیق و دیده انصاف در روایات و خطب و کتب و رسائل و به ویژه در ادعیه و مناجاتهای اهل بیت علیهم السلام تدبر کند، اعتراف می‌نماید که این همه معارف حقه از اوتاد و ابدال و افرادی که مدرسه و معلم ندیده‌اند به جز از نفوس مؤید به روح القدس نتواند بوده باشد.

امامیه را در اثبات حقانیت امامت و خلافت یک یک ائمه اثنی عشر علیهم السلام همین معارف مروی از آن بزرگان کافی است. بلکه صحاح سته و دیگر جوامع روایی اهل سنت به تنهایی در این موضوع خطیر بسنداند. روایات مرتبه نازل قرآن و قرآن مرحله عالی و روح آنها است. روایات بطون و اسرار آیات قرآنی اند که از اهل بیت عصمت و وحی که مرزوق به علم لدنی اند صادر شده‌اند. و پوشیده نیست که این گونه معجزات قولی، بعد از قرآن و پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله از هیچ صحابه و علمای بعد از آنان بجز از ائمه اثنی عشر امامیه علیهم

السلام روایت نشده است، اگر کسی سراغ دارد ارائه دهد، اگر کسی عدیل فرموده‌های آل طه از نهج البلاغه گرفته تا توقیعات حضرت بقیه الله را آگاهی دارد خبر نماید، ما که هر چه بیشتر گشتیم کمتر یافتیم.

وانگهی تنها سخن از عبارت پردازی و سجع و قافیه سازی نیست بلکه سخن در فصاحت و بلاغت تعبیر است بلکه کلام در بیان حقائق دار هستی با بهترین تعبیرات عربی مبین و درج در معنی در زیباترین و رساترین درج صدف عبارت که نوابغ دهر و افراد یک فن در فنون علوم، در فهم آنها دست تضرع و ابتهال به سوی ملکوت عالم دراز می‌کنند.

ادعیه مأثوره، هر یک مقامی از مقامات انشائی و علمی و عرفانی ائمه دین ما است. لطائف شوقی و عرفانی، و مقامات ذوقی و شهودی که در ادعیه نهفته است در روایات وجود ندارد، زیرا در روایات مخاطب مردم‌اند و با آنان به فراخور عقل و فهم و ادراک و معرفتشان سخن می‌گفتند، نه هر چه گفتنی بود کما فی البحار عن المحاسن عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال انا معاشر الانبياء نكلم الناس على قدر عقولهم^۱ اما در ادعیه و مناجاتها با جمال و جلال مطلق و محبوب و معشوق حقیقی به راز و نیاز بوده‌اند لذا آنچه در نهانخانه سر و نگارخانه عشق و بیت المعمور ادب داشتند به زبان آوردند.

معجزات سفرای الهی بر دو قسم است: قولی و فعلی.

معجزات فعلی تصرف در کائنات و تسخیر آنها و تأثیر در آنها، به قوت ولایت تکوینی انسانی باذن الله است، همچون شق القمر و شق الارض و شق البحر و شق الجبل و شق الشجر و ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی، و غیرها.

ابرای اکمه و ابرص از حضرت مسیح علیه السلام بود که فرمود: و ابریء الاکمه و الابرص و احي الموتى باذن الله^۱. شق الجبل از صالح پیغمبر علیه السلام، به تفاسیر قرآن کریم ضمن کریمه فقال لهم رسول الله ناقة الله و سقيها در سوره شمس، و به باب سیزدهم نبوت بحار^۲ رجوع شود، و شق الارض و شق البحر، از موسی کلیم علیه السلام که اولی را در هلاک قارون، و دومی را در هلاک فرعون، اعجاز فرمود. و شق القمر و شق الشجر از خاتم انبياء صلی الله علیه و آله. واقعه شق الشجر در خطبه قاصعه نهج البلاغه آمده است که امیر علیه السلام فرمود: درخت به امر رسول الله صلی الله علیه و آله از جای خود کنده شد و مانند مرغی بال زنان به سوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شتافت تا در نزد آن جناب ایستاد.

قلع درب قلعه خبیر بدست یدالله امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام از معجزات فعلی و قدرت ولایت تکوینی آن جناب است عالم جلیل عماد الدین طبری که از اعلام قرن ششم هجری است در کتاب بشارة المصطفى لشيعة المرتضى^۳ به اسنادش روایت کرده است که امیر علیه السلام فرمود: و الله ما قلعت باب خبیر و قذفت به اربعین ذراعاً لم تحس به اعضائی بقوة جسدية و لا حركة غذائية و لكن ايدت بقوة ملكوتية و نفس بنور ربها مستضيئة. و همین حدیث شریف را جناب صدوق در مجلس هفتاد و هفتم امالی خود با اندک اختلافی در متن آن به اسنادش روایت

۱ - (آل عمران ۵۰).

۲ - (ص ۱۰۵ ط کمپانی).

۳ - (ص ۲۳۵ طبع نجف).

کرده است. «۱»

معجزات قولی علوم و معارف و حقائقی اند که به تعبیر حضرت وصیّ علیه السلام در خطبه اشباح نهج البلاغه از ملائکه اهل امانت و وحی از حظائر قدس ملکوت بر مرسلین نازل شده‌اند. سر سلسله معجزات قولی قرآن مجید است و معارف صادر از اهل بیت عصمت و وحی و منطق صواب و فصل خطاب، چون نهج البلاغه و صحیفه سجادیه و جوامع روایی، تالی آن و مرتبه نازله آنند هر چند که بیانگر اسرار و بطون و تأویلات قرآنند.

معجزات فعلی موقت و محدود به زمان و مکان و خلق الساعة و زود گذرند، و بعد از وقوع فقط عنوان تاریخی و سمت خبری دارند، بخلاف معجزات قولی که در همه اعصار معجزه‌اند و برای همیشه باقی و برقرار.

معجزات فعلی برای عوام است که با محسوسات آشناوند و با آنها الفت گرفته‌اند و خو کرده‌اند و پایبند نشأت طبیعت‌اند و به ماورای آن سفری نکرده‌اند، این فریق باید با حواس ادراک کنند و به خصوص باید با چشم ببینند تا باورش‌شان آید. اینان از نیل به بهجت معنوی و وصول به لذت روحی و سیر در دیار فسیح معقولات و مرسلات بی بهره‌اند و حتی عبادات را به امید حور و قصور خیال قاصرشان انجام می‌دهند، و از ذوق عبادت احرار و عشاق ناکام‌اند و بالاخره عوام‌اند خواه در صنایع و حرف مادی ورزیده باشند و خواه نباشند.

امیر علیه السلام فرمود: ان قوماً عبدوا الله رغبة فتلك عبادة التجار، و ان قوماً عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبيد، و ان قوماً عبدوا الله شكراً فتلك

عبادة الاحرار. "۱"

خواص را - که قوه عاقله و متفکره پیکر مدینه فاضله انسانی اند - علوم و معارف بکار آید. این طایفه، معجزات قولی را که مائده‌های آسمانی و مآدبه‌های روحانی اند طلب می‌کنند، نکته سنج و زبان فهم و گوهر شناسند و می‌دانند که کالای علم کجائی و چگونه کالائی است. و به تعبیر خواجه در شرح اشارات: الخواص للقولیة اطوع و العوام للفعلیة اطوع.

و بقول عارف رومی:

پسند فعلی خلق را جذاب‌تر
 کورسد در جان هر باگوش و کر
 اصولا انسان با حفظ موضوع و عنوان انسان، همان علوم و معارف و شوق و عشق به آنها و اعمال صالحه و اخلاق حسنه است، و گرنه سرمایه مادی خاک است که بر باد است چه خود طفل خاکباز است که التراب ربیع الصبیان. عاقل مستسقی آب حیات کمال مطلق است. چنانکه عارف محو در مطالعه جمال حق.

کلام رفیع میرداماد در قبسات در معجزه قولی و فعلی

مرحوم میرداماد قدس سره را در آخر قبسات "۲" کلامی منیع و رفیع در معجزه قولی و فعلی است.

در باره معجزه قولی فرماید: و بالجمله تنافس الحکماء فی الرغائب العقلیة اکثر، و عنایتهم بالامور الروحانیة او فر، سواء علیها اکانت فی هذه

۱ - (نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷).

۲ - (ص ۳۲۱ چاپ سنگی).

النشأة الفانية ام فى تلك النشأة الباقية و لذلك يفضلون معجزة نبينا صلى الله عليه و آله اعنى القرآن الحكيم و التنزيل الكريم و هو النور العقلى الباهر، و الفرقان السماوى الزاهر (الداهر خ ل) على معجزات الانبياء من قبل، اذ المعجزة القولية اعظم و ادوم و محلها فى العقول الصريحة اثبت و اوقع، و نفوس الخواص المراجيح لها اطوع و قلوبهم لها اخضع.

و در معجزه فعلى فرمايد: و ايضاً ما من معجزة فعلية مأتى بها الا و فى افاعيل الله تعالى قبلنا من جنسها اكبر و ابهر منها و آنق و اعجب و احكم و اتقن، فخلق النار مثلاً اعظم من جعلها برداً و سلاماً على ابراهيم، و خلق الشمس و القمر و الجليدية و الحس المشترك اعظم من شق القمر فى الحس المشترك. و لو تدبر متدبر فى خلق معدل النهار و منطقة البروج متقاطعين على الحدة و الانفراج لاعلى زوايا قوائم و جعل مركز الشمس ملازماً لسطح منطقة البروج فى حركتها الخاصة و ما فى ذلك من استلزام بدايع الصنع و غرائب التدبير و استتباع فيوض الخيرات و رواشح البركات فى آفاق نظام العالم العنصرى لدهشته الحيرة و طفق يخر مبهوراً فى عقله مغيثاً عليه فى حسه و ذلك ان هو الا فعل ما من افاعيله سبحانه و صنع ما من صنايعه عز سلطانه، فاما نور القرآن المتلألاً شعاعه سجيس الابد فلا صورت فى الاولين و لن يصادف فى الآخريين فيما تناله العقول و تبلغه الاوهام من جنسه ما يضاهيه فى قوانين الحكمة و البلاغة، او يداينه فى افانين الجزالة و الجلالة.

راقم سطور در حين تسويد عبارت مير «سواء عليها كانت فى هذه النشأة الفانية ام فى تلك النشأة الباقية» به ياد كلام دلنشين جناب استادش حكيم الهى و عارف ربانى، مفسر عظيم الشأن، شاعر مفلح، صاحب تصنيفات عديده، آقا حاج ميرزا مهدي الهى قمشه اى رضوان الله تعالى عليه افتاد كه بارها در مجالس درس اظهار مى فرمود: من آرزويم اين است

نهج البلاغه را در بهشت از آقا امیرالمؤمنین درس بگیرم و گاهی که سخن از مردن پیش می‌آمد می‌فرمود: برویم در بهشت نهج البلاغه را پیش امیرالمؤمنین بخوانیم.

سخن در معجزات قولی پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل او است، صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله در کتب سیر و تراجم و طبقات و تواریخ شناخته شده‌اند و غرر کلمات نظم و نثر سنام صحابه در آنها نقل شده است، کدام یک آنها در یکی از اوصاف کمالی و فضائل انسانی کفو و عدیل امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌باشد و یا لا اقل به تقلید او به سان یکی از خطب توحیدیه نهج البلاغه تفوه کرده است؟ با اینکه آن جناب آن خطب را ارتجالا در مواضع لزوم انشاء می‌فرمود، دیگران با تروی و تأنی بگویند.

خطبه یکصد و هشتاد و چهارم نهج البلاغه یکی از خطب توحیدیه است که شریف رضی رضوان الله علیه در عنوان آن گوید: و تجمع هذه الخطبة من اصول العلم مالا تجمه خطبة، و الآن هزار و چهارصد و دو سال از هجرت خاتم - صلی الله علیه و آله - می‌گذرد، و قبل از اسلام و بعد از اسلام نوابغ دهر که طرفداران شعب علوم عقلیه و معارف عرفانیه، و مدعیان مکاشفات ذوقیه، و قلمداران نامور جهانی بودند در همه اطراف و اکناف ارض آمدند و رفتند و منشئات دقیق و جلیل علمی و قلمی آنان موجود است، کدام گوهر سخن شناس به خود اجازه می‌دهد که یک کتاب گفته‌هایشان را هم وزن یکی از بندهای همین یک خطبه نهج قرار دهد. وانگهی حالا می‌گویند سطح علوم و معارف بالا گرفته است و عصر ترقی و تعالی فرهنگ است و ماشاء الله شهوت تألیف هم عجیب اوج گرفته است، مع ذلک چه کسی را یارای آن است که به اندازه

چند بند همین یک خطبه توحیدیه دم بر آورد.

خلیل بن احمد بصری متوفی ۱۷۰ هـ ق گوید: ان افضل کلمة یرغب الانسان الی طلب العلم و المعرفة قول امیر المؤمنین علیه السلام: قدر کل امرء ما یحسن^۱

ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ صاحب بیان و تبیین متوفی ۲۵۵ هـ ق، اولین جامع کلمات قصار امیر - علیه السلام - است، وی صد کلمه از کلمات قصار امیر المؤمنین علیه السلام را انتخاب کرده است و آن را مطلوب کل طالب من کلام امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب نامیده است و در وصف آن کلمات کامله گفت: کل کلمة منها تفی بالف من محاسن کلام العرب یعنی هر کلمه آن وافی به هزار کلمه نیکوی عرب است.

و در جلد اول بیان و تبیین در وصف این کلام آن جناب که فرمود قيمة کل امرء ما یحسن بیانی دارد که خلاصه اش این است: اگر در کتاب بیان و تبیین من جز همین یک کلمه امیر المؤمنین - علیه السلام - نمی بود در ارزش کتابم کافی، بلکه فوق آن چه می خواهم حاصل بود.

ابن خلکان در وفیات الاعیان معروف به تاریخ ابن خلکان در ترجمه عبدالحمید کاتب معروف گوید: ابو غالب عبدالحمید الکاتب البلیغ المشهور کان کاتب مروان بن حکم الأموی آخر ملوک بنی امیة و به یضرب المثل فی البلاغة حتی قیل فتحت الوسائل بعبد الحمید و ختمت بابن العمید، و کان فی الكتابة و فی کل فن من العلم و الادب اماماً، بعد از آن ابن خلکان از عبدالحمید کاتب نقل کرد که وی گفت: حفظت سبعین خطبة من خطب الاصلع ففاضت ثم فاضت، و مقصودش از اصلع امیر المؤمنین علی - علیه السلام - است.

و نیز ابن خلکان در کتاب یادشده در ترجمان ابن نباته صاحب خطب گوید: ابویحیی عبدالرحیم بن نباته صاحب الخطب المشهورة كان اماماً في علوم الادب، آنگاه از وی نقل کرده است که گفت: حفظت من الخطابة كنز لا يزيد الا اتفاق الاسبعة وكثرة، حفظت مائة فصل من مواعظ علي ابن ابي طالب عليه السلام.

کوتاه سخن این که حق مطلب همانست که خود آن جناب در خطبه دویست و سی و یک نهج به کلام بلیغ خود فرمود: و انا لامراء الكلام و فينا تنشبت عروقه و علينا تهدلت غصونه، در همین عبارت ملاحظه فرمائید و در آن غور و تدبر بنمایید، ببینید این جمله کوتاه از حیث لفظ و معنی چقدر بلند است، و خود همین کلام شاهد صادق خود است که صادر از امیر کلامی چنانی است. و مثل منی باید تا چه اندازه قلم فرسایی کند تا بتواند حق بیان آنرا اداء کند، و یا عاقبت امر از عهده آن عاجز بماند. علاوه این که کلمات صادر از بیت عصمت و وحی پیغمبر و آل نه فقط از حیث فصاحت و بلاغت دستور العمل و سرمایه ادبی عبدالحمید و ابن نباته هاند، بلکه در جمیع شئون و امور حیات انسانی نهج قویم و طریق مستقیم اند که اگر به ترتیب حروف تهجی از الف تا یاء در هر یک از معارف حقه الهیه بحث و فحص گردد، اصول و امهاتی را حائزند که هر اصلی خود شجره طیبه فروع و اثمار بسیار است که اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها کل حین باذن ربها.

اشارتی به بعض از مؤلفات مشایخ امامیه از صدر اسلام تا کنون در امامت و غیبت حضرت بقیه الله ارواحنا فداء در امامت و غیبت حضرت قائم آل محمد - صلی الله علیه و آله

وسلم - مهدی موعود - علیه السلام - از صدر اسلام تا کنون کتابهای بسیار از علمای دین تألیف شده است، و نوعاً محتوای اغلب آنها روایات پیغمبر اکرم و اوصیای وی - علیهم الصلوة والسلام - است که در امامت و غیبت آن حضرت اخبار به غیب فرموده‌اند، علاوه این که مؤلفات عدیده در امامت ائمه اثنی عشر - صلوات الله علیهم - نوشته‌اند. و کمتر مسأله‌ای است که در اصول عقائد به قدر امامت در آن بحث کرده باشند و کتاب تألیف نموده باشند، در این باره رجال نجاشی و رجال کشی و فهرست شیخ طوسی و خلاصه علامه حلی و فهرست ابن ندیم و کشف الظنون و مجالس المؤمنین قاضی و روضات خوانساری و الدررعه تهرانی و دهها بلکه صدها کتاب رجالی دیگر شاهد صادق‌اند. و تنها الدررعه بیش از یک صد کتاب قدماء را در امامت و غیبت امام قائم - علیه السلام - نام می‌برد.

کتاب حجت کافی:

حافظ ثقة جلیل القدر، عالم عارف به اخبار، نقاد بصیر و متضلع در درایت روایات، از اعظام فقهاء و شیخ مشایخ امامیه، مسلم بین خاصه و عامه، مفتی فریقین: جناب ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (متوفی ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ ق) رضوان - الله تعالی علیه - در حافل دینی بی مثل و نظیر خود مسمی به کافی که بزرگترین جامع روایی از حیث صحت و ضبط احادیث در اصول و فروع، و مشتمل بر چندین کتاب و هر کتاب بر چندین باب است، کتابی در حجت آورده است که چهارمین کتاب آن در یک صد و سی باب است.

مرحوم کلینی تمام زمان غیبت صغری را به خوبی ادراک کرده است، تاریخ وفاتش اگر ۳۲۸ باشد که یکی از دو قول شیخ طوسی - قدس سره - است، یکسال قبل از غیبت کبری رحلت نموده است، و اگر ۳۲۹ باشد که قول نجاشی - رضوان الله علیه - است سنه تناثر نجوم است که مصادف با اول تاریخ غیبت کبری حضرت بقیة الله است زیرا طول مدت غیبت صغری از ۲۶۰ تا ۳۲۹ است و آخرین نائب آن حضرت ابوالحسن علی بن محمد سمري - رضوان الله علیه - در پانزدهم شعبان ۳۲۹ رحلت نموده که از آن تاریخ غیبت کبری شروع می شود و توفیق مبارك امام - علیه السلام - به سمري در این معنی نص صریح است که چند روز قبل از رحلت سمري از ناحیه مقدس آن جناب صادر شد چنانکه شیخ صدوق «ره» در باب چهل و نهم کمال الدین روایت فرموده است که:

حدثنا ابو محمد الحسن بن احمد المکتب «ره» قال کنت بمدینة السلام فی السنة التي توفی فیها الشیخ علی بن محمد السمري قدس الله روحه فحضرت قبل وفاته بأیام فأخرج الی الناس توفیاً نسخته:

بسم الله الرحمن الرحيم

یا علی بن محمد السمري اعظم الله اجر اخوانك فیک فانك میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک ولا توصل الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلك بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جوراً و سیأتی من شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی والصیحة فهو کذاب مفتر و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

توفیق مبارك مذکور در باب بیست و یکم سیزدهم بحار^۱ نیز

روایت شده است. جناب کلینی رضوان الله تعالی علیه جامع کافی را از اصول اربعمائه و دیگر ماخذ دینی که مورد وثوق سلف صالح بوده اند در مدت بیست سال جمع آوری فرموده است و در تربیت کتب و تبویب ابواب آن، حسن صنعتی بکار برده است که عظمت مقام درایتش را در فهم روایت نشان داده است و در تربیت روایات اصح را بر صحیح مقدم داشته و تمام روایات آن مسند است و رجال سند در کتب رجالی شناخته شده اند. این کتاب آیتی است که اگر بخواهیم به اندازه بینش اندکی که درباره آن داریم از جلالت قدر و منزلت وی سخن بگوییم باید رساله‌ای و یا کتابی بنویسیم.

کتاب اول آن کتاب عقل و جهل است، و دوم آن کتاب فضل علم، و سوم کتاب توحید، و چهارم آن کتاب حجت است. در افتتاح و ترتیب همین چهار کتاب تأمل فرمائید که تا چه اندازه تبحر علمی به کار برده است، بر همین نسق است ترتیب تمام کتابها و بابها و روایات هر باب. کتاب حجت آن یک صد و سی باب است و هر باب آن متضمن روایاتی خاص در حجت است که تقریباً وجه جامع آن روایات عنوان آن باب است که از حاصل مضمون آنها اتخاذ شده است مثلاً باب اول آن باب الاضطرار الی الحجة است، و باب پنجم آن باب ان الارض لا تخلو من حجة، و باب دیگر آن باب ان الائمة اذا شاؤوا ان يعلموا علموا، و باب دیگر آن باب الاشارة والنص الی صاحب الدار - علیه السلام - و باب دیگر آن باب مولد الصاحب علیه السلام.

امامیه را در امامت ائمه اثنی عشر و در امامت و غیبت دوازدهم آن حضرت صاحب الامر - علیهم السلام - کتاب کافی کافی است بلکه با قطع نظر از جوامع روایی امامیه، صحاح و سنن و جوامع روایی اهل سنت

کفایت می کنند. منکر امامت اگر مسلمان است باید با او از طریق خاص سخن گفت، و اگر غیر مسلمان است از طریق دیگر، چنانکه در نبوت عامه کتب کلامی روی سخن بادهری و طبیعی و دیگر فرق لامذهب است، و در نبوت خاصه روی سخن با صاحبان مذاهب چون یهود و نصاری و مجوس.

مؤمن به رسالت حضرت ختمی مرتبت، ناچار معترف به عصمت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - باید باشد، و معترف به عصمت آن جناب به امامت يك يك ائمه اثني عشر و غیبت تامه صاحب الامر - علیه السلام - زیرا وصی معصوم معصوم است، و وصی امام امام است، و وصی حجة الله حجة الله است. من در این مقام وارد در بحث عصمت و امامت نمی شوم فقط به گفتاری از ابن متویه که یکی از مشاهیر و معارف علمای اهل سنت است اکتفاء می کنم:

حضرت وصی امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - در خطبه هشاد و پنجم نهج البلاغه در وصف و تعریف عترت - علیهم السلام - فرمود:

بل کیف تعمهون و بینکم عتره نیکم و هم ازمة الحق و اعلام الدین و السنة الصدق فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن وردوهم ورود الهمم العطاش.

ابن ابی الحدید، در شرح آن گوید "۱"

فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن تحته سر عظیم و ذلك انه امر المکلفین بأن یجروا العتره فی اجلالها واعظامها و الانقیاد لها و الطاعة لاوامرها مجری القرآن.

ثم قال: فان قلت فهذا القول منه يشعر بأن العتره معصومة فما قول اصحابکم فی ذلك؟ قلت: نص ابو محمد بن متویه (ره) فی الكتاب الکفاية

علی ان علیاً - علیه السلام - معصوم و ادلة النصوص قد دلت علی عصمته و القطع علی باطنه و مغیبه و ان ذلك امر اختص هو به دون غیره من الصحابة. این بود کلام حق ابن متویه در عصمت عترت علیهم السلام. این عالم نامور اهل سنت به تعبیر شریفش در کتاب کفایه گفت: ادلة النصوص قد دلت علی عصمته. این سخن همان است که در صدر رساله گفته ایم: راقم بر این عقیدت صافی و خالص، سخت راسخ است که امامیه را در این سر الهی، صحاح و سنن اهل سنت حجت بالغه است و در عصمت و امامت ائمه اثنی عشر با قطع نظر از جوامع روایه شان، جوامع روایه و ادله نصوص اهل سنت به تنهایی کافی است.

آری عترت معصوم اند و حضرت وصی علی - علیه السلام - که سر سلسله عترت است معصوم است و در میان صحابه پیامبر تنها او معصوم بود نه دیگران همان طور که ابن متویه از ادله نصوص ناطق به حق شده است که ان ذلك امر اختص هو به دون غیره من الصحابة.

خليفة الله و خليفة رسول الله و قائم مقام و نازل احسن منازل قرآن باید معصوم باشد اگر ابن متویه خلاف این گفته بودی خلاف گفته بودی.

سخنی با ابن ابی الحدید

آن که ابن ابی الحدید در بیان کلام امام فائز لوهم بأحسن منازل القرآن، گفته است انه امر المکلفین بأن یجروا العترة فی اجلالها و اعظامها و الانقیاد لها و الطاعة لأوامرها مجری القرآن، ما در این بیانش انکار نداریم که باید عترت را در اجلال و اعظام و انقیاد و طاعت او امرشان به

احسن منازل قرآن جاری نمود، ولی کلام امام درباره عترت فوق این بیان است زیرا جمله فانزلوهم بأحسن منازل قرآن محفوف به جملی است که دلالت دارند بر این که عترت عین احسن منازل قرآنند، و فای آن فای فصیحه است و سیاق عبارت این است که عترت را صاحب و واجد این منازل بدانید و بشناسید چنانکه در خطبه یکصد و پنجاه و دوّم نهج البلاغه فرمود:

فیهم کرائم القرآن و هم کنوز الرحمن

این کرائم قرآن همان احسن منازل قرآن است که در آنان است. امام، فانزلوهم بأحسن منازل قرآن را بر کیف تعمهون و بینکم عتره نبیکم و هم ازمة الحق و اعلام الدین والسنة الصدق، متفرع فرمود یعنی چون عترت پیغمبر شما در میان شما ازمه حق و اعلام دین و السنه صدق اند آنان را در بهترین منازل قرآن بدانید و بشناسید. این همانست که اهل تحقیق فرموده اند انسان کامل قرآن ناطق است یعنی صورت کتبه قرآن صورت کتبه انسان کامل است و صورت عینیه آن صورت عینیه انسان کامل است. و چون قرآن در صور و منازلش معصوم از هرگونه خطا است کسانی که احسن منازل قرآنند نیز معصوم اند، این کلام نه فقط مشعر به عصمت عترت است بلکه مبین آن است، و باب سی و پنجم کتاب حجت کافی در پیرامون این عنوان است:

باب انه لم یجمع القرآن کله الا الائمة - علیهم السلام - و انهم یعلمون علمه کله، علاوه اینکه حقائق و معارف صادره از عترت نبی - علیهم السلام - اصدق شاهدند که عترت پیغمبر مبین حقائق اسماء اعنی احسن منازل قرآنند.

وانگهی امام - علیه السلام - فرمود: ردوهم ورود الهیم العطاش

یعنی چنانکه شتران تشنه وقتی چشمشان به آب افتاد شتابان به سوی آبشخور می‌دوند و می‌روند و برای رسیدن به آب از یکدیگر سبقت می‌گیرند، شما نیز با عترت نبی - صلی الله علیه و آله وسلم - اینچنین باشید. آب در نشأه عنصری صورت علم است چنانکه آب سبب حیات اشباح است علم سبب حیات ارواح است که غذا مسانخ با مغتذی است لذا آب در عالم خواب تعبیر به علم می‌شود، و ابن عباس که از خوشه‌چینیان خرمینهای فیض محضر وصی - علیه السلام - بود ماء را در این آیه و انزلنا من السماء ماء تفسیر به علم فرمود، بلکه مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان در تفسیر کریمه:

وان لو استقاموا علی الطريقة لأسقیناهم ماء غدقاً^۱ فرموده است: و عن برید العجلی عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال معناه لأفدناهم علماً كثيراً يتعلمونه من الائمة.

و نیز در همین مقام فرمود: وفي تفسیر اهل البيت - عليهم السلام - عن ابی بصیر قال قلت لأبی جعفر - علیه السلام - قول الله ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا؟ قال هو والله ما انتم علیه لو استقاموا علی الطريقة لاسقیناهم ماء غدقا.

و مرحوم کلینی در باب سیام حجت کافی به اسنادش روایت فرموده است عن الباقر - علیه السلام - یعنی لو استقاموا علی ولایة امیر المؤمنین علی - علیه السلام - و الأوصیاء من ولده و قبلوا طاعتهم فی امرهم و نهیهم لأسقیناهم ماء غدقا یقول لاشربنا قلوبهم الايمان والطريقة هی الايمان بولاية علی والاصیاء. و به همین مضمون آراء و روایات دیگر در ضمن بسیاری از آیات دیگر قرآن. پس خود عترت -

عليهم السلام - ماء حیات و عیش علم و آبخور آب زندگی تشنگان اند چنانکه در باب صدم کتاب حجت کافی معنون است که:
 ان مستقی العلم من بیت آل محمد - عليهم السلام - و قرآن را چون منازل و درجات از فرش تا عرش است عترت محمدی در احسن و اعلاي منازل و مراتب قرآنند و چون مرزوق به معرفت حقائق اسمای عینیه اند به بطون و اسرار و تاویلات آیات قرآنی کماهی واقف اند و خود قرآن ناطق اند.

کلام جناب ثقة الاسلام کلینی رضوان الله علیه، به خصوص درباره کتاب حجت جامع کافی

مرحوم کلینی در آخر دیباچه کتاب عظیم الشأن کافی درباره کتاب حجت آن، اهمی خاصی و اعتنائی اکید و شدید از خود ابراز می کند وی چنین اظهار می فرماید:

و وسعنا قليلا كتاب الحجة و ان لم نكمله على استحقاقه لانا كرهنا ان نبخس حظوظه كلها و ارجوان يسهل الله جل و عز امضاء ما قدمنا من النية ان تأخر الاجل صنفنا كتابا اوسع و اكمل منه نوفيه حقوقه كلها ان شاء الله تعالى و به الحول و القوة و اليه الرغبة في الزيادة في المعونة و التوفيق.

حاصل مضمون کلامش این که: ما چون ناخوش داشتیم که به کلی به حظوظ کتاب حجت بخش و نقص روی دهد، اندکی آن را توسعه داده ایم و از خداوند امید داریم که اگر عمر وفا کند کتابی وسیعتر و کاملتر از کتاب حجت کافی برای توفیه تمام حقوق آن تصنیف کنیم. پس این کلام آن جناب دلالت دارد که همه روایات مرویه از اهل

بیت وحی و عصمت را در کتاب حجت کافی نیآورده است، و آن قدر روایات دیگر از ماخذ و مدارك اصول امامیه در دست او هست که آرزوی تصنیف کتابی وسیع تر و کامل تر از کتاب حجت کافی را می نماید.

علت اهتمام خاص کلینی قدس سره به کتاب حجت کافی و سبب تألیف کتاب حجت دیگر

شجره ملعونه بنی امیه در صدر اسلام حنظلهایی زهر آگین به بار آورده بود که مسلمانان از استفاده شجره طوبی ولایت و امامت محروم مانده بودند، مگر خواص اصحاب ائمه - علیهم السلام - همانهایی که صندوق اسرار حجج الهیه و واسطه فیض بین ما و ائمه ما بوده اند که امروز در کنار مآدبه ها و مائده ها و نزل آسمانی آنان بهره مندیم رضوان الله علیهم.

بنی امیه به سیر قهقری مسلمانان را از اسلام واقعی دور کرده بودند امیر المؤمنین - علیه السلام - در خطبه نود و یکم نهج البلاغه فرمود: ان اخوف الفتن عندی علیکم فتنة بنی امیه فانها فتنة عمیاء مظلمة الخ.

ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی (به ضم جیم و تشدید باء منسوب است به یکی از قرای بصره) متوفی ۳۰۳ هـ.ق. که یکی از بزرگان معتزله است گوید اول کسی که قائل به جبر شد معاویه بود چنانکه قاضی عبدالجبار معتزلی متوفی ۴۱۵ هـ.ق. در اول مجلد هشتم کتاب مغنی که بحث در مخلوق به مبنای معتزله است "۱" پس از نقل پاره ای از

اقوال و آرای جبریان آورده است که:

ذکر شیخنا ابوعلی رحمه الله ان اول من قال بالجبر و اظهره معاویة و انه اظهر ان ما یأتیه بقضاء الله و من خلقه لیجعله عذراً فی ما یأتیه، و یوهم انه مصیب فیہ و ان الله جعله اماماً و ولاء الأمر، و فشی ذلك فی ملوک بنی امیه و علی هذا القول قتل هشام بن عبدالملک غیلان رحمه الله، انتهى ما اردنا من نقل کلامه.

در عصر اموی غیلان در دمشق و جهنی در بصره قائل به اختیار بودند، و جهم بن صفوان معاصرشان در مقابلشان در کوفه می گفت انسان مجبور است و اختیار ندارد. قول به جبر و اظهار آن از معاویه بود و در خطابها و خطابه ها و محاوراتش آیت قل کل من عند الله و نظائر و اشباه آن را به زبان می آورد تا بدین حیلت عذری برای کارهای ناشایسته اش به مردم وانمود کند. آری این گونه پدیده ها از بنی امیه و بنی عباس بسیار است تا این که مردم را به سیر قهقری از مناہل معارف حقیقی و حاملین اسرار کتاب الله و خزائن کنوز الهی، ائمه وحی و تنزیل، محمد و آل محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - بازداشتند.

علامه شیخ بهائی در دفتر چهارم کشکول^۱ گوید: خطب معاویة یوماً فقال ان الله تعالی یقول و ما من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم فلم نلام نحن؟ فقام الیه الأحنف فقال انا لانلومک علی ما فی خزائن الله ولكن نلومک علی ما أنزله الله علینا من خزائنه فاغلقت بابک دونه یامعاویة.

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی متوفی ۳۴۶ هـ ق. در مروج الذهب در سیره یزید بن معاویه گوید: و سیره سیره فرعون بل کان فرعون اعدل منه فی رعیتہ و انصف منه لخاصته و عامته، و فی ایامه ظهر الغنی بمکة

و المدينة و استعملت الملاهی و اظهر الناس شرب الشراب و غلب علی اصحاب یزید و عماله ماکان یفعله من الفسوق، و کان له قردیکنی بأبی قیس یحضره مجلس منادمته و یطرح له متکاً و کان قرداً خبیثاً و کان یحمله علی اتان و حشیه قدریضت و ذلت لذلك بصرج و لجام، الخ "۱".

از این گونه فواحش و مناهی و ملاهی که مدعیان خلافت و امامت و مفتریان به خدا و رسول داشته‌اند به حساب در نمی‌آید. مقدمه صحیفه کامله سجادیه بلکه جوامع فریقین درباره بنی‌امیه منطبق حق‌اند که پیغمبر اکرم در رؤیائی آنان را دید به شکل بوزینگان می‌جهند و بر منبرش بالا می‌روند و مسلمانان را به سیر قهقری از اسلام دور می‌کنند.

و بنی‌عباس هم پس از انقراض بنی‌امیه، همان شجره ملعونه را پروراندند و هر دو فریق غریق در گمراهی و تباهی، در اطفاء نورالهی مشترک بودند، و به خصوص در عداوت با اهل بیت عصمت و وحی بیداد می‌کردند آنچنانکه یازده حجت‌الهی و حواریونشان، مقتول یا مسموم آنانند. از خلیل بن احمد بصری متوفی ۱۷۰ هـ.ق. واضح علم عروض و استاد سیبویه خواستند که در شخصیت و منقبت و مدح امیرالمؤمنین حضرت وصی علی - علیه‌السلام - چیزی بگوید، گفت من چه بگویم در حق کسی که دشمنانش دست به دست هم دادند که نام او را از صفحه روزگار بردارند، و دوستانش از بیم دشمنان نام او را به زبان نمی‌آوردند با این همه نام او شرق و غرب عالم را فرا گرفته است.

و نقل عنه ایضاً انه سئل عن فضیلة علی بن ابی طالب - علیه‌السلام - فقال ما اقول فی حق من اخفی الاحباء فضائله من خوف الاعداء، و سعی اعدائه فی اخفائها من الحسد و البغضاء و ظهر من فضائله مع ذلك كله ماملأ

المشرق والمغرب. ^۱

حرف خیلی است و ما برای این که از موضوع رساله خارج نشویم در این باره به همین گفتار فخر رازی اکتفاء می کنیم: وی در تفسیر کبیرش در سوره فاتحه در مسأله جهر به بسم الله الرحمن الرحیم گوید ^۲: و ذلك يدل على اطلاق الكل على ان علياً كان يجهر بسم الله الرحمن الرحيم، ان علياً - عليه السلام - كان يبالي في الجهر بالتسمية فلما وصلت الدولة الى بني امية بالغوا في المنع من الجهر سعياً في ابطال آثار علي - عليه السلام - ان الدلالة العقلية موافقة لنا و عمل علي بن ابي طالب - عليه السلام - معنا و من اتخذ علياً اماماً لدينه فقد استمسك بالغروة الوثقى في دينه و نفسه انتهى كلام الفخر الرازي بالفاظه.

حرف فخر این است که امیرالمؤمنین - علیه السلام - در جهر به بسم الله الرحمن الرحیم در نمازها مبالغه می فرمود و چون دولت به دست بنی امیه افتاد به علت سعی و کوششی که در ابطال آثار علی - علیه السلام - داشتند مبالغه در منع جهر آن می نمودند.

امامیه در صلوة واجب جهری چون صبح و عشائین جهر به بسم الله الرحمن الرحیم را برای مرد واجب می دانند، و اکثر عامه اخفات آن را واجب می دانند که سنت بنی امیه است حتی بعضی از آنان قائل به منع قرائت تسمیه در افتتاح قرائت در نمازاند مطلقاً و بعضی با امامیه نزدیک اند تفصیل فروع آن مربوط به کتب فقهیه فریقین است.

ابواب کتاب حجت کافی مجموعاً مشتمل بر یک هزار و چهارده حدیث مسند می باشد و راوی آنها مثل ثقة الاسلام کلینی است که در زمان

۱ - (روضات خوانساری در آخر ترجمه خلیل ص ۲۷۴ چاپ سنگی).

۲ - (ص ۱۲۰ ج ۱ چاپ استانبول).

غیبت صغری می‌زیست و عامه و خاصه در جلالت قدر و عظمت مقام علمی او متفق‌اند و مشایخ روایی او همه شناخته شده‌اند.

علاوه‌اینکه در دیباچه کتاب فرموده‌است که همه روایات کتاب حجت را در کافی نیآورده‌است و می‌خواست کتابی وسیع‌تر در حجت بنویسد.

در این باره به کتاب امامت بحار که مجلد هفتم آن است، بلکه به کتاب نبوت آن هم که مجلد پنجم آن است، و به کتاب امامت عوالم العلوم ملا عبداللّه «قده» و به خصوص مجلد بیست و ششم آن که در امامت و غیبت امام دوازدهم - علیه‌السلام - است، و به دیگر کتب احادیث و جوامع روایی فریقین از قدماء و متأخرین مراجعه شود تا معلوم گردد که در امامت آن وسائط فیض الهی و روابط بین قدیم و حادث، چه اندازه احادیث از اعظام علماء و روایات و محدثین قدماء از پیغمبر اکرم و سنام صحابه به خصوص در امامت و غیبت حضرت بقیه‌اللّه و تتمه‌النبوة مهدی موعود روایت شده است، و تا برای شخص مستر شد منصف مبین شود که فقط خط شیعه اثنی عشریه همان خط قرآن و صراط مستقیم خداوند سبحان و عین دین مبین اسلام است، و شیعه امامیه معرفی شده خاتم انبیاء و منطق وحی است.

صراط اللّه یک خط مستقیم بیش نیست و انسانی که بخواهد سعادت ابدی خود را تحصیل کند و در مسیر تکاملی انسانی قدم گذارد جز این یک راه، راه دیگری ندارد.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم

تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال

بیائید با هم و بی غرض از ابتداء شروع کنیم تا ببینیم راه حق کدام است.

کتاب غیبت نعمانی

غیبت نعمانی تألیف محمد بن ابراهیم بن جعفر ابو عبدالله کاتب نعمانی معروف به ابن ابی زینب است. نعمانی از مشایخ عظیم القدر امامیه و معاصر کلینی صاحب کافی و ابن عقده و محمد بن احمد صفوانی و مسعودی صاحب مروج الذهب است که زمان غیبت صغری را ادراک نموده است. در غیبت یاد شده از کلینی و از ابن عقده روایت می کند و در توثیق ابن عقده گوید: و هو ما اخبرنا به احمد بن محمد بن سعید بن عقده الکوفی و هذا الرجل ممن لا یطعن علیه فی الثقة و لا فی العلم بالحديث و الرجال الناقلین له.

شیخ جلیل نجاشی در کتاب رجال فرماید: «^۱ محمد بن ابراهیم بن جعفر ابو عبدالله الکاتب النعمانی المعروف بابن زینب (بابن ابی زینب - ظ) شیخ من اصحابنا عظیم القدر شریف المنزلة صحیح العقیده کثیر الحدیث قدم بغداد و خرج الی الشام و مات بها له کتب منها کتاب الغیبة، الی ان قال: رأیت اباالحسین محمد بن علی الشجاعی الکاتب یقرأ علیه کتاب الغیبة تصنیف محمد بن ابراهیم بن النعمانی بمشهد العتیقة لانه کان قرأه علیه و وصی لی ابنه ابو عبدالله الحسین بن محمد الشجاعی بهذا الکتاب و النسخة المقررة عنده. کتاب غیبت نعمانی از کتب قدیمه معتمده نزد همه علمای شیعه و از اجل کتب است و در جلالت او کلام شیخ مفید کافی است که در آخر باب سوّم ذکر امام قائم - علیه السلام - از کتاب ارشاد فرمود: هر کس اخبار غیبت امام عصر - عجل الله تعالی فرجه - خواهد به کتاب غیبت نعمانی رجوع کند که در این باب کتاب جامعی است. «و هذا طرف يسیر

مما جاء في النصوص على الثاني عشر من الائمة - عليهم السلام - و الروايات في ذلك كثيرة قد دونها اصحاب الحديث من هذه العصابة و اثبتوها في كتبهم المصنفة، فمن اثبتها على الشرح و التفصيل محمد بن ابراهيم المكنى ابو عبدالله النعماني في كتابه الذي صنفه في الغيبة فلاحاجة بنا مع ما ذكرناه الى اثباتها على التفصيل في هذا المكان».

غیبت نعمانی بیست و شش باب است و هر باب آن در ذکر یک سلسله روایات مرویه از اهل بیت عصمت و وحی در باره حضرت حجت - علیه السلام - است. و آن را مقدمه‌ای بسیار مفید و ارزنده به قلم توانای مصنف آن عالم ربانی جناب نعمانی در امامت و غیبت امام زمان - علیه السلام - است. نگارنده بر این عقیدت است که فقط همین کتاب غیبت نعمانی در اثبات امامت و غیبت قائم آل محمد کافی است. علاوه این که جوامع فریقین و رسائل مستقلة آنان در این باب از کثرت به قدری است که اگر کسی بخواهد آنها را احصاء و فهرست کند مستلزم تألیف کتابی بزرگ بلکه کتابهائی خواهد بود.

کتاب غیبت نعمانی بیست و شش باب است و هر باب آن معنون به عنوانی قابل اعتناء و توجه به سزا در اهمیت موضوع کتاب است و در هر یک از ابواب روایاتی با اسناد، سوای آیات قرآنی از پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و آل او اهل بیت عصمت و وحی نقل کرده است که بسیاری از آنها به طرق عامه در جوامع روایی آنان نیز نقل شده است.

کتاب دلائل الامامة

ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری آملی از اعظام علمای

امامیه در مائه رابعه هجری است وی را کتابی در امامت به نام دلائل الامامة است این کتاب از مصادر شیعه امامیه در امامت و احادیث مروی در امامت است در آخر کتاب در چند عنوان از قائم آل محمد مهدی منتظر و امام مظفر حجة بن حسن عسکری سخن می گوید و در این امر اهم دینی روایات نقل می کند:

الخلف الصالح القائم صاحب الزمان المنتظر لامرالله عليه السلام

- ۱- ذکر بعض معجزاته عليه السلام.
- ۲- معرفة أن الله تعالى لا يخلق الارض من حجة.
- ۳- معرفة وجوب القائم و انه لا بد ان يكون.
- ۴- خبر أم القائم عليه السلام.
- ۵- معرفة الولادة و في أي ليلة و أي شهر و أين ولد.
- ۶- نسبه عليه السلام.
- ۷- معرفة من شاهده في حياة أبيه عليه السلام.
- ۸- معرفة شيوخ الطائفة الذين عرفوا صاحب الزمان في مدة مقامه بسر من رأى بالدلائل والبراهين و الحجج الواضحة.
- ۹- معرفة من شاهد صاحب الزمان عليه السلام في حال الغيبة و عرفه من اصحابنا.

۱۰- معرفة ماورد من الاخبار في وجوب الغيبة.

۱۱- معرفة اصحاب صاحب الزمان عليه السلام.

این کتاب در ۱۳۶۹ هـ.ق. در نجف اشرف به طبع رسیده است. در عنوان ششم آن که در نسب امام قائم - عليه السلام - است در نسب و کنی و القاب آن جناب گوید:

نسبه عليه السلام: هو الخلف بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن

موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن عبد مناف بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لوى بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن أد بن أدد بن الهميع بن يشجب بن تيمن بن نكث بن قيدار بن اسماعيل بن ابراهيم.

وكناه:

ابوالقاسم، و ابو جعفر، وله كنى احد عشر اماماً.

والقابه:

المهدى، والخلف، والناطق، والقائم، والثائر، والمأمول، والمنتظر، والوتر، والمديل، والمعتصم، والمنتقم، والكرار، و صاحب الرجعة البيضاء، والدولة الزهراء، والقابض، والباسط، والساعة، والقيامة، والوارث، والحاشر، وسدرة المنتهى، والغاية القصوى، وغاية الطالبين، وفرج المؤمنين، و منتهى العبر، و مخبر بما لا يعلم، وكاشف الغطاء، والمجازى بالاعمال، و من لم يجعل له من قبل سمياً اى مشبهاً، وذات الارض، والهلول، والاعظم، واليوم الموعود، والداعى الى شئ نكر، و مظهر الفضايح، و مبلى السرائر، و مبانى الآيات، و طالب التراث، والفرع الاعظم، والاحسان، والمحسن، والعدل، والقسط، والصبح، والشفق، و عاقبة الدار، والمنعم، والامان، والسناء، والضياء، والبهاء والمجابه، والمضى، والحق، والصدق، والصراط، والسييل، والعين الناظرة، والاذن السامعة، واليد الباسطة، والجانب، والجنب، والوجه، والنفس، والتأييد، والتمكن، والنصر، والفتح، والقوة، والعزة، والقدرة، والملك، والتمام.

فنشأ مع ابيه - عليه السلام - بسر من رأى ثلاث سنين، و اقام بها بعد وفاة ابيه احدى عشر سنة، ثم كانت الغيبة التى لا بد منها الى ان يظهر الله له الامر

فیأذن له فیظهر.

کمال الدین و سر مکتوم صدوق در غیبت و امامت قائم آل محمد - صلی الله علیه و آله -

جناب صدوق ابن بابویه - رضوان الله علیه - متوفی ۳۸۱ هـ ق، کتاب کمال الدین و تمام النعمة را در شصت و دو باب در قائم آل محمد مهدی موعود - علیه السلام - تألیف کرده است و همه این ابواب روایات مرویه از رسول الله و اوصیای احد عشر او است و هر یک از روایات را با ذکر سلسله سند آن روایت کرده است.

و کتاب دیگر نیز در همین موضوع به نام «السر المکتوم الی الوقت المعلوم» نوشته است و آن را در آخر باب شصت و یکم کمال الدین یاد شده نام برده است و گفت: قال ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه: وقد اخرجت ماروی فی علامات القائم - علیه السلام - و سیرته و ما یجری فی ایامه فی الكتاب «السر المکتوم الی الوقت المعلوم» ولا قوة الا بالله.

در اول کمال الدین در سبب تألیف آن بیانی به تفصیل دارد که اجمال آن این است: پس از مراجعت از زیارت ثامن الائمه - علیهم السلام - مدتی در نیشابور برای رفع حیرت مردم آن در غیبت و رفع شبهت آنان در امر قائم - علیه السلام - اقامت کردم. شبی از دوری اهل و ولد و اخوات و نعمت به جا گذاشته ام فکر می کردم و در اثنای فکرت خوابم در ربود، در عالم خواب دیدم که در مکه مکرمه ام و طواف بیت می کنم و به حضور امام قائم تشریف یافتم، آن جناب در عالم خواب به من فرمود

چرا کتابی در غیبت تصنیف نمی‌کنی؟ باید اکنون کتابی در غیبت تصنیف کنی، این بگفت و برفت و من از خواب بیدار شدم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و بی‌تابی به سر بردم و در صبح همان روز به تألیف این کتاب آغاز کردم.

اول این کتاب (کمال الدین و تمام النعمة فی اثبات الغیبة و کشف الحیرة) در رد شبهات و اعتراضات مخاصمان و مخالفان در امامت و غیبت امام قائم است و خود رساله‌ای ارزشمند در این باب است و مسترشد را حجت بالغه است. و هرگاه آن را یک باب به حساب آوریم کتاب یاد شده شصت و دو باب در پیرامون امامت و غیبت قائم آل محمد مهدی منتظر است و هر باب آن محتوی روایاتی چند است، و همه روایات آن را با سلسله سند از مشایخ خود از اهل بیت عصمت و وحی روایت کرده است چنانکه در اوائل کتاب "۱" فرموده است:

وقد اخرجت الاخبار المسندة فی ذلك فی هذا الكتاب فی ابواب النصوص علیه صلوات الله علیه.

در آخر باب اول که یاد نموده‌ایم فرمود: و انما ذکرنا هذا المفصول فی اول کتابنا هذا لانها غاية ما يتعلق به الزیدية و ما رد علیهم و هی اشد الفرق علینا. و قد ذکرنا الانبیاء و الحجج الذین وقعت بهم الغیبة صلوات الله علیهم. و قد ذکرنا فی آخر الكتاب المعمرین لیخرج بذلك ما نقوله فی الغیبة و طول العمر من حد الاحالة الی حد الجواز. ثم صححنا النصوص علی القائم الثانی عشر من الأئمة علیه و علیهم السلام من الله تعالی ذکره و من رسوله و من الأئمة الاحد عشر صلوات الله علیهم مع اخبارهم بوقوع الغیبة. ثم ذکرنا مولده - علیه السلام - و من شاهده و ما صح من دلالاته و اعلامه و ماورد من

توقعاته لتأكيد الحجّة على المنكرين لولى الله والمغيب لسر الله والله الموفق للصواب وهو خير مستعان.

باب دوّم از ابواب كتاب مذکور به اين عنوان است:

باب فى غيبة ادریس النبی علیه السلام. فأول الغیبات غیبة ادریس النبی - علیه السلام - المشهورة حتى آل الامر لشیعته الى ان تعذر علیهم الفوت و قتل الجبار من قتل منهم وافقر و اخاف باقیهم ثم ظهر علیه السلام فوعد شیعته بالفرج و بقیام القائم من ولده و هو نوح علیه السلام ثم رفع الله عزوجل ادریس - علیه السلام - اليه فلم تزل الشيعة تتوقعون قیام نوح - علیه السلام - قرناً بعد قرن و خلفاً عن سلف صابرين من الطواغیت على العذاب المهین حتى ظهرت نبوة نوح علیه السلام.

و در این موضوع بیانی در این رساله مذکور می گردد.

مجلد سیزدهم بحار الانوار

چون به بحار الانوار رسیده ایم باید گفت کل الصيد فى جوف الفراء.

مرحوم علامه مجلسی علاوه آنکه جلد پنجم کتاب بحار الانوار را در نبوت، و مجلد هفتم آن در امامت قرار داده است که حجت بحار در دو مجلد پنجم و هفتم است بخلاف کافی که یک کتاب حجت حافل هر دو است، مجلد سیزدهم آن را در تاریخ و احوال امام ثانی عشر صاحب الزمان و خلیفة الرحمن حجة بن حسن عسکری - صلوات الله و سلامه علیه - اختصاص داده است و خطبه ای موجز و متین و متقن مناسب با مطالب به عنوان براءت استهلال ذکر کرده است که :

الحمد لله الذي وصل لعباده القول بامام بعد امام لعنهم يتذكرون. واكمل الدين بأمنائه و حججه في كل دهر و زمان لقوم يوقنون. والصلوة والسلام على من شر به و باوصيائه النيون و المرسلون محمد سيد الوري و آله مصايح الدجى الى يوم يعثون و لعنة الله على اعدائهم مادامت السموات والارضون. اما بعد فهذا هو المجلد الثالث عشر من كتاب بحار الانوار في تاريخ الامام الثاني عشر، والهادى المنتظر، والمهدى المظفر و نور الانوار، و حجة الجبار، والغائب عن معاينة الابصار، والحاضر في قلوب الاخيار، و حليف الايمان، وكاشف الاحزان، و خليفة الرحمن، الحجة بن الحسن امام الزمان - صلوات الله عليه - و على آباءه المعصومين ما توالى الازمان.

مجلد سیزدهم بحار سی و شش باب است و باب سی و چهارم آن به مناسبت موضوع کتاب در رجعت است و بسیاری از عناوین ابواب آن با کتب یاد شده پیش از وی در این رساله به خصوص با کمال الدین صدوق موافق است و هر باب متضمن روایاتی با ذکر ماخذ و اسناد روایی آنها است. و مطابق دأب خود در پیرامون بعضی از آیات و روایات توضیحاتی به عنوان بیان دارد.

کتاب البيان في اخبار صاحب الزمان

شيخ حافظ ابو عبدالله محمد بن يوسف شافعي كنجي متوفى ٦٥٨ هـ ق كتابي به نام البيان في اخبار صاحب الزمان در بيست و پنج باب نوشته است و در هر باب روایاتی فقط از جوامع روایی اهل سنت نقل کرده است و از ذکر احادیث شیعه خودداری نموده است، در دیباچه آن گوید:

و سميته بالبيان في اخبار صاحب الزمان و عريته عن طرق الشيعة
تعريف تركيب الحججة اذ كل ما تلقته الشيعة بالقبول و ان كان صحيح النقل فانما
هو خريت منارهم و خدارية ذمارهم فكان الاحتجاج بغيره أكد و فيه ابواب:
الباب الاول في ذكر خروجه في آخر الزمان.

الباب الثاني في قوله - صلى الله عليه و آله - المهدي من عترتي من
ولد فاطمة.

الباب الثالث في ذكر المهدي من سادات اهل الجنة.

الباب الرابع في امر النبي - صلى الله عليه و آله - بمبايعة المهدي - عليه
السلام -

الباب الخامس في ذكر نصرة اهل المشرق للمهدي عليه السلام.

الباب السادس في مقدار ملكه بعد ظهوره عليه السلام.

الباب السابع في بيان انه يصلي بعيسى عليه السلام.

الباب الثامن في تحلية النبي - صلى الله عليه و آله - المهدي - عليه
السلام -

الباب التاسع في تصريح النبي - صلى الله عليه و آله - بأن المهدي من
ولد الحسين - عليه السلام - .

الباب العاشر في ذكر كرم المهدي - عليه السلام - .

الباب الحادي عشر في الرد على من زعم ان المهدي هو المسيح بن
مريم - عليه السلام - .

الباب الثاني عشر في قوله - صلى الله عليه و آله - لن تهلك امة انا في
اولها و عيسى في آخرها و المهدي في وسطها.

الباب الثالث عشر في ذكر كنيته و انه يشبه النبي - صلى الله عليه و آله -
في خلقه.

الباب الرابع عشر في ذكر اسم القرية التي يكون فيها خروج المهدي - عليه السلام -

الباب الخامس عشر في ذكر العمامة التي تظل المهدي - عليه السلام - عند خروجه.

الباب السادس عشر في ذكر الملك الذي يخرج مع المهدي - عليه السلام -.

الباب السابع عشر في ذكر صفة المهدي و لونه و جسمه.

الباب الثامن عشر في ذكر خاله علي خده الايمن و ثيابه و فتحه مداين الشرك.

الباب التاسع عشر في ذكر كيفية اسنان المهدي - عليه السلام -

الباب العشرون في ذكر فتح المهدي - عليه السلام - القسطنطينية.

الباب الحادي والعشرون في ذكر خروج المهدي - عليه السلام - بعد ملك الجبابة.

الباب الثاني والعشرون في قوله - صلى الله عليه و آله - المهدي امام صالح.

الباب الثالث والعشرون في ذكر تنعم الامة زمن المهدي - عليه السلام -
الباب الرابع والعشرون في اخبار رسول الله - صلى الله عليه و آله - ان المهدي خليفة الله تعالى.

الباب الخامس والعشرون في الدلالة على جواز كون المهدي عليه السلام حياً باقياً مدغيبته.

اين بود ابواب بيست و پنجگانه كتاب البيان في اخبار صاحب الزمان تأليف حافظ كنجي شافعي كه فقط از روايات جوامع عامه تأليف نموده است و از نقل روايات خاصه احتراز جسته است و تبويب ابواب و

عناوین آنها از خود اوست. این کتاب با غیبت طوسی در یک مجلد در تبریز در سنه ۱۳۲۴ هـ ق چاپ سنگی شده است و تمام آن را مرحوم علامه مجلسی در جلد سیزدهم بحار الانوار نقل فرموده است.

مؤلف بیان عالمی متضلع در فنون ادب است چنانکه قلم رصین و وزین وی در تأدیه معانی به قوالب تعبيرات معجب گواهی آگاه است، و در صناعت حدیث خریث متبحر است که حافظ است.

تعلیقاتی مفید بر بیان حافظ کنجی و غیبت شیخ طوسی از عالم جلیل فضلعلی بن عبدالکریم است، علاوه این که بر غیبت شیخ حواشی از مرحوم علی بن موسی است که این هر دو بزرگوار از علمای عصر مذکور تبریز بوده‌اند و در تصحیح کتابین یاد شده خدمت علمی شایان نموده‌اند رضوان الله تعالی علیهما.

مرحوم فضلعلی صاحب کتاب شریف حدائق العارفين است که جامع اخبار کافی و من لا یحضر و تهذیب و استبصار و وافی و بحار و وسائل و مستدرک و سائل است و مؤلف عالی مقام آن را بیانات و فوایدی در هر مقام مناسب است. و یکی از افاداتش این که حافظ کنجی را کتاب دیگری به نام کفایة الطالب در مناقب امام علی ابن ابی طالب است چنانکه در تعلیقه بر خطبه آن فرمود:

یظهر من خطبة کتابه کفایة الطالب انه املاه اولاً للطلاب ثم بیضه بعد تمام املائه، و قال فی آخر کفایة الطالب تم مناقب سیدنا و مولانا امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب و يتلوه ذکر الامام المهدی فی کتاب مفرد سمیته بالبيان فی اخبار صاحب الزمان. انتهى.

کتاب بیان در عین حال که صغیر الحجم است بسیار عظیم النفع است این کتاب موجز حائز فوایدی گرانقدر و ارزشمند است و هر چند هر

یک از ابواب آن را در امر صاحب الامر - علیه السلام - اهمیتی به سزا است ولکن بعضی از ابواب به خصوص آن چون دوم و هفتم و نهم و سیزدهم و بیست و چهارم و بیست و پنجم را شأنی دیگر و درخور دقت بیشتر و بهتر است.

حدس ثاقب راقم این است که مؤلف بیان، عالمی مستبصر است هر چند به شافعی مشتهر است چنانکه چندین جای بیان براین دعوایم شاهد عدل و لسان صدق است. در کتب رجالیه کسی را که اظهار محبت و علاقه به اهل بیت عصمت و وحی می نماید، متشیع می نامند و چه بسا به جمله فعلیه تعبیر می کنند که کان یتشیع، ولی بیان بیان این است که حافظ کنجی نه فقط متشیع بود بلکه به شرف شیعه امامیه شدن تشریف حاصل کرده است. و حقیقت امر هم این است که هر مسلم منصف مسترشد بدون هیچگونه تعصب در جوامع روایی و کتب سیر و تفاسیر و تواریخ اسلامی فحص و بحث کند اسلام عزیز را همان طریقه اقوام امامیه می یابد و لا غیر، ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم.

از سیرت حسنه صاحب بیان این است که هر حدیث را با سند روایی خاص به خود که از مشایخ روایت نموده است نقل می کند. علاوه بر این پس از نقل حدیث جای آن را در دیگر مآخذ روایی نام می برد. و مهمتر از آن متعرض وجوه اعتبار حدیث از حیث صحت و حسن و استناضه و تواتر و غیرها نیز می شود. و در بعضی از مسائل و موارد مهم موضوع کتاب اعتنائی به خصوص اعمال می نماید و سؤالهائی طرح می کند و جواب می دهد، و برخی از کتب مدونه در امر صاحب الامر - علیه السلام - را معرفی می نماید. راقم سطور که یک دوره به مطالعه آن توفیق یافته است طایفه ای از مطالب شریف آن را به عنوان مزید بصیرت

ارائه می دهد:

۱- در خطبه کتاب اشاراتی به استبصار خود دارد که فرمود:
 اما بعد حمدالله الذي هو فاتحة كل كتاب و خاتمة كل خطاب،
 والصلوة على رسله التي هي جالبة كل ثواب و دافعة كل عقاب، و على آله
 الذي ينقشع بنجومهم ظلام كل سحاب، و ينكشف بعلومهم غمام كل حجاب،
 و ينمحي بصفوهم كدر كل ارباب، و يستد بيمنهم خلل كل اضطراب، فقد
 ذكرنا في كتابنا هذا من المراسم النبوية و المعالم الالهية ما يكون موزعاً لاهل
 الوفاق و ازعاً لاهل الشقاق، و نبهنا على جواهره و اعراضه، و صرحنا للاولياء
 بمكنون اغراضه - الى ان قال: والذي حداني على تأليف السابق و اللاحق ما
 ارجوه من الثواب الجزيل لدى موقف الحساب، و نيل الشفاعة من الرسول و
 آله عليهم الصلوة والسلام عدة ليوم المآب، - الى ان قال: و قد وسمته بالبيان
 في اخبار صاحب الزمان - الى آخر ما نقلناه عنه آنفاً.

تأليف سابق و لاحق به حسب ظاهر ناظر به كفاية الطالب في مناقب
 امير المؤمنين على ابن ابي طالب - عليه السلام - و همين كتاب البيان في
 اخبار صاحب الزمان است، و موارد يادشده در خطبه كه دال بر استبصار
 او است در حكم صراحت و وضوح است.

۲- اولين حديثي را كه در كتاب با اسناد و ذكر ماخذ آن از رسول
 الله - صلى الله عليه و آله وسلم - روايت کرده است علاوه بر اينكه سند
 زنده‌اي براستبصار او است، در بيان طريقه حقه اماميه كه همان دين
 حقيقي اسلام است نيز حجت بالغه است و نسبت به ابواب و مسائل كتاب
 در حكم براءت استهلال است. و ما به نقل آن در اين صحيفه تبرك
 مي جوييم هرچند در جوامع روائي فريقين به طرق مختلفه با في الجملة
 اختلاف در بعضي از جمله‌هاي متن روايت شده است، حافظ كننجي

گويد:

اخبرنا السيد النقيب الكامل مستحضر الدولة شهاب الحضرتين سفير
 الخلافة المعظمة علم الهدى تاج امراء آل رسول الله - صلى الله عليه -
 ابو الفتوح المرتضى بن احمد بن محمد بن محمد بن جعفر بن زيد بن جعفر بن
 محمد بن احمد بن محمد بن الحسين بن اسحاق بن الامام جعفر الصادق بن
 الامام محمد الباقر بن الامام على زين العابدين بن الامام الحسين الشهيد بن
 امير المؤمنين على ابن ابي طالب - عليهم السلام - عن ابي الفرج يحيى بن
 محمود الثقفي عن ابي على الحسن بن احمد الحداد اخبرنا الحافظ ابو نعيم
 احمد بن عبدالله الاصبهاني قال اخبرنا الحافظ ابو القاسم سليمان بن احمد
 الطبراني، و اخبرنا الحافظ ابو الحجاج يوسف بن خليل بحلب اخبرنا
 ابو عبدالله محمد بن ابي زيد الكراني باصبهان اخبرتنا فاطمة بنت عبدالله
 الجوزدانية اخبرنا ابوبكر بن ريدة اخبرنا الحافظ ابو القاسم الطبراني حدثنا
 محمد بن زريق بن جامع المصري حدثنا الهيثم بن حبيب حدثنا سفيان بن عيينة
 عن على الهلالي قال:

دخلت على رسول الله - صلى الله عليه وآله - في شكاته التي قبض
 فيها فاذا فاطمة - عليها السلام - عند رأسه - صلى الله عليه وآله وسلم - قال
 فبكت حتى ارتفع صوتها فرفع رسول الله - صلى الله عليه وآله - طرفه اليها
 قال حبيتي فاطمة ما الذي يبكيك؟ فقالت اخشى الضيعة من بعدك، فقال
 يا حبيتي اما علمت ان الله تعالى اطلع الى الارض اطلاعة فاختر منها اباك
 فبعته برسالته. ثم اطلع اطلاعة فاختر بعلك، و اوحى الى ان انكحك اياه.

يا فاطمة! و نحن اهل بيت قد اعطانا الله سبع خصال لم يعط احداً قبلنا
 ولا يعطى احداً بعدنا: انا خاتم النبيين و اكرم النبيين على الله و احب المخلوقين
 الى الله و انا ابوك، و وصي خير الاوصياء و احبهم الى الله و هو بعلك، و

منامن له جناحان اخضران يطير في الجنة مع الملائكة حيث يشاء و هو ابن عم ابيك و اخو بعلك، و مناسبتا هذه الامة و هما ابناك الحسن و الحسين و هما سيدا شباب اهل الجنة و ابوهما و الذي بعثنى بالحق خير منهما.

يا فاطمة و الذي بعثنى بالحق ان منهما مهدي هذه الامة اذا صارت الدنيا هرجا و مرجا و تظاهرت الفتن و تقطعت السبل و اغار بعضهم على بعض فلا كبير يرحم صغيراً و لا صغير يوقر كبيراً، يبعث الله عند ذلك منهما من يفتح حصون الضلالة و قلوباً غلفاً، يقوم بالدين في آخر الزمان كما قمت به في اول الزمان و يملأ الدنيا عدلاً كما ملئت جوراً.

يا فاطمة لا تحزني و لا تبكي فان الله تعالى ارحم بك و ارف عليك مني و ذلك لمكانك مني و موقعك من قلبي و زوجك الله زوجك و هو اشرف اهل بيتك حسبا و اكرمهم منصبا و ارحمهم بالرعية و اعدلهم بالسوية و ابصرهم بالقضية. و قد سألت ربي ان تكوني اول من يلحقني من اهل بيتي، قال علي - عليه السلام - فلما قبض النبي - صلى الله عليه و آله و سلم - لم تبق فاطمة - عليه السلام - بعده الا خمسة و سبعين يوماً حتى الحقها الله به صلى الله عليهما و سلم.

قلت : هكذا ذكره صاحب حلية الاولياء في كتابه المترجم بذكر نعت المهدي - عليه السلام - و اخرجه الطبراني شيخ اهل الصنعة في معجمه الكبير قال عقبه علي بن علي مكي و لم يرو هذا الحديث عن سفيان الاهيم بن حبيب.

آنکه در دوجای این حدیث، رسول الله فرمود: ان منهما مهدي هذه الامة، يبعث الله عند ذلك منهما من يفتح حصون الضلالة، ضمير منهما راجع به امام حسن و امام حسين - عليهما السلام - است مرحوم فضلعلی يادشده رادر این مقام تعليقه ای است و گوید: قوله منهما، في بعض الاخبار

المروية قريبا من هذا الخبر منا بدل منهما، و على هذه النسخة فالمراد بها الحسنان عليهما السلام فان ام الباقر - عليه السلام - بنت الحسن المجتبي فهو و من بعده من الائمة - عليهم السلام - من نسلهما.

كتاب مناقب المهدي (ع) تأليف الحافظ ابي نعيم صاحب حلية الاولياء.

۳ - دیگر از مطالب مفید کتاب بیان این است که حافظ کنجی در چهارده موضوع آن کتاب مناقب مهدی ابونعیم اصفهانی صاحب حلیه الاولیاء را نام می برد و در دو جای کتاب آن را به اصل وصف می کند. یکی در آخر باب هفتم به این عبارت: هکذا اخرجہ الحافظ ابونعیم فی کتاب مناقب المهدي و کتابه اصل، و دیگر در آخر باب بیستم آن به این عبارت: رواه الحافظ ابونعیم مع جلالته فی مناقب المهدي و کتابه اصل.

علاوه بر مواضع مذکور در موارد دیگر از ابونعیم و کتابهایی در موضوع مهدی - علیه السلام - به صور گوناگون نام می برد: در ذکر مأخذ حدیث اول باب اول آن گوید: هکذا ذکره صاحب حلیه الاولیاء فی کتابه المترجم بذكر نعت المهدي - علیه السلام -

و در ذکر حدیث آخر باب دهم گوید: هذا حدیث اخرجہ ابونعیم الحافظ کما سقناه والله اعلم.

و حدیث اول باب یازدهم را به اسنادش از امیرالمؤمنین - علیه السلام - روایت کرده است که قال قلت یارسول الله انما آل محمد المهدي ام من غیرنا؟ فقال رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - لا بل منا بنا یختم الله الدین کما فتح الله بنا، و بنا ینقذون عن الفتنة کما انقذوا من الشرك، و

بنا یؤلف الله بین قلوبهم بعد عداوة الفتنة اخوانا كما الف بناین قلوبهم بعد عداوة الشرك، و بنا یصبحون بعد عداوة الفتنة أخوانا كما أصبحوا بعد عداوة الشرك اخوانا. و بعد از نقل این حدیث شریف در ذکر ماخذ آن گفتم: قلت هذا حدیث حسن عال رواه الحافظ فی کتبهم فاما الطبرانی فقد ذکر فی المعجم الاوسط، و اما ابونعیم فرواه فی حلیة الاولیاء، و اما عبدالرحمن بن حاتم فقد ساقه فی عوالمه كما اخرجناه سواء.

و در ذکر ماخذ حدیث اول باب دوازدهم آن گوید: هذا حدیث حسن رواه الحافظ ابونعیم فی عوالمه و همچنین در ذکر ماخذ حدیث اول باب نوزدهم آن گوید: اخرجہ ابونعیم الحافظ فی عوالمه.

و در ذکر ماخذ حدیث اول باب چهاردهم آن گوید: هذا حدیث حسن رزقناه عالیاً اخرجہ الشیخ الاصبهانی فی عوالمه کما سقناه و رواه ابونعیم فی مناقب المهدي - علیه السلام -

و حدیث اول باب شانزدهم را به اسنادش از عبداللہ بن عمر روایت کرده است که: قال قال رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - یخرج المهدي و علی رأسه ملک ینادی ان هذا المهدي فاتبعوه. و پس از نقل این حدیث شریف در ذکر ماخذ آن گفتم: قلت هذا حدیث حسن روته الحافظ و الائمة من اهل الحدیث کابی نعیم و الطبرانی و غیرها.

و حدیث اول باب بیستم آن را به اسنادش از ابوهریره روایت کرده است عن النبی - صلی الله علیه وآله وسلم - قال لا تقوم الساعة حتی یملك رجل من اهل بیتی یفتح القسطنطیة و جبل الدیلم و لولم یبق الا یوم لطول الله ذلك الیوم حتی یفتحها.

و بعد از نقل آن گفتم: قلت هذا سیاق الحافظ ابی نعیم و قال هذا هو المهدي بلاشك وفقاً بین الروایات.

و در باب بیست و یکم آن باسنادش روایت کرده است عن قیس بن جابر الصدقی عن ابيه عن جده ان رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - قال سيكون بعدى خلفاء و من بعد الخلفاء امراء و من بعد الامراء ملوك جابرة ثم يخرج المهدي من اهل بيتي يملأ الارض عدلاً كما ملئت جوراً ثم يؤمر القحطاني فوالذي بعثني بالحق ما هو دونه. و پس از نقل آن گفتم: قلت هكذا رواه ابو نعیم فی فوائده والطبرانی فی معجمه الاكبر رزقناه عالیاً من هذا الوجه ولله الحمد.

و در ذکر مآخذ حدیث بیست و دوم آن گوید: قلت هذا حدیث حسن هكذا رواه الحافظ ابو نعیم صاحب حلیة الاولیاء وقع الينا عالیاً بحمد الله.

و در باب بیست و پنجم در وجود دجال گوید: و اما صاحب الكشف المخفی فی مناقب المهدي فقد استدل علی وجود الدجال بحديث ابن الصياد الخ.

آنکه در وصف کتاب مناقب المهدي - علیه السلام - گفته است اصل است، کلمه اصل و اصول در اطلاقات علماء بر کتابی و قاعده و ضابطه‌ای گفته می‌شود که در فن مخصوصی مأخذ نقل و استنباط فروع است و مورد اعتماد اهل آن فن و مقبول آنان است.

۴ - یکی از فوائده مهمه کتاب بیان نقل طرق حدیث شریف آتی الذکر از مناقب مهدي ابو نعیم است که به نقل آن تبرک می‌جوئیم: حافظ کنجی مؤلف بیان باسنادش روایت کرده است عن سفیان بن عیینه عن عاصم (عاصم بن ابی النجود بهدلة) عن زر عن عبد الله عن النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - قال: لا تذهب الدنيا اولا تنقضي الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي يواطى اسمه اسمي.

صاحب بیان پس از نقل حدیث مذکور گوید: و جمع الحافظ
ابونعیم طرق هذا الحدیث عن الجرم الغفیر فی مناقب المهدی کلهم عن عاصم
بن ابی النجود عن زر عن عبداللہ عن النبی - صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم :-
فمنہم سفیان بن عیینة كما اخرجناه و طرقه بطرق شتی .
و منهم قطر بن خلیفة و طرقه عنه بطرق شتی .
و منهم الاعمش و طرقه عنه بطرق شتی .
و منهم ابواسحق سلیمان بن فیروز الشیبانی و طرقه عنه بطرق شتی .
و منهم حفص بن عمر .
و منهم سفیان الثوری و طرقه بطرق شتی .
و منهم شعبه و طرقه بطرق شتی .
و منهم واسط بن الحارث .
و منهم یزید بن معویة ابوشیبة له فیہ طریقان .
و منهم سلیمان بن قرم و طرقه عنه بطرق شتی .
و منهم جعفر الاحمر و قیس بن الربیع و سلیمان بن قرم و اسباط جمعهم
فی سند واحد .
و منهم سلام ابوالمنذر .
و منهم ابوشهاب محمد بن ابراهیم الکنانی و طرقه عنه بطرق شتی .
و منهم عمر بن عبید الطنافسی و طرقه عنه بطرق شتی .
و منهم عثمان بن شیرمة و طرقه عنه بطرق شتی .
و منهم عبدالملک بن ابی عیینة .
و منهم محمد بن عیاش عن عمرو العامری و طرقه بطرق شتی و ذکر
سندا و قال فیہ حدثنا ابو غسان حدثنا قیس و لم ینسبه .
و منهم عمرو بن قیس الملائی .

و منهم عمار بن زریق.

و منهم عبدالله بن حکیم بن جبیر الاسدی.

و منهم عمر بن عبدالله بن بشر.

و منهم ابوالاحوص.

و منهم سعد بن الحسن بن اخت ثعلبة.

و منهم معاذ بن هشلة قال حدثنی ابی عن عاصم.

و منهم یوسف بن یونس.

و منهم غالب بن عثمان.

و منهم حمزة الزیات.

و منهم شیبان.

و منهم الحکم بن هشام.

و رواه غیر عاصم عن زر، و هو عمرو بن مرة عن زر.

کل هؤلاء رووا اسمه اسمی، الا ما كان من عیدالله بن موسی عن زائدة

عن عاصم فانه قال فیهم و اسم ابيه اسم ابی، ولا یرتاب اللیب ان هذه الزیادة لا اعتباریها مع اجتماع هؤلاء الائمة علی خلافها والله اعلم.

این که صاحب کتاب در آخر گفته است: کل هؤلاء رووا اسمه

اسمی، و به زیادهای که زائدة از عاصم روایت کرده است هیچ اعتباری بدان نیست کلامی محققانه است.

زائدة اسم مردی است که راوی حدیث است. و کنجی در همین

باب اول بیان، حدیث مذکور را به چندین طریق روایت کرده است و به

اسنادی که از حافظ ابراهیم بن محمد بن الازهر الصر یفینی از کتاب

مناقب شافعی روایت کرده است، بعد از آن گفت: و زاد زائدة فی روایته

لو لم یبق من الدنيا الا یوم لطول الله ذلك الیوم حتی یبعث الله رجلا منی او

من اهل یتیمی یواطی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی یملاً الارض قسطاً و عدلاً
کما ملئت جوراً و ظلماً.

و پس از نقل این زیاده زائده یعنی جمله و اسم ابیه اسم ابی در
توجیه آن گفته است: قلت و قد ذکر الترمذی الحدیث ولم يذكر قوله و اسم
ابیه اسم ابی و ذکره ابوداود، و فی معظم روایات الحفاظ و الثقات من نقلة
الاخبار اسمه اسم ابی فقط والذي رواه و اسم ابیه اسم ابی فهو زائدة و هو
یزید فی الحدیث، وان صح فمعناه و اسم ابیه اسم ابی الحسین و کنیته
ابو عبدالله فجعل الکنیة اسماً کنایة عنه انه من ولد الحسین دون الحسن. و
یحتمل انه قال اسم ابیه اسم ابی ای الحسن و والد المهدي اسمه حسن فیکون
الراوی قد توهم قوله ابی فصفحہ فقال ابی فوجب حملہ علی هذا جمعاً بین
الروایات. و هذا تکلف فی تأویل هذه الروایة، والقول الفصل فی ذلك ان
الامام احمد مع ضبطه و اتقانه روى هذا الحدیث فی مسنده فی عدة مواضع و
اسمه اسمی.

این بود کلام کنجی در توجیه زیاده حدیث زائده که در طعن
زائده گفت و هو یزید فی الحدیث. شیخ طوسی نیز در اواخر فصل اول
کتاب غیبت "۱" روایتی نقل کرده است به اسنادش عن عاصم عن زر بن
حبیش عن عبدالله بن مسعود قال قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ - لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا الْاَيُّومَ لَطَوَّلَ اللهُ تَعَالَى ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ
رَجُلًا مَنِيَّ يُوَاطِيَّ اسْمَهُ اسْمِي وَ اسْمَ اَبِيهِ اسْمَ اَبِي يَمْلَأُ الْاَرْضَ عَدْلًا كَمَا
مَلَأْتُ ظُلْمًا.

راقم گوید: این زیاده «و اسم ابیه اسم ابی» هم در بعضی از
روایات امامیه آمده است و هم در بعضی از روایات اهل سنت چنانکه

نقل کرده‌ایم و این حدیث زیاده حقیقتی را بازگو می‌کند و آن این که حضرت حجت - علیه السلام - به اسم و اسم پدرش مطابق روایات قطعی و متواتر آن چنان شناخته شده مسلمانان خاصه و عامه بوده است که احدی از علمای فریقین این حدیث را تلقی به قبول نکرده است و فریقان به اتفاق یا این حدیث زیاده را به کلی طرح کرده‌اند و رد نموده‌اند و یا به وجوهی تأویل نموده‌اند که با روایات قطعی و متواتر و مطلب مسلم در نزدشان وفق دهد. مثلاً هم صاحب کشف الغمه گفته است اما اصحابنا الشيعة لا يصححون هذا الحديث لما ثبت عندهم من اسمه و اسم ابیه، و هم صاحب بیان گفته است: قول فصل آن است که امام احمد در چندین جای مسندش روایت کرده است که و اسمه اسمی.

۵- دیگر از مطالب مهم بیان این که باب هفتم آن به این عنوان

است:

«و فی بیان انه یصلی بعیسی علیهما السلام» در این باب چند خبر روایت کرده است یکی به اسنادش از ابن شهاب قال اخبرنا نافع مولی ابی قتادة الانصاری ان اباهريرة قال قال رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم.

بعد از نقل حدیث مذکور گفت: قلت هذا حدیث حسن صحیح متفق علی صحته من حدیث محمد بن شهاب الزهري رواه البخاری و مسلم فی صحیحهما كما اخرجناه.

و بعد از حدیث فوق، حدیث دیگر به اسنادش روایت کرده است عن ابن جریح قال اخبرنا ابو الزبیر انه سمع جابر بن عبد الله يقول: سمعت النبی - صلی الله علیه وآله وسلم - يقول لا تزال طائفة من امتی یقاتلون علی الحق ظاهرين الی یوم القيمة قال فینزل عیسی بن مریم - علیه السلام - فیقول

امیرهم تعال صل لنا فيقول لان بعضكم على بعض امراء تکرمة الله هذه الامة.

بعد از نقل آن گفتم: قلت هذا حديث حسن صحيح اخرجہ مسلم في صحيحه كما سقناه، وان كان الحديث المتقدم قد اول فهذا لا يمكن تأويله لانه صريح فان عيسى يقدم امير المسلمين وهو يومئذ المهدي - عليه السلام - فعلى هذا بطل تاويل من قال معنى قوله و امامكم منكم اي يأمكم بكتابكم. و بعد از این حديث، حديث ديگر به اسنادش روايت کرده است که: اخبرنا نقيب النقباء فخر آل رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - ابو الحسن علي بن محمد بن ابراهيم الحسنی - الي قوله: عن ربي عن حذيفة قال قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - فليفت المهدي و قد نزل عيسى - عليه السلام - كانما يقطر من شعره الماء فيقول المهدي تقدم صل بالناس فيقول عيسى انما اقيمت الصلوة لك فيصلي عيسى خلف رجل من ولدي فاذا صليت قام عيسى حتى جلس في المقام فيبايعه فيمكث اربعين سنة، الحديث. و بعد از نقل آن گفتم: قلت هكذا اخرجہ ابونعيم في مناقب المهدي.

و نیز در همین باب به اسنادش روايت کرده است عن ابی هرون العبدی عن ابی سعيد الخدری قال قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - منالذي يصلي عيسى بن مريم خلفه. و بعد از نقل روايت گفتم: قلت هكذا اخرجہ الحافظ ابونعيم في كتاب مناقب المهدي و كتابه اصل.

و در این باب سؤالی عنوان کرد و جواب داد که قابل استفادة و تحسین است و ما پس از نقل آن عرايضي تقديم می داریم.

فأن سأل سائل و قال مع صحة هذه الاخبار وهي ان عيسى - عليه السلام - يصلي خلف المهدي و يجاهد بين يديه، و انه يقتل الدجال بين

يدى المهدي - عليه السلام - ورتبة التقدم فى الصلوة معروفة، وكذلك رتبة التقدم للجهاد و هذه الاخبار مما ثبت طرقها و صحتها عند السنة و كذلك ترويتها الشيعة على السواء، فهذا هو الاجماع من كافة اهل الاسلام، اذ من عدا الشيعة و السنة من الفرق فقلوه ساقط مردود و حشو مطرح. فثبت ان هذا اجماع كافة اهل الاسلام و مع ثبوت الاجماع على ذلك و صحته فأيما افضل الامام او المأموم فى الصلوة و الجهاد معاً؟

الجواب عن ذلك هو ان نقول انهما قدوتان نبي و امام و ان كان احدهما قدوة لصاحبه فى حال اجتماعها و هو الامام يكون قدوة للنبي فى تلك الحال و ليس فيهما من تأخذه فى الله لومة لائم و هما ايضاً معصومان من ارتكاب القبائح كافة و المداينة و الرياء و النفاق و لا يدعو الداعى لاحدهما الى فعل ما يكون خارجاً عن حكم الشريعة و لا مخالفاً لمراد الله تعالى و رسوله اذا كان الامر كذلك فالامام افضل من المأموم لموضع ورود الشريعة المحمدية بذلك بدليل قوله صلى الله عليه و آله :

يأمر القوم أقرأهم لكتاب الله، فان استروا فاعلمهم، فان استروا فافقههم، فان استروا فاقدمهم هجرة، فان استروا فاصبحهم وجهاً.
فلو علم الامام ان عيسى افضل منه لما جازله ان يتقدم عليه لاحكامه علم الشريعة و لموضع تنزيه الله تعالى له من ارتكاب كل مكروه و كذلك لو علم عيسى انه افضل منه لما جاز ان يقتدى به لموضع تنزيه الله تعالى له من الرياء و النفاق و المحاباة بل لما تحقق الامام انه اعلم منه جازله ان يتقدم عليه و كذلك قد تحقق عيسى ان الامام اعلم فلذلك قدمه و صلى خلفه و لولا ذلك لم يسعه الاقتداء بالامام فهذه درجة الفضل فى الصلوة.

ثم الجهاد هو بذل النفس بين يدي من يرغب الى الله تعالى بذلك و لولا ذلك لم يصح لاحد جهاد بين يدي رسول الله - صلى الله عليه و آله

وسلم - ولاین یدی غیره، و الدلیل علی صحة ما ذهبنا الیه قول الله سبحانه: ان اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و عدأ علیه حقاً فی التوریه و الانجیل و الفرقان و من اوفی بعهدہ من الله فاستبشروا بیعکم الذی بايعتم به و ذلك هو الفوز العظیم. و لأن الامام - علیه السلام - نائب الرسول - صلی الله علیه و آله وسلم - فی امته و لایسوغ لعیسی - علیه السلام - ان یتقدم علی الرسول فکذلك علی نائبه.

این بود کلام محققانه صاحب بیان در اقتدای عیسی نبی به مهدی وصی - علیهما السلام - و این حقیر گوید: حضرت عیسی - علیه السلام - دارای فضل نبوت است و حضرت مهدی - علیه السلام - را فضل نبوت نیست که نبوت به خاتم انبیاء ختم شده است فلانی بعده. و به حسب موازین کتاب و سنت، و قواعد حکمت متعالیه و اصول معارف عرفانیه که در حقیقت همان شرح و تفسیر بطون و اسرار کتاب و سنت اند، صحیح است که انسانی در اتصاف به حقائق و رقائق اسماء الله تعالی متصف باشد و لکن او را فضل نبوت که منصب تشریحی است نبوده باشد و در غیر این منصب از جهات دیگر بر وی مقدم و قدوه او بوده باشد.

به مثل شخصی به سمت قضاء منصوب است، او را این علو مکانت و مرتبت یعنی فضیلت منصب قضاء است و این مقامی عرضی و زوال پذیر است و تا زمانی که در این سمت باقی است حکم او نافذ است، و دیگری اعلم و افضل از او است و دارای صفات حقیقی کمالات انسانی است که محکوم به حکم عزل و نصب کسی نیست ولی به سمت قضاء منصوب نیست، لاجرم حکم قاضی درباره وی ممضی است و در این جهت تابع قاضی منصوب است و در حقیقت تابع مقام قضاء است شیخ عارف عربی در آخر فص ادریسی فصوص الحکم در بحث علو ذاتی و

صفاتى و علو به حسب مكانت و مكان يعنى علو مرتبى و مكانى در اين مقام گوید:

علو المكانة يختص بولاية الامر كالسلطان والحكام والوزراء والقضاة وكل ذى منصب سواء كانت فيه اهلية ذلك المنصب اولم يكن، و العلو بالصفات ليس كذلك فانه قد يكون اعلم الناس يتحكم فيه من له منصب التحكم وان كان اجهل الناس فهذا على بالمكانة بحكم التبع، ما هو على بنفسه فاذا عزل زالت رفعتة والعالم ليس كذلك.

غرض از مثل مذکور این است که هر چند حضرت عیسی - علیه السلام - را به حسب ولایت تشریحی فضل نبوت بوده است و این فضل حضرت مهدی - علیه السلام - را نمی باشد، و لکن مع ذلك منافاتی ندارد که حضرت مهدی - علیه السلام - را علو مكانت و مرتبت در اتصاف به تحقق اسماء الهیه به حدی باشد که به حسب ولایت تکوینی افضل باشد و از این جهت قدوه و متبوع پیغمبری حتی از اولوالعزم و صاحب شریعت، قرار گیرد.

كهف قرآن كهف سر ولایت است، حضرت موسی کلیم از پیغمبران اولوالعزم است که علاوه بر مرتبت نبوت صاحب شریعت و حائز مقام رسالت و امامت است و قتی بافتای خود «حضرت یوشع - علیه السلام -» عبدی از عباد الهی «حضرت خضر - علیه السلام -» را یافتند، چنان پیغمبری متابعت با او را مسألت میکنند تا وی را از آنچه که می داند تعلیم دهد، و در جواب انك لن تستطيع معى صبراً می شنود، بلکه در مرتبه بعد به خطاب اشد از آن مخاطب می شود که الم اقل انك لن تستطيع معى صبراً، و در مرتبه بعد به خطاب شدیدتر مخاطب شده که: الم اقل لك انك لن تستطيع معى صبراً، و در مرتبه بعد شدیدتر از آن که هذا فراق بينى و بينك سأنبئك بتأويل ما لم تستطع عليه صبراً، فافهم.

و اذ قال موسى لفته لا ابرح حتى ابلغ مجمع البحرين او امضى حقبا -
الى قوله تعالى: فوجدنا عبداً من عبادنا آتيناها رحمةً من عندنا و علمناه من لدنا
علما قال له موسى هل اتبعك على ان تعلمن مما علمت رشداً قال انك لن
تستطيع معي صبراً وكيف تصبر على ما لم تحط به خيراً، الآيات.

در باب فضائل حضرت خضر - عليه السلام - از کتاب فضائل
صحيح مسلم "۱" باسنادش از سعید بن جبیر روایت شده است که قال
رسول الله - صَلَّى الله عليه وآله وسلم - يرحم الله موسى لو ددت انه كان
صبر حتى يقص علينا من اخبارهما.

و عارف جامی در نفحات الانس در شرح حال شیخ مؤیدالدین
جندی آورده است که: وی گفته - یعنی جندی گفته - که از شیخ خود شیخ
صدرالدین - یعنی صدرالدین قونوی - شنیدم که شیخ بزرگ را - یعنی
محبی الدین غربی را - باخضر - عليه السلام - اتفاق ملاقات افتاد، گفت که
از برای موسی بن عمران صلوة الرحمن علیه هزار مسأله از آنچه از اول
ولادت وی تا زمان اجتماع بر وی گذشته بود مهیا ساخته بودم وی بر سه
مسأله از آن صبر نتوانست کرد، و اشارت به این معنی است آنکه حضرت
رسالت - صَلَّى الله عليه وآله وسلم - فرموده است که: لیت اخی موسی
سکت حتی يقص علينا من انبائهما.

در خطبه قاصعه که خطبه پنجاه و هشتم نهج البلاغه است
امیرالمؤمنین - عليه السلام - از خود خبر می دهد که: أرى نورالوحي
والرسالة و اشم ریح النبوة، و نیز در همان خطبه آمده است که حضرت نبی
- صَلَّى الله عليه وآله وسلم - به وصی - عليه السلام - فرمود: انك تسمع ما
اسمع و ترى ما أرى الا انك لست بنبي. علی - عليه السلام - را فضل نبوت

نیست ولی به نور ولایت می شنود آنچه را رسول - صلی الله علیه وآله وسلم - شنیده است و می بیند آنچه را که رسول می بیند.

مسعودی در مروج الذهب از سبط اکبر رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - امام حسن مجتبی - علیه السلام - نقل کرده است که آن جناب پس از شهادت وصی - علیه السلام - در وصف آن حضرت و رحلت او فرمود: *والله لقد قبض فيكم الليلة رجل ماسبقه الاولون الا بفضل النبوة ولا يدركه الآخرون*، الخ این کلام امام مجتبی - علیه السلام - است که احدی از پیشینیان یعنی انبیاء و اوصیاء و اولیاء بر او سبقت نگرفته اند مگر به فضل نبوت.

ثقة الاسلام کلینی در حدیث پنجم باب الکون والمکان از کتاب توحید اصول کافی روایت کرده است که حبری از احبار به امیر - علیه السلام - عرض کرد: *أفنبی انت؟* فقال - علیه السلام - *ویلک انما انا عبد من عبید محمد - صلی الله علیه وآله وسلم -* (ص ۷۰ ج ۱ معرب).

بلکه مرحوم بحرانی در تفسیر برهان ضمن آیه کریمه ولما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربه ^۱ "از صادق آل محمد - علیه السلام - نقل کرده است که: *و أدنی معرفة الامام انه عدل النبی الدرجة النبوة و وارثه و ان طاعته طاعة الله و طاعة رسوله* ^۲ " پس این کلام کامل دوحه شجره خاتم - صلی الله علیه وآله وسلم - مفتاحی برای فتح ابواب حجت و امامت کافی و بحار و عوالم و غیرها باشد که ولی را فضل نبوت نباشد ولی به حسب ولایتش اعلم و افضل از نبی باشد.

و بلکه مرحوم سید مدنی در روضة السالکین فی شرح صحیفة سید

۱ - (اعراف آیه ۱۴۴).

۲ - (ج ۱ تفسیر برهان ص ۳۶۷ چاپ سنگی).

الساجدین در شرح دعای چهل و هفتم که دعای عرفه صحیفه است از رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - روایت نقل نموده است که قال - صلی الله علیه و آله وسلم: علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل. و نیز از آن حضرت روایت کرده است که قال - صلی الله علیه و آله وسلم: ان لله عبداً لیسوا بانبیاء یغبطهم النبیون. و باب صد و یکم امامت بحار^۱ در این موضوع است که انهم - یعنی الائمة - علیه السلام - أعلم من الانبیاء علیهم السلام. و سؤال صد و چهل و ششم باب هفتاد و سوم فتوحات مکیه درباره حدیث شریف ان لله عبداً لیسوا بانبیاء یغبطهم النبیون بمقاماتهم و قربهم الی الله تعالی. و جواب را بر نهج نبوت تشریحی و مقامی عنوان کرده است که در بحث آتی ولایت معلوم می‌گردد.

حدیث غبطه در مسند احمد بن حنبل به اسنادش از ابی مالک اشعری در ضمن عنوان حدیث ابی مالک الاشعری از رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - روایت شده است^۲ ابو مالک الاشعری در ذیل حدیث می‌گوید: ثم ان رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - لما قضی صلاته اقبل الی الناس بوجهه فقال: یا ایها الناس اسمعوا و اعقلوا و اعلموا ان لله عزوجل عبداً لیسوا بانبیاء و لاشهداء یغبطهم الانبیاء و الشهداء علی مجالسهم و قربهم من الله.

فجاء رجل من الاعراب من قاصية الناس والوی بیده الی نبی الله - صلی الله علیه و آله وسلم - فقال یا نبی الله ناس من الناس لیسوا بانبیاء و لاشهداء یغبطهم الانبیاء و الشهداء علی مجالسهم و قربهم من الله؟! انعتهم لنا - یعنی صفهم لنا، فسروجه رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - لسؤال

۱ - (ص ۳۲۲ ج ۷ طبع کمپانی).

۲ - (ج ۵ ص ۳۴۳).

الاعرابی، فقال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - هم ناس من أفناء الناس و نوازع القبائل لم تصل بينهم ارحام متقاربة تحابوا في الله و تصافوا، يضع الله لهم يوم القيامة منابر من نور فيجلسهم عليها فيجعل وجوههم نورا و ثيابهم نورا يفرح الناس يوم القيامة ولا يفرعون و هم اولياء الله الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون.

و آن را سید حیدر آملی در نص النصوص فی شرح فصوص الحکم لمحیی الدین العربی از ابو جبر نقل کرده است که قال: سمعت عن رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - انه قال: ان من عباد الله ما هم ليسوا بأنبياء ولا شهداء يغبطهم الانبياء والشهداء يوم القيامة لمكانهم من الله تعالى. قالوا: يا رسول الله خبرنا من هم و ما اعمالهم فلعلنا نحبهم؟ قال هم تحابوا في الله على غير ارحام بينهم ولا احوال يتعاطونها، فوالله ان وجوههم لنور وانهم على منابر من نور، لا يخافون اذا خاف الناس ولا يحزنون اذا حزن الناس، ثم قرأ الآية الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون. "۱"

واقعه حضرت موسی - علیه السلام - با عبدی از عباد الهی که معلم به علم لدنی بود و در سوره کهف قرآن مجید آمده است، مصدق حدیث شریف غبطه است. و چنان که گفته ایم سؤال و جواب ۱۴۶ باب ۷۳ فتوحات مکیه در پیرامون همین حدیث است که حکیم محمد بن علی ترمذی از باب تمحیص و اختبار یکصد و پنجاه و پنج سؤال ذوقی عرفانی طرح کرده است و شیخ در فتوحات آنها را عنوان کرده است و جواب داده است.

در جواب این سؤال، حدیث را دو وجه توجیه کرده است وجه دوّم آن مطابق روایت ابی جبر است که انبیاء و شهداء در روز قیامت از

آن عباد غبطه می خورند و عبارت او این است:

السؤال السادس و الاربعون و مائة ان لله عباد اليسوا بأنبياء يغطهم النيون بمقاماتهم وقربهم الى الله تعالى.

الجواب: يريد ليسوا بانبياء تشريع لكنهم انبياء علم و سلوك اهتدوا فيه بهدى انبياء التشريع، غير انهم ليس لهم اتباع لوجهين.

الوجه الواحد لغنائهم في دعائهم الى الله على بصيرة عن نفوسهم فلا تعرفهم الاتباع، وهم المسودون الوجه في الدنيا والآخرة من السؤدد عند الرسل و الانبياء والملائكة، و من السواد لكونهم مجهولين عند الناس فلم يكونوا في الدنيا يعرفون ولا في الآخرة يطلب منهم الشفاعة فهم اصحاب راحة عامة في ذلك اليوم.

والوجه الآخر انهم لما لم يعرفوا لم يكن لهم اتباع فاذا كان في القيامة جاءت الانبياء خائفة يحزنهم الفزع الاكبر على اممهم لاعلى انفسهم وجاء غير الانبياء خائفين يحزنهم الفزع الاكبر على انفسهم، و جاءت هذه الطائفة مستريحة غير خائفة لاعلى انفسهم ولا يحزنهم الفزع الاكبر على اممهم اذ لم يكن لهم امم، و فيهم قال تعالى لا يحزنهم الفزع الاكبر و تلقاهم الملائكة هذا يومكم الذي كنتم توعدون ان يرتفع الحزن و الخوف فيه عنكم في حق انفسكم و حق الامم اذ لم يكن لكم امة و لا تعرفتم لامة مع انتفاع الامة بكم ففي هذا الحال تغطهم الانبياء المتبوعون، اولئك المهيمون في جلال الله تعالى العارفون الذين لم تفرض عليهم الدعوة الى الله.

بيان:

الف - باب دوم کمال الدین چنانکه دانسته شد در غیبت ادریس

نبی صلوات الله علیه است و حدیث آن مروی از امام باقر علوم النبیین علیه السلام است. غیبت و ظهور آن جناب مثل همه کارهای الهی حیرت آور است. ادریس نبی به عبری هرمس است و او را هرمس الهرامسه گویند. روایات در غیبت و ظهور آن حضرت حامل اسراری بسیار لطیف است، چنانکه تعبیرات صحف کریمه مشایخ اهل عرفان نیز در باره آن بسیار شریف است، و کتب قصص انبیاء و تذکره حکماء و سیر و تواریخ هم در این باب حاوی مطالبی شگفت است.

در قرآن کریم آمده است و اذکرفی الکتاب ادریس انه کان صدیقاً نبیاً و رفعناه مکاناً علیاً^۱ و اسمعیل و ادریس و ذالکفل کل من الصابرين.^۲ و نیز قرآن مجید فرموده است: و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین و اسمعیل و الیسع و یونس و لوطاً و کلاً فضلنا علی العالمین^۳ و ان الیاس لمن المرسلین اذ قال لقومه الا تتقون اتدعون بعلا و تذرون احسن الخالقین الله ربکم و رب آبائکم الاولین فکذبوه فانهم لمحضرون الا عباد الله المخلصین و ترکنا علیه فی الآخِرین سلام علی الیاسین انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین^۴

غرض از نقل آیات فوق در باره ادریس الیاس علیه السلام این است که در روایات عدیده آمده است که الیاس همان ادریس است. و برخی از این روایات را عارف عبدالغنی نابلسی در شرح فص الیاسی فصوص الحکم شیخ کبیر محیی الدین عربی نقل کرده است و شیخ در

۱ - (مریم ۵۸) .

۲ - (انبیاء ۸۶) .

۳ - (الانعام آیه ۸۶ و ۸۷) .

۴ - (الصافات ۱۲۴ - ۱۲۳) .

فصوص الحکم فص چهارم را ادریسی قرار داده است به این عنوان: فص حکمة قدوسية فی کلمة ادریسیة، و فص بیست و دوم آن را الیاسی قرار داده است به این عنوان: فص حکمة ایناسیة فی کلمة الیاسیة، عنوان اول مناسب حال او قبل از ظهور است، و ثانی مناسب حال او بعد از ظهور. شیخ در چند جای فص الیاسی تصریح و تنصیح نموده است که الیاس همان ادریس است. در اول آن گفته است: الیاس و هو ادریس علیه السلام کان نبیاً قبل نوح و رفعه الله مکاناً علیاً فهو فی قلب الافلاک ساکن ثم بعث الی قرية بعلبک و بعل اسم صنم و بک هو سلطان تلك القرية و کان هذا الصنم المسمى بعلا مخصوصاً بالملک و کان الیاس الذی هو ادریس قد مثل له انفلاق الجبل المسمى لبنان من اللبانة و هی الحاجة عن فرس من نار و جمیع آلاته من نار فلما رآه ركب علیه فسقطت عنه الشهوة فكان عقلاً بلا شهوة فلم یبق له تعلق بما تعلق به الاغراض النفسیة، الخ.

و در آخر آن گفته است:

فمن اراد العثور علی هذه الحکمة الالیاسیة الادریسیة الذی أنشأه الله تعالی نشأتین و کان نبیاً قبل نوح علیه السلام ثم رفع فنزل رسولا بعد ذلك فجمع الله له بین المنزلین فلینزل من حکم عقله الی شهوته لیكون حیوانا مطلقاً حتی یکشف ما تکشفه کل دابة ماعد الثقلین فحیثئذ یعلم انه قد تحقق بحیوانیته، الخ.

و غرض عمده شیخ در این فص اثبات ظهور شخص واحد در دو صورت است چون ظهور ادریس - علیه السلام - در صورت الیاس با بقاء اوّل به حال خود بدون لازم آمدن نسخ و فسخ. و شیخ در اوّل فصوص الحکم اظهار نمود که کتاب مذکور را در مکاشفه ای از دست رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - اخذ نمود و به امر آن حضرت کتاب را بر

مردم آشکار کرد به این عبارت: اما بعد فانی رأیت رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - فی مبشرة أریتها فی العشر الآخر من المحرم لسنة سبع و عشرين و ستمائة بمحروسة دمشق و یده - صلی الله علیه وآله وسلم - کتاب فقال لی هذا کتاب فصوص الحکم خذه و اخرج به الی الناس ینتفعون به الخ. حاصل مقصود این که در محروسه دمشق در دهه آخر محرم سنه ششصد و بیست و هفت در عالم مثال مقید و خیال متصل که عبارت از رؤیای صالحه است شرف اندوز زیارت جمال عدیم المثال حضرت ختمی مرتبت - صلوات الله علیه - شدم کتابی در دست مبارک گرفته بودند فرمودند این کتاب فصوص الحکم را بگیر و بر مردم آشکار کن تا از مضامین آن منتفع گردند.

مولی عبدالرزاق در شرح فصوص الحکم در بیان عنوان مذکور فص ادریسی گوید: وقد بالغ ادریس - علیه السلام - فی التجرید والتروح حتی غلبت الروحانية علی نفسه و خلع بدنه و خالط الملائكة واتصل بروحانیات الافلاك و ترقی الی عالم القدس و اقام علی ذلك ستة عشر عاماً لم ینم ولم یطعم شیئاً لان الشهوة قد سقطت عنه و تروحت طبیعته و تبدلت احکامها بالاحکام الروحیة و انقلبت بکثرة الرياضة و صار عقلاً مجرداً و رفع مکاناً علیاً فی السماء الرابعة.

مراد از نشأتین در کلام شیخ که گفت الذی انشأه الله تعالی نشأتین، نشأه نبوت و نشأه رسالت است چنانکه بعد از عبارت مذکور بیان کرده است قبل از نوح - علیه السلام - نبی بود، و بعد از آن نزول نمود و رسول بود بلکه قرآن مجید نص صریح فرموده است که و اذ کر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقاً نبیاً و فرموده است ان الیاس کان من المرسلین. هر مشکلی را باید از راه مخصوص به خود آن حل کرد، هر نتیجه

را صغری و کبرای خاصی است و هر مقدمات را ارتباطی خاص با مطلوبش است، همچنین فهم مسائل امامت و نیل به ادراک این گونه امهات عقائد که از غوامض اسرار معارف حقه الهیه است باید از طریق خاص به آن و از اهل آن تحصیل کرد. و به توفیقات حق سبحانه در این رساله به برخی از رموز آن اشارتی می رود لعل الله يحدث بعد ذلك امراً.

جندی را در بیان مقام ادربیسی الیاسی انسان کامل کلامی مناسب نقل است که ابن فناری در فصل پنجم سابقه تمهید جملی مصباح الانس از وی نقل کرده است "وی پس از تقدیم چند اصل در امکان این که یک شیء به دو اعتبار مظهر و ظاهر شود گوید:

فالانسان الكامل مظهر له من حيث الاسم الجامع ولذا كان له نصيب من شأن مولاہ فاذا تحقق بمظهرية الاسم الجامع كان الروح من بعض حقائقه اللازمة فيظهر في صور كثيرة من غير تقيد وانحصار فيصدق تلك الصور عليه و يتصادق لاتحاد عينه كما يتعدد لاختلاف صورہ ولذا قيل في ادریس انه هو الیاس المرسل الی بعلبك، لا بمعنى ان العين خلع تلك الصورة و لبس الصورة الالیاسية والالكان قولا بالتناسخ بل ان هوية ادریس مع كونها قائمة في انيته و صورته في السماء الرابعة ظهرت و تعينت في انية الیاس الباقي الی الآن فيكون من حيث العين و الحقيقة واحدة و من حيث التعین الشخصی اثنين كنحو جبرئیل و میکائیل و عزرائیل یظهرون فی الآن الواحد من مائة الف مكان بصورشتی كلها قائمة بهم و كذلك ارواح الكمل و انفسهم كالحق المتجلی بصور تجلیات لاتتناهی كما ذكره الجندی.

نتیجه سخن این که امر ادریس - علیه السلام - و حضرت بقیة الله قائم آل محمد - صلوات الله علیهم - در عالم انسان کامل که به فضل الهی

صاحب اعدل امزجه است، و مؤید به روح القدس و جامع حقائق و رقائق اسمای حسناى الهی می باشد، به وفق موازین عقلی و علمی است و استبعاد و استیحاş در این گونه مسائل نصیب عوام است که از عالم انسانی بی خبرند، خواه به علوم طبیعی و مادی و رسمی دستی داشته باشند و خواه نداشته باشند.

ب - جناب صدوق در آخر باب هفتم روایت فرموده است که: حدثنا ابی و محمد بن الحسن رضوان الله علیهما، قالا حدثنا محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری عن محمد بن عیسی عن سلیمان بن داود عن ابی بصیر قال سمعت ابا جعفر - علیه السلام - يقول فی صاحب هذا الامر اربع سنین من اربعة انبیاء: سنة من موسى، و سنة من عیسی، و سنة من یوسف، و سنة من محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - فاما من موسى فخائف یترقب، و اما من یوسف فالسجن، و اما من عیسی فیقال له انه مات و لم یمت، و اما من محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - فالسيف.

ج - در باب هشتم بعد از نقل تطهیر نمودن داود نبی - علیه السلام - زمین را از جالوت و جنودش فرمود: و انزل الله تبارک و تعالی علیه الزبور، و علمه صنعة الحديد فلینه له، و امر الجبال و الطیران تسبح معه، و اعطاه صوتاً لم یسمع بمثله حسناً، و اعطاه قوة فی العبادة، و اقامة فی بنی اسرائیل نبیاً، و هكذا یكون سبیل القائم - علیه السلام - له علم اذا حان وقت خروجه انتشر ذلك العلم من نفسه و انطقه الله عزوجل فناداه اخرج یا ولی الله فاقتل اعداء الله، وله سيف مغمد اذا حان وقت خروجه اقتلع ذلك السيف من غمده و انطقه الله عزوجل فناداه السيف اخرج یا ولی الله فلا یحل لك ان تقعد عن اعداء الله فیخرج - علیه السلام - و یقتل اعداء الله حیث ثقفهم، و یقیم حدود الله و یحکم بحکم الله عزوجل.

در این مقام جناب صدوق آیاتی از قرآن مجید را شاهد آورده است که خداوند متعال چنان مواهبی را به داود نبی - علیه السلام - ارزانی داشت. قرآن کریم که معیار حق و میزان صدق و برهان محض در جمیع احکام تکوینی و تشریحی است می فرماید و سخننا مع داود ااجبال یسبحن والطیر و کنا فاعلین^۱ مع ذلك در اسناد این گونه امور به انسان کامل دیگر که لسان ادله قاطعه به حجیت آن ناطق است، چه جای انکار و اعتراض است.

د - باب نهم در بشارت عیسی بن مریم - علیهما السلام - به بعثت خاتم الانبیاء احمد - صلی الله علیه و آله وسلم - است و عمده در این مطلب کریمه سوره صف است واذقال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التوراة و مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد فلما جاءهم بالبینات قالوا هذا سحر مبین.

مرحوم صدوق در این باب به اسناد خود روایت کرده است عن معاویة بن عمار قال قال ابو عبد الله - علیه السلام - بقی الناس بعد عیسی - علیه السلام - خمسين و مأتی سنة بلا حجة ظاهرة.

و به اسناد دیگرش روایت کرده است عن یعقوب بن شعيب عن ابی عبد الله - علیه السلام - قال کان بین عیسی و بین محمد - صلی الله علیهما و آله - خمس مائة عام منها مأتان و خمسون عاما لیس فیها نبی ولا عالم ظاهر، قلت فما کانوا؟ قال کانوا متمسکین بدین عیسی - علیه السلام - قلت فما کانوا؟ قال کانوا مؤمنین ثم قال - علیه السلام - ولا یكون الارض الا و فیها عالم.

قید ظاهر و ظاهره در این دو روایت برای این است که هیچگاه زمین خالی از حجت نیست هر چند ظاهر نباشد چنانکه در آخر حدیث

دوم فرمود و لا تكون الارض الا وفيها عالم، و حضرت اميرالمؤمنين - عليه السلام - به كميل فرمود: اللهم انك لا تخفى الارض من قائم بحجة اما ظاهر او خاف مغمور كيلا تبطل حججك و بيناتك. و در دعای چهل و هفتم صحيفه سجادية كه دعای عرفه است، امام سيدالساچدين - عليه السلام - فرمود: اللهم انك ايدت دينك في كل اوان بامام اقمته علماً لعبادك مناراً في بلادك بعد ان وصلت حبله بحبلك و الذريعة الى رضوانك الخ.

نسخه‌ای از المصباح الصغير كه خلاصه مصباح المتهدجد شيخ الطائفة الامامية شيخ طوسي قدس سره است به راقم تعلق دارد در هامش آن مرقوم است كه: الانبياء الذين كانوا زمن الفترة بين عيسى - عليه السلام - و نبينا - صلى الله عليه وآله وسلم - جرجيس - عليه السلام - من اهل فلسطين بعثه الله بعد المسيح - عليه السلام - الى بلد الموصل، و خالد بن سنان العيسى من العرب بعد عيسى - عليه السلام - و حنظلة بن صفوان كان في زمن الفترة بين عيسى و نبينا - صلى الله عليه وآله وسلم - انتهى.

و از كسانی كه در زمان فترت بين مسيح - عليه السلام - و پيغمبر ما - صلى الله عليه وآله وسلم - نبی بود حضرت شمعون صفا وصی حضرت عيسى - عليه السلام - است چنانكه در روايات مذکور است و مرحوم صدوق در باب اول كمال الدين اعنى در مقدمه كتاب فرمود "ا" و مثل عيسى كان وصيه شمعون الصفا و كان نبياً الخ.

چند تن از انبيای يادشده زمان فترت در دعای معروف به دعای استفتاح در عمل ام داود از اعمال ماه رجب نام برده شده‌اند و مطابق مصباح المتهدجد شيخ طوسي قدس سره چنین منقول است:

اللهم صل على ايننا آدم بديع فطرتك - اللهم صل على امنا

حواء المطهرة من الرجس - اللهم صل على هایل و شیث و ادریس و نوح و هود - صالح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و الاسباط و لوط و شعیب و ایوب و موسی و هرون و یوشع و میشا و الخضر و ذی القرنین و یونس و الیاس و الیسع و ذی الکفل و طالوت و داود و سلیمان و زکریا و شعیا و یحیی و تورخ و متی و ارمیا و حیقوق و دانیال و عزیز و عیسی و شمعون و جرجیس و الحواریین و الاتباع و خالد و حنظلة و لقمان اللهم صل على محمد سید المرسلین الخ.

وجه تسمیت دعای نام برده به دعای ام داود چنانکه در عمدة الطالب^۱ آمده است این است که داود رضیع امام صادق - علیه السلام - بوده است و گرفتار حبس منصور دوانیقی شده است و به برکت این دعا که امام به مادر داود تعلیم داده بود از آن گرفتاری نجات یافت.

در میان این انبیای زمان فترت واقعه حضرت خالد - علیه السلام - خیلی شکفت است و از این واقعه برای اهل سردری از اسرار انسان کامل منعم به نعم حقائق اسماء الهیه باز می شود.

در روضه کافی ثقة الاسلام کلینی و در مجلد پنجم بحار علامه مجلسی^۲ که در نبوت است، منقول از کا، ص، ی، ج، یعنی از کافی و قصص الانبیاء و کما الدین و احتجاج، و همچنین در وافی فیص مقدس^۳ منقول از کافی بابی معنون به باب قصه خالد بن سنان العبسی - علیه السلام - است که به تفصیل شرح حال آن جناب ذکر شده است.

۱ - (ص ۱۷۸ ط نجف).

۲ - (ص ۳۷۶ چاپ کمپانی).

۳ - (ج ۱۴ ص ۹۴).

شیخ کبیر محیی الدین عربی نیز فص بیست و ششم فصوص الحکم را فص خالدی قرار داده است معنون به این عنوان فص حکمة صمدیة فی کلمة خالدیة، و بعد از آن فص محمدی - صلی الله علیه و آله وسلم - است که ختم کتاب است. و شراح آن چون عارفان ملا عبدالرزاق قاسانی و قیصری و جامی و بالی و عبدالغنی نابلسی و غیرهم قصه آن جناب را نقل کرده‌اند که در بعضی از تعبیرات اندک اختلافی با جوامع روایی یادشده دارند و لطائفی گرانقدر و ارزشمند در شرح فص مذکور در اطوار و موجودی انسان کامل ذکر کرده‌اند. و ما فقط به نقل قسمتی از کلام شیخ اکتفا می‌کنیم، وی پس از عنوان فوق فرمود:

و اما حکمة خالد بن سنان فانه اظهر بدعواه النبوة البرزخية فانه ما ادعى الاخبار بما هنالك الا بعد الموت فأمر ان ينش عليه و يسأل فيخبران الحكم في البرزخ على صورة الحياة الدنيا فيعلم بذلك صدق الرسل كلهم فيما اخبروا به في حيوتهم الدنيا فكان غرض خالد ايمان العالم كله بما جاءت به الرسل ليكون خالد رحمة للجميع فانه شرف بقرب نبوته من نبوة محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - و علم خالد ان الله ارسله رحمة للعالمين ولم يكن خالد برسول فاراد ان يحصل من هذه الرحمة في الرسالة المحمدية على حظ وافر ولم يؤيد بالتبليغ فاراد ان يحظى بذلك في البرزخ ليكون اقوى في العلم في حق الخلق فأضاعه قومه ولم يصف النبي - صلی الله علیه و آله وسلم - قومه بانهم ضاعوا و انما وصفهم بانهم اضاعوا نبيهم حيث لم يبلغوه مراده.

علامه شیخ بهائی قدس سره در کشکول^۱ فرمود: اسماء الانبياء الذين ذكروا في القرآن العزيز خمسة و عشرون نبياً: محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل،

اسحاق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هرون، یونس، داود، ن، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی، و کذا ذوالکفل عند کثیر من المفسرین.

در دعای ام داود یاد شده همه این بیست و پنج نفر ذکر شده‌اند علاوه اینکه در آن بیش از بیست نفر دیگر نیز مذکور است و خداوند متعال در قرآن کریم فرمود: **و رسلا قد قصصناهم علیک من قبل و رسلام نقصصهم علیک**^۱ و نیز فرمود: **و لقد ارسلنا رسلا من قبلك منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک**^۲.

فصوص الحکم مذکور بیست و هفت فص به نام بیست و هفت نفر است که از آن بیست و پنج نفر مذکور در قرآن حضرت الیسع و ذی الکفل را نیآورده است و فصوص بیست و هفتگانه آن، بیست و سه تن باقی انبیای مذکور در قرآن به علاوه شیث و عزیز و لقمان و خالد می‌باشد. و شیخ را در تسمیه فصوص به نام هر یک آنان و در ترتیب فصوص، غرض عرفانی در مقامات رفیع انسان نوعی در اکوار و ادوار است نه ترجمان شخص خاصی در هر فص، که امکان دارد انسانی مثلا عیسوی مشرب یا موسوسی مشرب شود هر چند حائز رتبه نوبت تشریحی نمی‌تواند باشد، چنانکه حضرت بقیة الله قائم آل محمد ارواحنا فداء حائز درجه نبوت نیست ولکن واجد اسمای کمالیه آن کلمات کامله الهی می‌باشد.

حسن یوسف دم عیسی ید بیضا داری

آن چه خوبان همه دارند تو تنها داری

۱ - (النساء ۱۶۵).

۲ - (المؤمن ۷۹).

بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين^۱

از امام به حق ناطق، كشاف حقائق جعفر الصادق - عليه السلام - منقول است كه چون حضرت قائم ظاهر شود پشت بر ديوار خانه كعبه نهد و سيصد و سيزده مرد بر او جمع گردند و اول كلامی كه به آن ناطق گردد اين آيه خواهد بود: بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين.
 دعويهم فيها سبحانك اللهم و تحيتهم فيها سلام و آخر دعويهم ان الحمد لله رب العالمين.

پایان

« فهرست »

۳	مقدمه
۵	امام زمان کیست؟
۷	لزوم دوتنوع بحث بر وجوب وجود حجت قائم
۱۲	برهان بر امکان دوام بدن عنصری
	ایمان به مهدی موعود و ایقان به غیبت و ظهور آن
۱۸	حضرت از بدأ اسلام مرکوز اذهان مسلمین بود
۲۰	غرض از ایجاد انسان، و سر مطلق ایجاد
۲۲	کمال عالم کیانی و غرض آن انسان کامل است
۲۳	در اتحاد نفوس مکتفیه به نفس رحمانی و عقل بسیط
۲۹	ولایت تکوینی و تشریحی
۴۰	تعریف اسم و توقیت و اشتقاق آن
۵۰	حدیث اشتقاق و بعضی اشارات و لطائف مستفاد از آن
۵۷	تجلیات اسمائی و غایت حرکت وجودی و ایجادی

- ۵۹ غایت حرکت وجودی و ایجادى انسان کامل است
- معجزات قولی سفرای الهی قوی ترین حجت بر حجت
بودن آنان است ۶۱
- ۶۵ کلام رفیع میرداماد در قبسات در معجزه قولی و فعلی
اشاراتی به بعضی از مؤلفات مشایخ امامیه از صدر اسلام تا کنون در
امامت و غیب حضرت بقیه الله ارواحنا فداه ۶۹
- ۷۰ کتاب حجت کافی
- ۷۴ سخنی با ابن ابی الحدید
- کلام جناب ثقة الاسلام کلینی رضوان الله علیه، به
خصوص در باره کتاب حجت جامع کافی ۷۷
- علت اهتمام خاص کلینی قدس سره به کتاب حجت کافی و سبب
تألیف کتاب حجت دیگر ۷۸
- کتاب غیبت نعمانی ۸۳
- کتاب دلائل الامامة ۸۴
- کمال الدین و سر مکتوم صدوق در غیبت و امامت قائم
آل محمد - صلی الله علیه و آله - ۸۷
- مجلد سیزدهم بحار الانوار ۸۹
- کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان ۹۰
- کتاب مناقب المهدي - علیه السلام - تألیف الحافظ ابی
نعیم صاحب حلیة الاولیاء. ۹۸
- ۱۲۵ فهرست